

THE BOOK WAS DRENCHED

190172

الخصائص

في مناقب علي بن ابي طالب رضي الله عنه

المنسوب الى

الإمام ابي عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي رحمه الله تعالى

المتوفى سنة ٣٠٣

طبع

في كلكته باللات مطبع مظهر العجايب المعروف باردار كانيذ پريس

في

سنة ١٣٠٣ هجرية = سنة ١٨٨٦ عيسوية



كتاب

خصائص در مناقب علي بن ابي طالب رضي منسوب بامام ابو

عبد الرحمن احمد بن شعيب نسائي رح المتوفى سنة ٣٠٣

در سنة ١٣٠٣ هجري مطابق سنة ١٨٨٦ ع

در شهر كلكته

بمطبع مظهر العجايب معروف باردار كانيذ پريس چاپ شد

جمله حقوق طبع اين كتاب محفوظ است

بسم الله الرحمن الرحيم

و احمده على نعمائه العميم و نصلي على رسوله الكريم - و على
الذين معه اشداء على الكفار و رحماء بينهم احسن صلوة و اكمل تسليم *

و بعد

يقول احقر عباد الله الصمد - كبيرالدين احمد - انه اصر علي من
له و له في حب آل النبي الاكرم - صلى الله عليه و آله و سلم - و له
صداقة و سيادة في احبائه المجدد - الرئيس البوهاي البربراني
السيد صدرالدين احمد - بان ابذل جهدي في طبع هذا الكتاب
الجالب - الى حب علي بن ابي طالب - المسمى بالخصايص -
مزيلة عنه النقايس - فصعيت في تصحيح متنه على قدر الامكان -
و تركت ترجمته كما كان - و ارجو (بي العفو و الغفران - بما
وقع مني من الزلل و النسيان *



بقام ايند بخشنده داور • فروز ماينگ هر گونه گوهر .
درود بي پاين - از پاك يزدان - بر پيشرو و خشوران - جاويدان باد
صه هزاران آفرين بر جانسان • بر روان پاك فرزندان شان
چس اين ناكس كمترين - احمد كبيرالدين - ميگويد - كه دو سقم سيد
والا نژاد - صدرالدين احمد فرخ بهاد - كه همت نياكانش در مرز بوم بوهار
بر روان فرساد راه ويا دانش و داد بودند - بمن پينواي نابكار نمار فرمودند -
كه خصايص نامت نامتي را كه در فروزش اسدالله الغالب - پور ابي
طالب - است - چاپ كنم - و در درستي راستي و گسستي آن دست و پايني
زنم • هرچند كه اين كار ارجمند از نيروي اين مستمند بس ناكشود بود -
نادم كام و ناكام كام درين چام چام نهادم - و در پارسي ورشيم آن ويژه ها را
بنشيم ناريژه ها نشاندم - مگر پارسي همسراز آن را بر همان پيشين
انداز بگذاشتم • خدايا لغزشهاي مرا در گذار - و من اهرمن زده را
بوزره راستي و راستبازي نگهدار •

بسم الله الرحمن الرحيم

احوال النسائي

عن تيسير الوصو

هو ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي بن بحر رثه
 سنة خمس عشرة و مائتين و مات بمكة سنة ثلاث و ثلثة اية وهو
 احد ائمة الحفاظ اخذ الحديث عن قتيبة بن سعيد و علي بن
 حشرم واسحاق بن ابراهيم و احمد بن بشار و ابي داود السجستاني
 وغيرهم و اخذ عنه خاق كثير وله كتب كثيرة في الحديث و كان
 شافعي المذهب وله مذاك على مذهب الاعم الشافعي و كان
 ورعا متعبدا * قال علي بن عمر - الحفاظ ابو عبد الرحمن النسائي
 مقدم على كل من يذكر في زمانه في هذا العلم اجتمع به جماعة من

الحفاظ والشيوخ معهم عيد الله بن احمد بن حنبل بطرسوس
وتدبروا نلهم بافتخابه * وسأله بعض الامراء عن كذابه السفن ا كذا
صحيح فقال فيه الصحيح والحسن و يقارنهما قال فاكذب لذا
الصحيح منه مجردا فصنع المجتبى فهو المجتبى من السفن
ترك كل حديث تكلم في اسذاده بالتعليل هذا قليل من كثير *

عن وفیات الاميان لابن خلكان

هو ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي بن سنان
بن بحر النسائي الحفاظ كان امام عصره في الحديث وله كذاب
السفن وسكن مصر وانتشرت بها تصانيفه واخذ عنه الناس قال
محمد بن اسحق الاصمعياني سمعت مشائخنا بمصر يقولون ان ابا
عبد الرحمن فارق مصر في آخر عمره وخرج الى دمشق فسئل
عن معوية وما روى من فضائله فقال اما يرضي ان يخرج معوية
راما براس حتى يفضل وفي رواية اخرى ما اعرف له فضيلة الا
* اشبع الله بطناك و كان يشيع فما زالوا يدفعون في حضه حتى
اخرجوه من المسجد وفي رواية اخرى يدفعون في خضه حتى
ثم حمل الى الرملة ومات بها * وقال الحفاظ ابو الحسن الدارقطني
لما امتحن النسائي بدمشق قال احمولوني الى مكة فحمل اليها
فتوفى بها وهو مدفون بين النصفاء والمررة وكانت وفاته في شعبان
سنة ثلث و ثمانمائة * وقال الحفاظ ابو نعيم الاصبهاني لما داسوه

دمشق مات بسبب ذلك الدوس وهو مذكور في كتابي وكان قد هُنف
 كذب الخصائص في فعل علي بن ابي طالب عليه السلام واهل
 البيت عليهم السلام و اكثر رواياته فيه عن احمد بن حنبل فقول
 لا تصنف كتابا في فضائل الصحابة رضي الله عنهم فقال دخلت
 دمشق و المنكر عن علي عليه السلام كثير فارت ان يهتبه
 الله تعالى بهذا الكتاب * و كان يصوم يوما ويفطر يوما و كان موصوفا
 بكثرة الجمع قال الحافظ ابو القاسم المعروف بابن عساكر الدمشقي
 كان له اربع زوجات يقسم لهن و سراري * و قال الدارقطني رحمه الله
 * تخن بدمشق فذكر الشهادة رح و قومي يوم الاثنين لثلاث عشرة
 ليلة خلت من صفر سنة ثلاث و ثمانمائة بمكة حوسها الله تعالى
 و قيل بالرملة من ارض فلسطين و قال ابو سعيد عبد الرحمن بن
 احمد بن يونس صاحب تاريخ مصر في تاريخه ان ابا عبد الرحمن
 المسائي قدم مصر قديما و كان اماما في الحديث ثقة تدي
 حافظا و كان خروجه من مصر في ذي القعدة سنة اثنين و ثمانمائة
 و رايت بخطي في مسوداتي ان مواده بنسا في سنة خمس
 عشرة و قيل اربع عشرة و مائتين و الله اعلم * و نسبته الى النسا بفتح
 النون و فتح السين المهمة و بعدها همزة و هي مدينة بخراسان
 خرج منها جماعة عن الايمان *

در ائمة اللمعات شرح مشکوة نوشته

ابو عبد الرحمن بن احمد بن شعيب بن سنان النسائی یکی از حفاظ حدیث و عالم و مشار الیه و مقدم و عمده و قدوره بود بین اصحاب الحدیث - و جرح و تعدیل دی معتبر بین العلماء - در اول کتابی نوشته که آنرا سنن کبیر نسائی گویند و آن کتابیست جلیل الشان که مثل آن نوشته نشده در جمع طرق حدیث و بیان مستخرج آن و بعد از آن اختصار کرد آنرا و مسمی - اخته بمجتبی بزرگ و سبب اختصار آن آن بود که یکی از امراء زمان ازو پرسید که همه احادیث کتاب تو صحیح است گفت نه پس آن امیر امر کرد او را بذوشتن صحیح مجرد پس مجتبی را از آن انتخاب نمود و هر حدیث را که در اسناد آن تکلم کرده و معلل داشته اند از آن کتاب استقاپ نمود چون محدثان گویند رواه النسائی مراد ایشان مجتبی باشد این کتاب مختصر نه آن کتاب کبیر و همچنین گاهی که گویند کتاب خمسة یا اصول خمسة بخاری و مسلم و سنن ابو داؤد و جامع ترمذی و مجتبی نسائی خوانند - حاکم ابو عبد الله نیشاپوری گوید شنیدم از ابو علی نیشاپوری حافظ نه چهار نفر را از حفاظ حدیث بین اهل اسلام یاد کرد زل نام ابو عبد الرحمن نسائی بود و نیز از حاکم متقواست که شنیدم از ابی الحسن علی بن عمر دارقطنی نیش از یک در بار که گفت ابو عبد الرحمن مقدم است بر هر کسی که بعلم حدیث ز بر جرح

و تعدیل رواق آن مذکور شد در زمان خود و بود در غایت درج نمی
بیفتی که در سن خویش روایت از حارث بن مسکین باین طریق
میکنند که قهی علیه و انا اسمع و در روایت از وی نمیگوید حدیثا
و اخیرا چنانکه در روایت دیگری از مشایخ خود میگوید و
گفتند اند که سبب این طریقه روایت کردن ازو آنست که میان
حارث و نسائی خشنودی واقع شد دیگر بعد از آن بمجلس حارث
نقوانست ظاهر شد پس در حین تحدیث حارث در گوشه پنهان
میشد چنانکه حارث او را نمی دید لیکن او او را می شنید و از وی
استماع حدیث می نمود و این حارث عالمی صالح و قاضی مصر
بود و نمائی روایت حدیث دارد از کبار مشایخ مثل قتیبه بن
سعید و اسحاق بن راهویه و علی بن خشرم و محمد بن غفران و
ابو داؤد سجستانی و روایت حدیث دارند از وی جماعتی از کبار
مانند ابو جعفر طحاوی و ابوبکر بن السنی و القاسم طبرانی
و میر جمال الدین محدث می گوید از شیخ عبد الله یامعی منقول
است که در تاریخ خود آورده که ابو عبد الرحمن احمد بن
شعیب النسائی صاحب منصفات و متقادی زمان خود در مصر
مسکن داشت و تصانیف او دران دیار منتشر است و مردم بسیار
ازو اخذ و تحمل حدیث کرده اند پس از مصر بدمشق آمد و
اول ان ناحیه نوبتی در مسجد ب' او گفتند چه می گویی در حق
معاویه و چه چیز در فضل او وارد شده و در جواب مائل گشت
اما یرضی معاویه ان یخبر الناس براس حای بعضی از روایتی انکه

گفت نمی شناسم او را هیچ فضیلتی الا الاشع الا بطنه پس مردم
 برخاستند و در وی پیچیدند و بیحرمتیها کردند و چندان زدندش که
 تا از مسجد بیرون آوردند و او را برمله بردند و ازان جهت بیمار
 شد و دران بیماری برفت از دنیا و در روایتی آنکه بمکه بردندش
 و آنرا جهت بیمار شد و در مکه وفات یافت و میان صفا و مروره
 مدفون گشت و هم بافعی آورده که کتاب خصائص در فضل امیر
 المومنین علی و اهل البيت عليهم التحية و السلام تصنیف کرد تا
 او را گفتند چرا در فضل صحابه دیگر نمی نویسی گفت باعث من
 برای تصنیف آن بود که چون در دمشق در امدم مردم آن ناحیه
 را متعرف یافتم از امیر المومنین علی خواستم که خداوند تعالی
 ایشان را بره راست آرد بهیچ آن کتاب مذکور را قالیف
 کردم و او یک روز روزه میداشت و یکروز افطار میکرد و موصوف بود
 بکثرت جماع و چهار زوجه داشت میان ایشان قسم میکرد و زای
 آن سرائی نیز میدادمت * ولادت نسائی در سال دویست و پانزده
 از هجرت و وفاتش در سال سه صد و سه *

من خلاصة تذهیب تهذیب الکمال

احمد بن شعیب بن علی بن سنان بن یزید بن بحر بن دینار
 النسائی ابو عبد الرحمن القاضی الحافظ صاحب السنن واحد
 الایمة المجزیین و الحفظ الاعلام طوف و سمع بخراسان و العراق و

الجمال و الحجاز و مصر و الشام و الجزيرة من خلق المذكورين في
تراجهم من هذا المختصر و غيره و عنه ابن حرضي الحافظ و
الطحاوي و قال امام من ائمة المسلمين و العقيلي و ابن يونس و
ابن عدي و ابن الحنفى و خلق و قال ابو علي النيسابوري حدثنا
السنائي الامام في الحديث بلا مدانعة تونى بفلسطين (٤) و قيل
بالرملة (٥) و دفن ببيت المقدس و قيل بمكة سنة اربع و ثلثمائة
شهيذا رحمه الله تعالى و رضي عنه عن ثمان و ثمانين سنة *



- (٤) قاله ابو سعيد بن يونس إلا انه قال سنة ثلاث و ثلثمائة •
(٥) قال الحاكم ابو عبد الله حقه مشايخ مصر فخرج الى الرملة
فدخل عن فضائل معاوية فاعسك عنه فصرية في الجاهع فقال اخرجوني
الى مكة فاخرجوه عليا فمات بها شهيدا و قال الحاكم عن مشايخ مصر انه
خرج منها آخر عمرة الى دمشق فدخل بها عن معاوية و فضائله فقال الا
يرضى راسا براس حتى يرضل فما رالوا يدفعون في حضنيه حتى اخرج
من المسجد ثم حمل الى مكة و دفن بها •



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين - و الصلوة و السلام على سيدنا محمد
و آله اجمعين * و بعد فهذه خصائص على بن ابيطالب رض *
قال الشيخ الامام الحافظ ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي *

ذكر صلوة امير المؤمنين على بن ابيطالب رض

۱ - اخبرنا محمد بن المثنى قال انبانا عبد الرحمن اعني
ابن المهدي قال حدثنا شعبة عن سلمة بن كهيل قال سمعت

شروع میکنم بنام خدا روزی ده‌شنبه مومنان را کافران را.

در دنیا و بخشنده مومنان را نه کافران را در آخرت

جميع شکر ثابت است برای خدا پرورش کننده تمام عالم و درود و سلام
بر سردار ما که نام پاک ایشان محمد است و بر آل محمد تمام و بعد حمد
و صلوة پس این خاصه هاي علي پسر ابي طالب است خشنود شود خدا
برتر از او . گفت شيخ امام حافظ ابو عبد الرحمن احمد پسر شعيب النسائي .

این ذکر نماز علي . سر ابيطالب است خشنود شود خدا از او

۱ - خبر داد ما را محمد پسر مثنی خبر داد ما را عبد الرحمن مراد

میدارم از عبد الرحمن پسر مهدي را گفت عبد الرحمن حديث کرد ما را
شعبه از سامه پسر كهيل گفت سامه شلیدم حیث عرفی را - عن نام

حیة العربی قال سمعت علیا کرم الله وجهه یقول انا اول من
صلی مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم *

۲ — انبانا محمد بن المثنی قال انبانا عبدالرحمن قال
انبانا شعبه عن عمرو بن مرة عن ابي حمزة عن زید بن ارقم
رضی الله عنه قال اول من صلی مع النبی صلعم علی رضه *

ذکر اختلاف الفاظ الناقلین

۳ — اخبرنا محمد بن المثنی قال حدثنا محمد بن جعفر
عن غندر قال حدثنا شعبه عن عمرو بن مرة عن ابي حمزة عن
زید بن ارقم رضه قال اول من اسلم مع رسول الله صلعم علی
عن ابي طالب رضه *

شهریست . گفت حیة عربی شنیدم علی را بزرگ کلد خدا ذات او را میگفت
من اول آن کس ام که نماز خواند همراه پیغمبر خدا درود فریست خدا
بر او و بر آل او و سلام فریست *

۴ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت محمد خبر داد مارا عبدالرحمن
گفت عبدالرحمن خبر داد مارا شعبه از عمرو پسر مرة از ابي حمزة از زید
پسر ارقم خشنود شود خدا از او گفت زید اول آن کسی که نماز خواند همراه
پیغمبر خدا درود فریست خدا بر او و سلام فریست علی است خشنود شود خدا از او *

این ذکر مختلف شدن لفظ ای نقل کنندگان است

۳ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت پسر مثنی حدیث کرد مارا
محمد پسر جعفر از غندر گفت غندر حدیث کرد مارا شعبه از عمرو پسر
مرة از ابي حمزة از زید پسر ارقم خشنود شود خدا از او گفت زید اول آن
کسی که اسلام آورد همراه پیغمبر درود فریست خدا بر او و سلام فریست
علی پسر ابي طالب است خشنود شود خدا از او *

۳ — اخبرنا عبد الله بن سعيد قال حدثنا ابن ادریس قال سمعت ابا حمزة مولى الانصار قال سمعت زید بن ارقم يقول اول من صلى مع رسول الله صلعم علي ربه و قد قال في موضع آخر اسلام علي ربه *

• — اخبرنا محمد بن عبيد بن محمد قال حدثنا سعيد بن خثیم عن اسد بن عبيدة البجلي عن يحيى بن عقیف عن عقیف قال جئت في الجاهلیة الى مكة فزلت على العباس بن عبد المطلب ربه فلما ارتفعت الشمس و حلقت في السماء و انا انظر الى الكعبة اقبل شاب فرسى ببصرة الى السماء ثم استقبل الكعبة فقام مستقبلا قام يلبث حتى جاء غلام فقام عن

۴ — خير داد مارا عبد الله پسر سعيد گفت عبد الله حديث کرد مارا پسر ادریس گفت پسر ادریس شنیدم ابا حمزة ازاد کرده شد انصار را گفت ابا حمزة شنیدم زید پسر ارقم را می گفت اول آن کسی که نماز بخواند همراه پیغمبر خدا درود فرستد خدا بر او و سلام فرستد علي است بخشنود شود خدا از او و تحقیق گفت در جای دیگر اسلام آورد علي بخشنود شود خدا از او *

• — خبر داد مارا محمد پسر عبيد پسر محمد گفت محمد پسر عبيد حديث کرد مارا سعيد پسر خثیم از اسد پسر عبيدة البجلي پسر عقیف از عقیف گفت عقیف آمدم در زمان جاهلیت طرف مکه پس فرود آمدم بر عباس پسر عبدالمطلب خشنود شود خدا از او پس هرگاه که بلند شد آفتاب و حلقه کرد در آسمان یعنی وقت نماز ظاهر شد و من نظر می کردم طرف کعبه پیش آمد جوانی پس انداخت بینائی خود را طرف آسمان پس پیش آمد کعبه را پس ایستاده شد پیش آن کعبه پس درنگ نکرد تا اینکه آمد طفلی پس ایستاده شد از طرف راست آن جوان پس درنگ

یمینه فلم یلبث حتی جاءت امرأة فقامت خلفهما فركع الشاب
فركع الغلام و المرأة فرفع الشاب فرفع الغلام و المرأة فخر الشاب
ساجدا فسجدا معه فقلت یا عباس امر عظیم فقال تدري من
هذا الشاب فقلت لا فقال محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب هذا
ابن اخي هل تدري من هذا الغلام فقلت لا فقال هذا علي
بن ابي طالب بن عبدالمطلب هذا ابن اخي هل تدري من
هذه المرأة التي خلفهما فقلت لا قال هذه خديجة بنت خويلد
زوجة ابن اخي هذا حدثني ان ربه رب السموات و الارض امره
بهذا الدين الذي هو عليه والله ما على الارض (ن -) ولا والله على
ظهر الارض) كلها احد على هذا الدين غير هؤلاء الثلاثة *

نکرد تا اینکه آمد زنی پس ایستاده شد آن زن پس آن جوان و طفل پس
رکوع کرد جوان پس رکوع کرد طفل و زن پس ایستاده شد جوان پس ایستاده
شد طفل و زن پس افتاد آن جوان در آن حالتی که سجده کننده بود پس
سجده کرد آن طفل و آن زن همراه او پس گفتم ای عباس این کار
کلان است پس گفت عباس میدانی کیست این جوان پس گفتم نمیدانم پس
گفت عباس محمد پسر عبدالله پسر عبدالمطلب است این پسر برادر من
است ایا میدانی کیست این طفل پس گفتم نمیدانم پس گفت این علی
پسر ابي طالب پسر برادر من است ایا میدانی کیست این زن چنین زن
که پس آن مردو است پس گفتم نه گفت این خدیجه دختر خویلد زوجه
پسر برادر من است این پسر برادر یعنی محمد علیه السلام حدیث کرد او
مرا تحقیق پروردگار او پروردگار آسمانها و زمین است حکم کرد پروردگار
او او را به این دین و این چنین دین که او بران دین است قسم خدا نیست
بر زمین (ن -) و نیست قسم خدا بر پشت زمین) همه زمین کسی براین دین
سواء آن کسان هر سه •

۶ — انبانا احمد بن سليمان الهاربي قال حدثنا عبيدالله بن موسى قال حدثنا العلاء بن صالح عن المنهال بن عمرو عن عباد بن عبدالله قال قال علي رضي الله عنه (ن - لا يقولها) (رسول الله صلعم) و انا الصديق الاكبر لا يقول (ن - لا يقولها) ذلك بعدي (ن - غيري) الا كاذب صليت قبل الناس سبع سنين *

ذكر عبادة امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضي

۷ — انبانا علي بن المنذر الكوفي قال حدثنا ابو فضيل (ن - ابن فضل) قال حدثنا الاصلح عن عبدالله بن ابي الهذيل عن علي رضي الله عنه قال ما اعرف احدا من هذه الامة عبد الله تعالى بعد نبي (ن - نبيها)

۶ — خبر داد مارا احمد پسر سليمان رهازي گفت احمد حديث كرد مارا عبيدالله پسر موسى گفت عبيدالله حديث كرد مارا علاء پسر صالح از منهال پسر عمرو از عباد پسر عبدالله گفت عباد گفت علي خشفود شود خدا ازو من بندگان خدا ام و برادر (- پيغمبر خدا ام درود فرستد خدا بر او و سلام فرستد) پيغمبر او ام و من راست گو كالان ام نخواهد گفت اين سخن را (ن - نخواهد گفت آنرا) بعد من (ن - سواي من) مگر دروغ گو نماز خوانده ام پيش مردم هفت سال *

۱ ين ذكر عبادة امير المؤمنين علي بن ابي طالب

است خوشنود شود خدا ازو

۷ — خبر داد مارا علي پسر منذر كوفي گفت علي حديث كرد مارا ابو فضيل (ن - پسر فضل) گفت پدر فضيل حديث كرد اصلح از عبدالله پسر ابي هذيل از علي خشنود شود خدا از او گفت علي نمي شناسم كسي را از اين امت عبادت كرد خدا تعالى را پس پيغمبر درود فرستد خدا

صلعم غمري عبدت الله قبل ان يعبدہ احد من هذه الامة تسع سنين *

ذكر منزلة علي بن ابي طالب كرم الله وجهه

۸ — اخبرني هلال بن بشر البصري قال حدثنا محمد بن خالد قال حدثني موسى بن يعقوب قال حدثني مهاجر بن سملد (ن - مسمار) عن عايشة بنت سعد رضى قالت سمعت ابي يقول سمعت (سول الله صلعم يوم الجمعة) واخذ بيد علي فخطب فحمد الله ر اننى عليه ثم قال ايها الناس اني وليكم قالوا صدقت يا (سول الله) ثم اخذ بيد علي فرفعها فقال هذا وليي و المودي عني و ان الله موالي من ولاة و معادي من عداة *

بر او و بر آل او و سلام فرستد سوى من عبادت كردم خدا را پيش اينكه عبادت كند او را كسى از اين امت نه سال *

اين ذكر مرتبه علي بن ابي طالب است بزرگ كنه

خدا ذات او را

۸ — خبر داد مارا هلال بن بشر البصري گفت هلال حديث كرد مارا محمد بن سملد گفت محمد حديث كرد مارا موسي بن يعقوب گفت موسي حديث كرد مرا مهاجر بن سملد (ن - مسمار) از عايشه دختر سعد خشنود شود خدا ازو گفت شنيدم پدر خود را مي گفت شنيدم پيغمبر خدا را درود فرستد خدا بر او و سلام فرستد روز جمعه (جمعه موضوع است دو ميل از مكه) و گرفت دست علي را پس خطبه خواند پس حمد كرد خدا را و ثنا كرد بر او پسر گفت اي مردمان تحقيق من دوست شما ام گفتند مردمان درست گفتي اي رسول خدا پسر گرفت دست علي را پس گفت اين دوست هست و گذارنده است احكام الهي را از طرف من بسوي خلق و تحقيق خدا دوست دارنده است آن كسى را كه دوست داشت علي را و دشمن دارنده است آن كسى را كه دشمن داشت علي را *

۹ — اخبرنا زكريا بن يحيى قال حدثنا الحسين بن حماد قال انبانا مسهر بن عبد الملك عن عيسى بن عمرو عن المدي عن انس بن مالك رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اللهم انني باحب خلقك ياكل معي هذا الطائر فجااء ابوبكر و جاء عمر ثم جاء علي فاذن له *

۱۰ — انبانا قتيبة بن سعيد الباهلي و هشام بن عمار دمشقي قال حدثنا حاتم عن بكير بن مسمار عن عامر بن سعد بن وقاص عن ابيه قال امر معاوية سعدا فقال ما يمنحك ان تسب ابا تراب فقال اما ما ذكرت ثلثا قالهن له رسول الله صلى الله عليه وسلم فلن اسبه لان تكون لي واحدة منهن احب الي من حمر النعم سمعت

۹ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا هاشم پسر حماد گفت حسن خبر داد مارا مسهر پسر عبد الملك از عيسى پسر عمر از سدي از انس پسر مالك خشنود شود خدا از او تحقيق يبي درود فرستد خدا برو و بر آل او و سلام فرستد بود نزديك او جانور (پرنده) پس گفت اي باري تعالي بفرست نزد من محبوب تر خلق خود را بخورد همراه من اين جانور را پس آمد ابوبكر و آمد عمر پسر آمد علي پس اذن داد براي علي *

۱۰ — خبر داد مارا قتيبة پسر سعيد باهلي و هشام پسر عمار دمشقي گفت قتيبة و هشام حديث كرد مارا حاتم از بكير بن مسمار از عامر پسر سعد پسر ابي وقاص از پدر خود گفت عامر حكم كرد معاويه سعد را پس گفت چه چيز منع ميكند تو را از اينكه زبون گوئي ابا تراب را پس گفت سعد اما ياد نميداري سه چيز را گفت آن سه چيز را براي او پيغمبر خدا درود نازل كند خدا بر او و بر آل او و سلام نازل كند پس هرگز زبون نخواهم گفت او را هراينكه اينكه باشد براي من يك اران سه چيز دوست تر است آن چيز طرف من از قطار شقران سرخ شديدم پيغمبر خدا را درود

رسول الله معلم يقول له و قد خلقه في بعض مغازيه فقال له
علي يا رسول الله اتخلفني مع النساء و الصبيان فقال له رسول
الله معلم اما ترضى ان تكون مني كهارون من موسى الا انه
لا ينبي (ن - لا نبوة) بعدي و سمعته يقول يوم خيبر لا عطين
الراية (جلا يحب الله تعالى و رسوله و يحبه الله و رسوله فتطار لنا
لها فقال ادعوا لي عليا فاتى بارمد (ن - فاتى به ارمد) فبصق
في عينه و دفع الراية اليه و لما نزلت انما يريد الله ليذهب عنكم
الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا دعا رسول الله معلم عليا
و فاطمة و حسنا و حسينا فقال اللهم هؤلاء اهلي *

فرید خدا بر او و بر آل او و سلام فرید میگفت برای او و حال آنکه تحقیق
خلیفه کرد او را در بعض جنگهای خود در مدینه پس گفت برای او علی ای
پیغمبر خدا آیا میگذاری مرا همراه زنان و طفلان در مدینه پس فرمود
برای او پیغمبر خدا درود فرید خدا بر او و آل او و سلام فرید ابا
راضی نمی شوی اینکه پاشی از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شان
اینست که نیست نبی بعد من و شنیدم ابرا می گفت روز جنگ خیبر هراینه
هراینه خواهم داد عام را مرد را که دوست میدارد خدا تعالی را و رسول
او را و دوست میدارد او را خدا و رسول خدا پس دست دواز کردیم برای آن
علم پس فرمود بطلبید برای من علی را پس آمد با دید و سرخی چشمان
(ن - پس آورد کسی علی را با درد و سرخی چشمان) پس آب دهن انداخت
آن حضرت در هر دو چشم علی و داد نیزه را طرف او و هرگاه که نازل
شد این آیه سواء این نیست که اراده میکند خدا اینکه دور کند از شما
ناپاکی را اهل بیت و پاک کند شما را پاک کردن طلبید پیغمبر خدا درود
فرید خدا بر او و سلام فرید علی را و فاطمه را و حسن را و حسین را
پس فرمود ای بار خدایا اینها اهل من هستند *

۱۱ — اینجا حرمی بن یونس بن محمد الطرسوسی قال حدثنا ابو غسان قال حدثنا عبد السلام بن موسى الصغیر عن عبد الرحمن بن سابط عن سعد رض قال كنت جالسا فتنقصوا علي بن ابي طالب رض فقات لقت سمعت رسول الله صلعم يقول ان له خصالا ثلثا لان يكون اي واحدة منهن احب الي من حمر النعم سمعته يقول انه مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي و سمعته يقول لا عطين الراية غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و سمعته يقول من كنت مولاه فعلي مولاه *

۱۲ — اخبرني زكريا بن يحيى السجستاني قال حدثنا نصر بن علي قال انبأنا عبد الله بن داود عن عبد الواحد بن ابي

۱۱ — خبر داد مارا حرمی پسر یونس پسر محمد الطرسوسی گفت حدیث کرد مارا ابو غسان گفت حدیث کرد مارا عبد السلام از موسی صغیر از عبد الرحمن پسر سابط از سعد (خ . و) گفت بودیم نشینده پس نقصان بیان کردند مردم علی پسر ابي طالب را (خ . و) پس گفتم هراينه تحقیق شنیدم پیغمبر خدا را (د . خ . و . ه .) میگفت تحقیق برای او خصلتها سه اند هراينه باشد برای من یعنی برای سعد یکی از آنها دوست تر است طرف من از قطار شتران سرخ شنیدم او را میگفت تحقیق علی از من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبي بعد من و شنیدم او را میگفت هراينه هراينه خواهم داد نیزه را فردا مرد را که دوست میدارد خدا و پیغمبر خدا را و دوست میدارد او را خدا و پیغمبر و شنیدم او را میگفت آنکس که باشم دوست او پس علی است دوست او •

۱۲ — خبر داد مارا زکریا بن یحیی سجستانی گفت زکریا حدیث کرد مارا نصر بن علی گفت خبر داد مارا عبد الله پسر داود از عبد الواحد

عن ابيه ان سعدا رضي قال قال النبي معلم لادن عن الراية الى رجل
يجيب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله يفتح على يديه فاستشرف
لها اصحابه فدفعها الى علي *

۱۳ — حدثنا احمد بن سليمان الرحادي (الرهادي) قال
حدثنا عبدالله قال انبانا ابن ابي ليلى عن الحكم و المنهال عن
عبدالرحمن بن ابي ليلى عن ابيه انه قال لعلي و كان يعير معه
ان الناس قد انكروا منك انك (ن - ان تخرج) تخرج في
البرد في البلاء و تخرج في الحر في العشو و الثوب الغليظ (ن -
الخشن) قال اد لم تكن معنا بخيبر قال بلى قال فان رسول الله

پسر ايمن از پدر خود تحقيق سعد (خ . و) گفت گفت پيغمبر خدا
(د . خ . ل . م .) هوايت خواهم داد نيژه را طرف مرد كه دوست ميدارد
خدا و رسول خدا را و دوست ميدارد او را خدا و پيغمبر خدا فتح خواهد
كرد خدا بر هر دو دست او پس گردن بلند كرد براي ان نيژه اصحاب
پيغمبر پس دفع كره آن نيژه را طرف علي *

۱۳ — حديث کرد مارا احمد پسر سليمان رحادي گفت احمد حديث
کرد مارا عبدالله گفت عبدالله خبر داد مارا پسر ابي ليلى از حكم و منهال
از عبدالرحمن پسر ابي ليلى از پدر خود تحقيق ابي ليلى گفت براي
علي و بود ابوليل سیر ميکرد همراه علي تحقيق مردم تحقيق انكار کردند
و تعجب کردند از تو تحقيق تو بيرون مي آئي (ن - اينكه بيرون مي آئي)
در سردی در جامه كهنه و بيرون مي آئي در گرمي در پوشاك پنبه دار و
پارچه لكه (گنده) فرمود حضرت علي ايا نبودي تو همراه ما در جنگ
خيبر گفت ابوليل اري بودم فرمود حضرت علي پس تحقيق پيغمبر خدا

صلعم یغی ابابکر و عقد له الراية (نه - لواء) فرجع و بعث عمر و عقد له لواء فرجع بالناس فقال (سول الله صلعم لاعطين الراية رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله كرا لیس بفراز فارسل ابي و انا ارمده فقلت انى ارمده فتقل فى عيني و قال اللهم اكفه انى الحرز البرد قال فما وجدت حرا بعد ذلك و لا بردا *

۱۴ — ابنان محمد بن علی بن حرب المروزي قال انبانا معاذ بن خالد قال انبانا الحسن بن واقد عن عبدالله بن بریده قال سمعت ابي بریده رض يقول حاصرنا خیبر و اخذ اللواء ابوبکر

(د - خ - م) فرستاد ابابکر را و بست برای او علم پس رجوع کرد ابوبکر و فرستاد انحضرت عمر را و بست برای او علم را پس رجوع کرد همراه مردمان پس گفت پیغمبر خدا (د - خ - م) هرینه خواهم داد نیزه را مرد را که دوست میدارد او خدا را و پیغمبر خدا را و دوست میدارد او را خدا و رسول او بیمار حمله کننده است نیست گریزنده پس فرستاد انحضرت کس را طرف من و حال آنکه آشوب چشمان میدارم دیوان وقت پس گفتم تحقیق من آشوب چشمان میدارم دران وقت پس آب دهن مبارک خود انداخت در هر دو چشم من و فرمود که یا الله کفایت کن تو علی را اذیت گرمی و سردی را گفت علی علیه السلام پس نیافتم گرمی را بعد فرمودن انحضرت این کلام را و نیافتم سردی را *

۱۴ — خبر داد ما را محمد پس علی پس حرب مروزي گفت محمد خبر داد ما را معاذ پس خالد گفت معاذ خبر داد ما را حسن پس واقد از عبدالله پس بریده گفت عبدالله شنیدم ابي هریره را (خ - و) می گفت حصار کردیم و کرد گشتیم خیبر را و گرفت علم را ابوبکر صدیق پس

قلم یفتخ له و اخذه من الخد عمر فأنصرف و لم ينتقم له و اماب
الناس یومئذ شدة و جهد فقال رسول الله صلعم انی دافع لوائی
غدا الی رجل یحب الله و رسوله و یحبہ الله و رسوله لا یرجع حتی
یفتخ له و یثقی طبیعة انفسنا ان الفتح غدا و اما اماب (رسول الله صلعم
صلی الغداة ثم قام قائما و دعا باللواء (ن- اللواء) و الناس علی
مصافهم فما منا انسان له منزلة عند رسول الله صلعم الا و هو یرجوا
ان یرجع صاحب اللواء فدعا علی بن ابیطالب و هو ارمق فتقبل
فی عینیہ و مسح عنہ و دفع الیه اللواء و فتح الله علیه و قال

فتح نکرد خدا برای او و گرفت او را از روز دیگر (فردا) عمر پس بازگشت
و نه فتح کرد خدا برای او و رسید مردمان را امروز سختی و کوشش پس
فرمود پیغمبر خدا (د . خ . ل . م . م) تحقیق من دهنده علم خود ام فردا
طرف مرد دوست میداد خدا را و رسول خدا را و دوست میداد او را
خدا و پیغمبر خدا نه رجوع خواهد کرد تا اینکه فتح خواهد داد خدا
برای او خفایم دران حالیکه خوش بود دات اما که تحقیق فتح فردا
است پس هرگاه صبح کرد پیغمبر خدا (د . خ . م . م) نماز خواند صبح را
پس برخواست ان حضرت دران حالیکه راحت است ایستاده بود و مردم برصفا
خود بودند پس نبود از ما مردم که برای او مرتبه بود نزدیک پیغمبر خدا
(د . خ . م . م) مگر و آن مرد امید میداشت اینکه باشد صاحب علم پس
طلب علی پسر ابی طالب را و حال آنکه او سرخی و درد چشمان میداشت
پس آب دهن مبارک خود انداخت در هر دو چشمان علی مرتضی و مسح
کرد ان آب را از او یعنی از دست مبارک خود در چشمان حضرت علی
مالید و دفع کرد ان حضرت طرف حضرت علی علم را رفتح کرد خدا در
او و گفت ان بریده راوی حدیث من دران کسی بودم که دست دراز کرد

اَنَا فِيمَنْ تَطَارُلُ لَهَا (ن - و قالوا خيرنا فِيمَنْ تَطَارُلُ لَهَا) *

۱۵ — اِنْدَانَا مُحَمَّد بن بشار بِنْدَارُ البَصْرِي قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّد بن جَعْفَر قَالَ حَدَّثَنَا عَوْف عن مَيْمُون ابْنِ عَيْدِ اللَّهِ اَن عَيْدِ اللَّهِ بن بَرِيْدَةَ حَدَّثَهُ عن اَبِيهِ بَرِيْدَةَ الْاَسْلَمِي قَالَ لَمَّا كَانَ خَيْبَرُ نَزَلَ (رَسُولُ اللَّهِ) صَلَّعُ بِحَضْرَةِ (ن - بِحَصْنِ) اَهْلِ خَيْبَرِ اعْطَى (رَسُولُ اللَّهِ) صَلَّعُ الْاَوَّلَ عَمْرَ فَنَهَضَ مَعَهُ مِنْ نَهْضٍ مِنَ النَّاسِ فَاقْبَرُوا اَهْلَ خَيْبَرِ فَانْكَشَفَ عَمْرُ وَاصْحَابُهُ فَرَجَعُوا اِلَيْ (رَسُولِ اللَّهِ) صَلَّعُ فَقَالَ (رَسُولُ اللَّهِ) صَلَّعُ لَاعْطَيْنِ الْاَوَّلَ (جَلَا يَكْسِبُ اللَّهُ) وَ (رَسُولُهُ) وَ يَكْسِبُهُ اللَّهُ وَ (رَسُولُهُ) خَلَامًا كَانَ مِنَ الْغَدِ تَبَادُرُ (ن - قَصَادِرُ) اَبُو بَكْرٍ وَ عَمْرُ فِدْعَا عَلِي وَ هُوَ ارْمَدٌ فَتَنَلَّ فِي عَيْنَيْهِ وَ نَهَضَ مَعَهُ مِنَ النَّاسِ بِرَأْيِ اَلَمِ (ن - وَ كَفَنَهُمْ مَرْدَمٌ يَهْتَرُ مَا سَمِعَ مَرْتَضِي عَلِي دُرَانِ كَسَى كَهْ دَهْ دَرَّازِ كَرْدِ بِرَأْيِ اَلَمِ) *

۱۵ — خبر داد مارا محمد پسر بشار بِنْدَارِ بَصْرِي گفت محدث کرد مارا محمد پسر جعفر گفت محدث کرد مارا عوف از ميمون ابني عيدالله اينكه عيدالله بن بريدته از ابيه بريدته اسلمي گفت كه چون خدا را از پدر خود بريدته اسلمي و حضور (ن - بقتلعه) اهل خيبر داد پيغمبر خدا (د - خ - ل - م -) علم را بعمريس پرخاست همراه او انكس كه برخالت از مردمان پس ملات را كردند اهل خيبر را پس منكشف و ظاهر شد عمر و اصحاب را و پس رجوع كردند طرف پيغمبر خدا (د - خ - م -) پس گفت پيغمبر خدا (د - خ - م -) هرايذه هرايذه خواهام داد نيژه را مرد را كه دوست ميدارد او خدا را و رسول او را و دوست ميدارد او را خدا و رسول او پس هرگاه كه شد از فردا سبقت كرد (ن - پس آمد) ابوبكر و عمر پس طلبيد انحضرت علي را و حال انكه حضرت علي درد و سرخي چشمان ميداشت پس اب دهن

من نهض فلقى اهل خیبر فاذا مرخب يرتجز و هو يقول
 قد علمت خیبرانی مرخب * شاکی السلاح بطل مجرب
 اطعن احیانا و حیثا اضرب * اذا اللیوث اقبلت تلهب
 فاختلف هو و علی ضربین فضربه علی علی هامته حتی عض (ن-)
 مضی) السیف منها البیض و انتهى (اسه و سمع اهل العسکر
 صوت ضربته فما تمام اخر الناس مع علی حتی فتح الله له و لهم *
 ۱۶ — انبانا قتیبة بن سعید قال حدثنا یعقوب بن
 عبد الرحمن الزهري عن ابی حازم قال اخبرنی سهل بن سعد رض
 ان رسول الله صلعم قال یوم خیبر لا عطین هذه الراية غدا رجلا

انداخت انحضرت در هر دو چشمان او و برخاست همراة او از مردم انکس
 که برخاست پس ملاقات کرد اهل خیبر را پس نگاه مرخب پهلوان شعر
 میخواند که متضمن بر دلیری و شجاعت او بود و او میگفت تحقیق دانست
 اهل خیبر تحقیق من مرخب هستم پرکننده آلات جنگ شمشیر و غیره و
 پهلوان ام تجزیه کننده ام نیزه میزنم گاهی و گاهی میزنم و تکیه شیرها پیش
 آمدند در حالیکه شعله زنده اند پس اختلاف کردند مرخب و علی هر دو
 ضربه را پس زد او را علی بر سر او تا اینکه قطعه کرد (ن - و گذشت) و
 گرید شمشیر از آن سر خرد را و منتهی شد سر او را و شنید اهل لشکر اواز
 زدن او پس نه تمام شد آخر مردم همراة علی تا اینکه فتح کرد خدا برای
 علی و برای مردم همراهی او *

۱۶ — خبر داد ما را قتیبة بن سعید گفت قتیبة حدیث کرد ما را
 یعقوب بن عبد الرحمن زهري از ابی حازم گفت ابی حازم خبر داد مرا
 سهل بن سعد (خ و) تحقیق پیغمبر خدا (د خ ل و) گفت روز
 جنگ خیبر هرآنکه هرآنکه خواهم داد این نیزه را فردا مرد را فتح خواهد

يُفْتَحُ اللَّهُ عَلَيْهِ يَحْيَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ فَلَمَّا أَصْبَحَ
الْغَاهُ غَدَرَا عَلَىٰ (رَسُولِ اللَّهِ صَلَاحُ كُلِّهِمْ يَرْجُوا أَنْ يُعْطَىٰ فَقَالَ إِنْ
عَلَىٰ بَنِي طَالِبٍ فَقَالَ يَا (رَسُولِ اللَّهِ يَشْتَكِي عَيْنِيهِ قَالَ فَارْشَلُوا
إِلَيْهِ فَاتِي بِهِ فَبَصَقَ (رَسُولِ اللَّهِ صَلَاحُ كُلِّهِمْ فِي عَيْنِيهِ وَدَعَا لَهُ فَبَرَأَ) (ن -
فَبَدَأَ كَمَا كَانَ) كَانَ لَمْ يَكُنْ بِهِ رَجَعَ فَاعْطَاهُ الرَّايَةَ فَقَالَ عَلِيَّ يَا
(رَسُولِ اللَّهِ أَفَاتَاهُمْ حَتَّىٰ يَكُونُوا مِثْلَنَا) فَقَالَ أَغْدَ (ن - أَنْغَذَ) عَلَىٰ
(رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ وَاجْزِهِمْ بِمَا
يَجِبُ عَلَيْهِمْ مِنْ حَقِّ اللَّهِ تَعَالَىٰ تَوَالَهُ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا
وَاحِدًا خَيْرَ (ن - خَيْرًا مِنْ أَنْ يَكُونَ) لَكَ مِنْ حِمْرِ النِّعَمِ *

کرد خدا بر دست او دوست میدارد خدا را و پیغمبر او را و دوست میدارد
او را خدا و رسول او پس هرگاه که صبح کردند مردمان باعداد کردند
نزدیک پیغمبر خدا (د - خ - م) تمام مردم آمدند میشدند اینکه دانه
شود آن علم مارا پس فرمود کجاست علی پسر ابیطالب پس گفتند ای
پیغمبر خدا درد میکنند هر دو چشمان او فرمود پس بفرسید طرف او کسی
را پس آورد کسی او را پس آب دهن مبارک خود انداخت پیغمبر خدا
(د - خ - ل - م) در هر دو چشمان او و دعا کرد برای او پس تدرست شد
گویا که نبود او را درد (پس ظاهر شد چنانکه بود) پس داد او را علم را
پس گفت علی ای پیغمبر خدا حنک خواهم کرد کافران را تا اینکه خواهند
شد مثل ما پس فرمود برو (برر) - بر طریق خود تا اینکه نزول خواهی
کرد بمیدان ایشان پسند دعوت بکن تو ایشانرا طرف اسلام و خبرده ایشان
را بآنچه که واجب است بر ایشان از حق خدا تعالی پس قسم خدا
است هرآنکه اینکه اگر هدایت خواهد کرد خدا بسبب تو یک مرد را بهتر
است (بهتر است از اینکه باشد) برای تو از رخ شدت *

ذکر اختلاف الفاظ الناقلین لخبر ابی هريرة رضه فی ذلک (فیه)

۱۷ — انبانا ابو الحسن احمد بن سلیمان اهرهاری قال
حدثنا یعلی بن عبید قال حدثنا یزید بن کیسان عن ابی حازم
عن ابی هريرة رضه قال قال رسول الله صلعم لادفعن الراية اليوم
الى رجل يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله فتناول لها
القوم فقال اين على بن ابی طالب فقالوا يشكى عينيه قال
فبرزق نبی الله صلعم في كفيه و مسح بها عيني علي و دفع اليه
الراية ففتح الله تعالى على يديه *

این ذکر مختلف شدن لفظ می نقل کنندگان است برای خبر ابی هريرة خوشنود شود خدا از در این امر

۱۷ — خبر داد ابو الحسن احمد بن سلیمان اهرهاری گفت حدیث کرده
ما را یعلی بن عبید گفت یعلی حدیث کرده ما را یزید بن کیسان از ابی
حازم از ابی هريرة (خ و) گفت ابی هريرة گفت پیغمبر خدا (ده
خ و) هراینه دفع خواهیم کرد علم را امروز طرف مرد که دوست میدارد
خدا و رسول خدا را و دوست میدارد او را خدا و رسول خدا پس دست
دراز کرد برای آن علم قوم پس فرمود آن حضرت کجاست علی بن
ابیطالب پس گفتند اصحاب درد میکند هر دو چشم او گفت ابی هريرة
پس آب دهان انداخت پیغمبر خدا (ده خ و) در هر دو کف مبارک
خود با هر دو چشم علی را و دفع کرد طرف او نیزه را پس فتح کرد
خدا تعالی بر دو دست علی *

۱۸ — انبیا قتیبة بن سعید قال اخبرنا یعقوب بن سہیل عن ابيه عن ابی هريرة (رض) ان رسول الله صلعم قال يوم خيبر لا عطين هذه الراية رجلا يحب الله و (رسوله) و يحبه الله و (رسوله) يفتح الله عليه قال عمر بن الخطاب (رض) ما احببت الامارة الا يومئذ فدعا رسول الله صلعم علي بن ابي طالب فاعطاه اياها و قال امش و لا تلتفت حتى يفتح الله عليك فسار علي ثم وقف فصرخ يا رسول الله علي ما ذا اقاتل الناس قال قاتلهم حتى يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فاذا فاعلوا ذلك فقد منعوا منك دنائهم و امواتهم الا بعتهم و حسابهم على الله عز و جل *

۱۸ — خير دا — مارا قتيبة بن سعید گفت قتيبة خير داد مارا يعقوب از سهیل از پدر خود از ابی هريرة (خ و) تحقيق پيغمبر خدا (د - خ - م) گفت روز جنگ خيبر هراينه خواهم داد اين نيزه را مرد را كه دوست ميدارد خدا را و رسول او را و دوست ميدارد او را خدا و رسول او فتح خواهد داد خدا بر دست او گفت عمر بن خطاب (خ و) نه دوست ميداشتم امير شدن را و سرداري را مگر امروز پس طلبيد پيغمبر خدا (د - خ - م) علي بن ابي طالب را پس داد حضرت او را ان علم و فرمود برو و نه التفات كن و پس زنگر قا اينكه فتح دهد خدا بر دست تو پس مير كن علي پسترو توقف كرد پس آواز كرد اي پيغمبر خدا بر چه چيز قتل كنم مردم كفار را فرمود ان حضرت قتل كن ايشان را قا اينكه شاعدي دهند اينكه نيست معبود بحق مگر خدا و تحقيق محمد پيغمبر خداست پس و قتيكه كردند مردم كفار اين پس تحقيق منع كرده شد از تو خونهاي ايشان و اموالهاي ايشان مگر بحق خونهاي ايشان و مالهاي ايشان يعني اگر خون كسي كاند يا مال كسي دزدی نوايد قصص ان بايد گرفت و حساب ايشان بدان گناه كه پوشيده داشتند بر خدای عالم و بزرگ است خواهد بخشد خزه عذاب كند *

۱۹ — انبانا اسحاق بن ابراهيم بن راهويه قال حدثنا جرير عن سهيل عن ابيه عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا عطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله و يحب الله ورسوله يفتح الله عليه قال عمر فما احببت الا مارة قط الا يومئذ قال فاستشرف (ن - فاشرفنا) لها فدعا عليا فبعثه ثم قال اذهب فقاتل حتى يفتح الله عليك و لا تلتفت قال فمشى ما شاء الله ثم وقف و لم يلتفت فقال علي ما ذا اقاتل الناس قال قاتلهم حتى يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فاذا فعلوا ذلك فقد منعوا دماءهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم على الله عز و جل *

۱۹ — خبر داد مارا اسحاق پسر ابراهيم پسر راهويه گفت اسحاق حديث کرد مارا جرير از سهيل از پدر خود از ابهريرة (خ.و) گفت ابهريرة گفت پيغمبر خدا (د.خ.ه.ه) هراينه خواهم داد نيزه را فردا مرد را که دوست ميدارد خدا را و رسول او را و دوست ميدارد او را خدا و رسول او فتح خواهد کرد خدا بر دست او گفت عمر رض پس نه دوست داشتم امير شدن را هرگز هگر امروز گفت ابهريرة پس گردن بلند کرد بر روی آن علم پس طلبيد علي را پس فرستاد او را پيتر گفت برو پس قتل کن تا اينکه فتح خواهد کرد خدا بر دست تو و نه القات کن و نه پس نگر گفت ابهريرة پس رفت و تقدر که خواست خدا پيتر اعتقاد نه القات کرد پس گفت علي بر چه چيز نزل کنم مردم را گفت انحضرت قتل کن اوشان را تا اينکه شام دي دهند که نيست معبود بحق مگر خدا و تحقيق محمد پيغمبر خداست پس و يقينکه کردند اين پس تحقيق منع کرده شد خونهای اوشان و مالهای اوشان مگر بحق خونهای اوشان و مالهای اوشان يعني اگر خونريزي و دزدی مال خواهند کرد بحق ان و عوض آن قصاص گرفته خواهد شد و حساب اوشان بر خهای غالب و بزرگ است دران گناه که پرشيده کردند اگر خواهد عذاب نهد و اگر خواهد بخشوده

۲۰ — ابننا محمد بن عبدالله بن المبارک المخزومي قال حدثنا ابو الهاشم المخزومي قال حدثنا وهيب قال حدثنا سهيل بن ابي صالح عن ابيه عن ابي هريرة (رض) قال قال رسول الله صاعم يوم خيبر لا دفعن الراية الى رجل يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله يفتح الله عليه قال عمر فما احببت الامارة قط الا يومئذ (ن - قبل يومئذ) فدفعها الى علي و قال قاتل و لا تلتفت فصار قريبا قال يا رسول الله طي ما اقاتل قال على ان يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فاذا فعلوا ذلك فقد عصموا دماءهم و اموالهم مني الا بحقها و حسابهم على الله *

۲۰ — خبر داد ما را محمد پسر عبدالله پسر مبارک مخزومي گفت حديث کرد ما را ابو هاشم مخزومي گفت ابو هاشم حديث کرد ما را وهيب گفت حديث کرد ما را سهيل پسر ابي صالح از پدر خود از ابي هريرة (خ - و) گفت ابو هريرة گفت پیغمبر خدا (د - خ - م -) روز خيبر هرينه هرينه خواهم داد نيزه را طرف مردی که درست میدارد او خدا را و درست میدارد او را خدا و رسول خدا فتح خواهد کرد خدا بر دست او گذشت عمر پس نه درست داشت امیر شدن را هرگز مگر امروز (ن - قبل امروز) پس دفع کرد او را طرف علي و گذشت قتل کن و نه القاتل کن و پس مگر پس صیر کرد علي نزدیک گفت اي پیغمبر خدا! بر چه چیز قتل کنم گفت بر اینکه ساهدي دهم: ایذنه نیست معبود بحق مگر خدا و تحقیق محمد پیغمبر خدا است پس و نیکه کردند این پس تحقیق نگاه داشته شد خونهای او شان و مالهای او شان از من مگر بحق خونهای او شان و مالهای او شان یعنی اگر خرنویزي و دزدی خواهند کرد بحق و عرض آن قصاص از آنها گرفته خواهد شد و حساب او شان دران گناه که پوینده داشتند بر خدا است اگر خواهد بخشد و اگر خواهد عذاب کند *

ذکر خبر عمران بن حصین فی ذلک

۲۱ — انبانا عباس بن عبدالعظیم العنبري قال حدثنا
عمر بن عبد الوهاب قال حدثنا معتز بن سلیمان عن ابيه عن
منصور عن ربعي عن عمران بن حصین رض ان النبی صلعم
قال لاعطین الراية رجلا یحب الله و رسوله او قال یحبه الله
و رسوله فدعا علیا و هو ارمد ففتح الله علی یدیه *

ذکر خبر الحسن بن علی رضی الله عنهما عن
النبی صلعم فی ذلک و ان جبرئیل یقاتل عن
یمینه و میکائیل عن یساره

۲۲ — حدثنا اسحاق بن ابراهیم بن زاهره قال حدثنا

این ذکر خبر عمران بن حصین است درین

۲۱ — خبر داد ما را عباس پسر عبدالعظیم عنبري گفت بیان حدیث
کرد ما را عمر بن عبد الوهاب گفت عمر حدیث کرد ما را معتز پسر سلیمان
از پدر خود از منصور از ربعي از عمران پسر حصین (خ . و) تحقیق
دیدی (د . خ . ل . م . ه .) گفت هر اینه خواهم داد نیزه را مرد را که
دوست میدارد خدا را و رسول او را یا گفت انحضرت دوست میدارد او را
خدا و رسول او پس طلبید علی را حال آنکه او درد چشم میداشت پس
فتح کرد خدا بر مرد و دست او *

این ذکر خبر حسن بن علی است خوشنود شود خدا از ان

مرد و از نبی (د . خ . ل . م . ه .) درین و تحقیق جبرئیل

قتل میکند از طرف راست او و میکائیل از طرف چپ او

۲۲ — حدیث کرد ما را اسحاق پسر ابراهیم بن زاهره گفت اسحاق

النضر بن شمیل قال حدثنا یونس عن ابي اسحاق عن هبيرة
بن مریم قال خرج ائینا الحسن بن علي سلام الله علیهما و علیه
عمامة سوداء فقال لقد کان فیکم بالامس رجل ما سبقه الاوان
و لا یدرکه الاخرون و ان رسول الله صاعم قال لاعطین الراية غدا
(جلا یتذهب الله و رسوله و یحببه الله و رسوله و یقاتل جبرئیل عن
یمینہ و میکائیل عن یساره ثم قال لا یودیني ا ن - لا یرد) رایتہ
حتی یفتح الله تعالی علیہ ما ترک دینارا و لا درهماً الا سبعمائة
(ن - تسعمائة) درهما اخذها - یالہ من عطایة کاه اراد ان یتقاع
بها خادما لاهل *

حدیث کرد ما را نضر پسر شمیل گفت نضر حدیث کرد ما را یونس از
ابی اسحاق از هبیره پسر مریم گفت هبیره بیرون آمد طرف ما حسن پسر علی
سلام خدا باشد بر آن مرد و حال آنکه بر سر امام حسن دستار بود سیاه پس
گفت امام حسن هراینه تحقیق بود در میان شما دیروز مرد یعنی حضرت
علی نه سبقت برد او را مردمان پیشین و نه دریافت خواهند کرد و نه خواهند
رسید او را مردمان پسین و تحقیق پیغمبر خدا (د - خ - س -) فرمود
هراینه خوردم داد نیزه را فردا مرد را که دوست میدارد خدا را و پیغمبر
او را دوست میدارد او را خدا و رسول خدا و قتل میکند جبرئیل از
طرف راست او و میکائیل از طرف یسار او پستق گفت نه خواهد داد (ن -
نه رد خواهند کرد) خدا تعالی بر دست او و نه گذاشت دیدار را و نه درهم
را مگر هفت صد درهم (ن - نه صد درهم) از بخشش علی رض بود که
ارزده کرده بود اینکه خرید کند بان درهمها خادم را برای کاربار اهل خود *

ذکر قول النبی صاعم لعلی (ن - فی علی ابن الله
عز وجل (ن - جل ثناره) لا یخزیه ابدارض

۲۳ — ابنان محمد بن المثنی قال حدثني يحيى بن
سليم قال حدثنا عمرو بن ميمون قال حدثنا الوضاع وهو ابو
عوانة قال حدثنا يحيى بن عوف قال اني لجالس الى ابن
العباس رضى الله عنهما فاتاه تسعة رهط فقالوا اما ان تقوم معنا
و اما ان تخلصن بهؤلاء وهو يومئذ صحيح قبل ان يعمى قال
اذا اقوم معكم فتحدثوا فلا ادري ما قالوا فجاء وهو ينفض

این ذکر فرمودن پیغمبر (د . خ . ه .) برای علی (ن -
در حق علی) تحقیق ترا غالب و بزرگ (ن - بزرگ
است نهاد) نه خواہ خواهد کرد علی را ہمیشہ (خ . و)

۲۴ — خبر داد مارا محمد بن عثمانی گفت محمد حدیث کرد مرا
یحییٰ پسر سلیم گفت یحییٰ حدیث کرد مارا عمرو پسر میمون گفت عمرو
حدیث کرد مارا وضاع و کنیت او ابو عوانه است گفت وضاع حدیث کرد
مارا یحییٰ پسر عوف گفت یحییٰ تحقیق من هراینه نشیننده بودم طرف
پسر عباس خشود شود خدا ازان هر دو پس آمد اورا نه نفر پس گفتند
آن نه نفر یا اینکه ایقاده شوی همراه و یا اینکه خالی کنی مارا بان
گروه و او یعنی عباس امروز نندرمست است پیش اینکه نایبنا شود گفت
این عباس من می خیزم همراه شما پس حدیث کردند آن گروه - راوی می
گوید پس دریافت نمی کنم چه گفتند پس آمد و او یعنی ابن عباس می
فشانند پارچه خود را و او میگفت آف و تف یعنی نمکدل میباشم - این

توبه و يقول أف و تقف یقعون فی رجل له عز وقعوا فی رجل
 قال رسول الله صلعم لابعثن رجلا یحب الله و رسوله و یحب
 الله و رسوله لا یغزیه الله ابدا فاشرف من اشتشرف فقال ابن
 علي قیل هو فی الرحی یطعن قال و ما کن احدکم لیطعن
 من قبله فدعا و هو ارمد ما کان (ن - یکاد) ان یبصر فنفت فی
 عینیه ثم هز الراية ثلثا فدفعها الیه فجاء بصقیة بنت حبیب و بعث
 ابا بکر بسورة التوبة و بعث علیا خالقه فاخذها منه و قال لا یذهب
 بها الا رجل من اهل بیتی هو منی و انا منه و دعا رسول الله
 صلعم الحسن و الحسین و علیا و فاطمة فمد علیهم ثوبا فقال اللهم

کلمه در وقت تنگدلی و زجر گویند بدگویی میکند و می آفتند درحق مرد
 که برای او عزت است یعنی علی بن ابی طالب رض آفتادند و بدگویی
 کردند درحق مرد که گفت برای او پیغمبر خدا (د . خ . س .) هراینه
 خواهم فرستاد مرد را که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست میدارد
 او را خدا و رسول او نه خوار خواهد کرد او را همیشه پس گردن بلند کرد
 برای آن علم آنکس که گردن بلند کرد پس گفت کجاست علی گفته
 شد او در آمیا دانه اسب می صاید گفت آن حضرت و ذه بود کسی از شما
 تا اینکه دانه باید از طرف او پس طلبید او را و درد چشم میداشت
 نبود اینکه دانه پس آب دهن مبارک خود انداخت در هر دو چشم مبارک
 حضرت علی پستر جنبانید نیزه را سه دفعه پس داد آنرا طرف علی رض پس
 آمد آنحضرت نزدیک صفیه بنت حبیب که یکی از ازواج مطهرات آنحضرت است
 و فرستاد آنحضرت ابا بکر صدیق را همراه سوره توبه و فرستاد آنحضرت علی
 را پس ابی بکر صدیق رض پس گرفت مرتضی علی آن سوره توبه را از
 ابی بکر صدیق رض و فرمود آنحضرت صلعم نبرد آن سوره توبه کسی مگر مرد
 کدو از اهل بیت است او از من است و من از او ام و طلبید پیغمبر خدا
 (د . خ . س .) امام حسن و حسین و علی و فاطمه زهرا را پس دراز کرد

هوآء اهل بيٲي و خاصتي* فاذهب عنهم الرجس و تطهرهم تطهرا
 و كان اول من اسلم من الناس بعد خديجة* و لبس ثوب
 النبي صلعم و هم يحسبون انه نبي الله فجاء ابوبكر فقال يا نبي
 الله فقال علي رض ان النبي قد ذهب نحو بير ميمون فاتبعه
 فدخل معه الغار فكان المشركون يرمون عليا حتى اصبح* و خرج
 بالناس في غزوة تبوك فقال علي اخرج معك فقال لا فدي
 فقال اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انك
 لست نبي ثم قال انت خليفتي يعنى فى كل مومن من
 بعدي* قال و سدد ابواب المسجد غير باب علي* قال و كان

در انها پارچه را پس فرمود اى بار خدا انها اهل بيت من اند و خاص
 من اند پس دور گردان از انها ناپاكي و زك كن انها را پاك كردن و بود
 علي (ك . ه) اول ان كسي كه اسلام آورد از مردان همراه پيغمبر خدا
 بعد حضرت خديجة الكبرى و پيشيد علي مرتضى پاچه پيغمبر را (د .
 خ . ه) و كفار گمان مي بردند كه تحقيق او نبي الله است پس آمد
 ابوبكر پس گفت ابي نبي الله پس گفت علي (خ . و) تحقيق نبي الله
 تحقيق رفت طرف چاه ميمون پس تابع شد ابوبكر صديق پيغمبر خدا
 را پس داخل شد همراه آن حضرت غار را پس بود كفار دير مي انداختند
 علي را تا اينكه صبح گشت و بيرون آمد پيغمبر خدا همراه مردمان
 در جنگ تبوك كه نام موضع است پس گفت علي رض بديرون مي آيم
 همراه تو پس گفت انحضرت نه پس گريه كرد علي پس گفت انحضرت
 ايا راضي نمي شوي اينكه باشي تو از من بمنزله هارون از موسى مگر
 تحقيق تو نيستي نبي پسر گفت آن حضرت تو خليفه من است ابي در
 هر مومن از پس من گفت بجيل راوي حديث و يزد کرده شده درهاي
 مسجد موالي دروازه علي گفت بجيل راوي حديث رهست علي رض داخل

بدخل المسجد و هو جنب و هو طريقه و ليس له طريق غيره *
و قال من كنت وليه فعلي وليه * قال ابن عباس و اخبرنا الله عز
و جل في القرآن انه قد رضي الله عن اصحاب الشجرة فهل حدثنا
بعد ان (ن - انه) سخط عليهم * قال و قال رسول الله صلعم لعمر حنين
قال ائذن لي فلا ضرب عذقه يعني حاطبا فقال و ما يدريك لعل
الله قد اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم *

مي شود مسجد را و حال آنکه او در جنابت است و او را ده او هست و زیست
برای او را ده سواي آن را ده و گفت الحضرت آن آس که باشم دوست او
پس علي دوست اوست - گفت پسر عباس و خبر داد ما را خدای غالب
و بزرگ در کلام مجید تحقیق شان ایراست که تحقیق خشنود شد خدا
از صاحبان شجره که بیعت از پیغمبر خدا زیر شجره یعنی درخت کدار
کرده بودند و حضرت علي نیز از اصحاب شجره انه پس ای حدیث کرد
ما را هنوز ایفکه (ن - تحقیق خدا تعالی) خشم گرفت خدا تعالی بر
اوشان یعنی کسی این حدیث نکرده گفت راوي و فرمود پیغمبر خدا (د -
خ - ل - م -) برای عمر و قتیقه گفت عمر رض حکم ده مرا ای پیغمبر
خدا پس مرا بینه بزنم گردن او ای حاطب (†) را پس گفت انصرفت و چه
چیز دریافت کنانید ترا که میزنی گردن او بر گناه او شاید که خدا تحقیق
مطلع شد بر اهل جنگ بدر پس گفت خدا ممل کنید آنچه که خواهید
شما پس تحقیق بخشیدم برای شما *

(†) حاطب از اهل بدرست او خطای متضمن بر اراده مسلمانان بر جنگ کفار
برای کفار قریش نوشته پدید بیاوران عمر بن الخطاب رضي الله عنه اذن برای
گردن زدن او از پیغمبر خدا خواسته بود و حاطب عذر نوشتن خط این آورده
بود که قبایل من در لشکر کفار بودند لذا نوشته بودم تا از قتل محفوظ بماند *

ذکر قول النبی صلعم لعلی انه مغفور لک

۲۴ — اخبرني هارون بن عبد الله الحمال البغدادي قال حدثنا محمد بن عبد الله بن زبير الاسدي قال حدثنا علي بن صالح عن ابي اسحاق عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن سلمة عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلعم الا أعلمك كلمات اذا قلتها غفر لك مع انه مغفور لك تقول لا اله الا الله العظيم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحان الله رب السموات السبع والارضين السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

این ذکر فرمودن نبی (د . خ . ل . م .) برای علی

اجبت تحقیق شان این است که متنبرت کرده شد برای تو

۲۴ — خبر داد مرا هارون پسر عبد الله الحمال بغدادی گفت هارون حدیث کرد مرا محمد پسر عبد الله پسر زبیر اسمی گفت محمد حدیث کرد مرا علی پسر صالح از ابي اسحاق از عمرو پسر مرة از عبد الله پسر سلمه از علی (د . خ . و) گفت علی گفت مرا پیغمبر خدا (د . خ . م .) آگاه باش تعلیم میکنم ترا کلمات را و تکیه خوراهی گفت آن کلمات را مغفرت کرده خواهد شد برای تو با وجودیکه شان این است که مغفرت کرده شده است برای تو خوراهی گفت نیست معبود بحق مگر خدا حلم کننده کرم کننده نیست معبود بحق مگر خدای بلند تر بزرگ پاک است خدا پرورنده اسمانها هفت عدد و زمینها هفت عدد و پرورنده مرش بزرگ جمیع شکر برای خدا است پرورش کننده تمام عالم است *

ذکر اختلاف علی بن ابیطالب اسحاق فی هذا الحديث

۲۵ — انبانا احمد بن عثمان بن حکیم الکوفی قال حدثنا خالد بن مخلد قال حدثنا علی و هو ابن صالح بن حمی عن ابي اسحاق الهمدانی عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن صالح (ن - بن سلمة) عن سلمة عن علي (رض) ان النبي صلعم قال يا علي الا اعلمك كلمات ان الله قلتم غفر لك مع انك (ن - انه) مغفور (ن - يغفر) لك تقول لا اله الا الله العظيم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحانه الله رب السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

۲۶ — اخبرني صفوان بن عمر الحمصي قال حدثنا احمد بن خالد قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن عمرو بن مرة

این ذکر اختلاف علی با ابی اسحاق است در این حدیث

۲۵ — خبر داد ما را احمد بن عثمان بن حکیم کوفی گفت احمد حدیث کرد ما را خالد بن مخلد گفت خالد حدیث کرد ما را علی و او بن صالح بن حمی است از ابی اسحاق همدانی از عمرو بن مرة از عبد الله بن صالح (ن - بن سلمه) از سلمه از علی (خ - و) تحقیق نهی (د - خ - ل - و - د) گفت یا علی آگاه باش تعلیم میکنم ترا کلمه ها را اگر تو خواهی گفت انها را مغفرت کرده خواهد شد برای تو با وجودیکه تحقیق تو (ن - تحقیق او) مغفرت کرده شده است (ن - مغفرت خواهد شد) برای تو نیست معبود بحق مگر خدا حلم کننده کرم کننده نیست معبود بحق مگر خدا بلند بزرگ پاک است خدا پروردگار اسمانهای هفت و پروردگار عرش بزرگ *

۲۶ — خبر داد مرا صفوان بن عمر حمصی گفت حدیث کرد ما را احمد بن خالد گفت احمد حدیث کرد ما را اسرائيل از ابی اسحاق از عمرو بن مرة

عن عبد الرحمن بن ابي ليلى عن علي عليه السلام قال كلمات
الفرج لا اله الا الله العلي العظيم لا اله الا الله العليم الكريم سبحان
الله رب السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *
ذكر كلمات الفرج لعلي بن ابي طالب كرم الله وجهه
۲۷ - انبانا احمد بن عثمان قال حدثنا خالد بن مخلد

قال حدثنا علي بن واين صالح بن حي عن ابي اسحاق الهمداني
عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن صالح عن سلمة عن علي رضي
ان النبي صلى الله عليه وآله قال يا علي الا اعلمك كلمات اذا نسف قلتهن
غفرت ذنوبك و انك انت مثل زبد البحر قال سبحان الله رب
السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

مره از عبد الرحمن بن ابي ليلى از علي بن ابي طالب گفت علي كرمه هائي
كشايش نيست معبود بحق مگر خداي بلند بزرگ نيست معبود بحق مگر خدا
حلم كنده بخشش كنده پاك است خدا پرورنده اسماني هفت و پرورنده
عرش بزرگ تمام شكر براي خداست چنين خدا كه پرورنده تمام عالم است *

اين ذكر كرامه هائي كشايش است براي علي

سر ابي طالب بخشد خد ا ذات او را

۲۷ - خبر داد ما را احمد بن عثمان گفت احمد حديث كرد ما را
خالد بن مخلد حديث كرد ما را علي بن ابي طالب حديث كرد ما را
اسحاق الهمداني از عمرو بن مرة از عبد الله بن صالح از سلمة از علي
(خ . و) تحقيق ندي (د . خ . ل . م .) گفت انحضرت اي علي
اگاه باش تعليم كنم ترا كلمه ها را و فنيكه تو خواهي گفت آنها را بخشيده
خواهند شد گناهاني تو اگر چه باشند مثل كف دريا گفت انحضرت پاك است
خدا پروردگار اسماني هفت و پروردگار عرش بزرگ تمام شكر براي خدا
است چنين خدا كه پروردگار تمام عالم است *

۴۸ — انبانا احمد بن عثمان بن حكيم قال حدثنا عثمان قال
 حدثنا اسرائيل قال حدثنا ابي اسحاق عن عبد الرحمن بن ابي
 ليلى عن علي (رض) عن النبي صلى الله عليه وآله يعني نهو حديث خالد *
 ۴۹ — انبانا علي بن عبد المنذر قال حدثنا خلف بن
 هشام (و) - اخبرني علي بن محمد بن علي المصيصي قال اخبرنا
 خلف بن تميم () قال حدثنا اسرائيل قال حدثنا ابو اسحاق
 عن عبد الرحمن بن ابي ليلى عن علي (رض) قال قال (رسول الله
 صلى الله عليه وآله) ما علمت لكم من امة الا امة العظمى لا اله الا الله العظيم
 الحليم الكريم سبحانه الله رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

۴۸ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان پسر حكيم گفت احمد
 كرد مارا عثمان گفت عثمان حديث كرد مارا اسرائيل گفت اسرائيل حديث
 كرد مارا ابي اسحاق از عبد الرحمن پسر ابي ليلى از علي (رض) از
 نبي (ص) (د . خ . ل . م . م) مثل او اي مثل حديث خالد *

۴۹ — خبر داد مارا علي پسر عبد المنذر گفت علي حديث مارا
 خلف پسر هشام (و) - خبر داد مارا علي پسر محمد پسر علي المصيصي گفت
 علي خبر داد مارا خلف پسر تميم () گفت خلف حديث كرد مارا اسرائيل
 گفت اسرائيل حديث كرد مارا ابي اسحاق از عبد الرحمن پسر ابي ليلى
 از علي (رض) (و) گفت علي گفت پيغمبر خدا (ص . خ . ل . م . م) آگاه باش
 تعليم ميكنم ترا كلمه ها را و تحقيق خواهي گفت انها را معقود کرده خواهد
 شد براي تو بر اينكه تحقيق شان اينست كه معقود کرده شد است براي تو
 نيست معقود بحق مگر خدای بلند بزرگ نيست معقود بحق مگر خدا حلم
 كنده كرم كنده پاكت خدا پروردگار مرش بزرگ تمام شكر براي خداست
 چنين خدا كه پروردگار تمام است *

۳۰ — انبانا الحمین بن حرث قال انبانا الفضل بن موسى
عن الحمین بن واقد عن ابي اسحاق عن الحرث عن علي
(ن - کرم) (الله وجهه) قال قال النبي صلعم الا اعلمک دعاء
اذا دعوت به غفر لك و كان مغفور لك (ن - کنت مغفورا)
قلت بلى قال لا اله الا الله العلي العظيم لا اله الا الله العظيم
الکرم سبحانه رب السموات السبع رب العرش العظيم (ن -
لا اله الا الله سبحانه الله رب العرش العظيم) قال ابو عبد الرحمن
و ابو اسحاق لم يسمع من الحرث الا اربعة احاديث ليس هذا
(ن - ذا) منها و انما اخرجناه لمخالفة الحمین بن واقد و
لاصرائيل (اسرائیل) و لعلی بن صالح و الحرث الاور ليس

۳۰ — خير داد مارا حسين پسر حرث گفت حسين خير داد ماوا
فضل پسر موسى از حسين پسر واقد از ابي اسحاق از حرث از علي
(خ - ن) (ن - بزرگ کند خدا ذات او را گفت علي گفت نبي (د - خ -
ل - م -)) نگاه باش تعليم ميکنم ترا دعا را و تفيکه خواهي گفت ان دعا را
مغفرت کرده خواهد شد براي تو اگرچه هست مغفرت کرده شده براي تو
(ن - اگرچه هستي تو مغفرت کوه شده) گفتم آري گفت انحضرت نيست
معبود بحق مگر خدای بلند بزرگ نيست معبود بحق مگر خدا حالم کنند
کرم کننده پاک است پروردگار - امانهاي هفت پروردگار مرش بزرگ (ن -
نيست معبود بحق مگر خدا پاک است خدا پروردگار مرش بزرگ) گفت
ابو عبد الرحمن - و ابو اسحاق نشيند از حرث مگر چار حديث نيست اين
(ن - آن حديث) ازان چار و جز اين نيست که خارج کردم اس حديث
را براي مخالفت حسين پسر واقد و براي مخالفت اسرائيل و براي مخالفت

وذلك في الحديث ومام بن حمزة (ن - اصلح) منه .

ذكر قول النبي صلعم قد اتحن الله قابله بالایمان

۳۱ — انبانا ابو جعفر محمد بن عبدالمبارک (الملك)

المطهر می قال حدثنا الاسود بن مامر قال انبانا شريك عن منصور عن (يعني عن علي) رضي قال جاء النبي صلعم أناس من قريش فقالوا يا محمد اننا جيرانك و حلفاءك و ان أناس من عبيدنا قد اتوك ليس فهم (ن - بينهم) رغبة في الدين ولا رغبة في الفقه انما فروا (ن - فرط) من ضياعنا و اسوالنا فارددهم اليانا فقال لابي بكر ما تقول فقال صدقوا اللهم لجيرانك و حلفاءك

علي پسر صالح و حرث امور نیست مثل این مردم در حدیث و مامم پسر حمزه (حمزه) صحیح ترست (ن - نهکترست) در حدیث از حرث .

این ذکر فرمودن نبی است (د - خ - ه - ه - ه) تحقیق امتحان کرد

هر اهل ادرا با ایمان (ن - دل علی را برو حلام برای ایمان)

۳۱ — خبر داد مارا ابو جعفر محمد پسر عبدالمبارک مغزومی گفت ابو جعفر حدیث کرد مارا اسود پسر مامر گفت اسود خبر داد مارا شريك از منصور از يعني از علي (خ - و) گفت علي امه نبي را (ه - خ - ه - ه) مردم از قريش پس گفتند آن مردم اي محمد ما مساكين و انبازات توایم و هم قسم و هم سرگند توایم و تحقیق مردم از غلامان ما آمده نوره تو نیست درمیان او شان (ن - باو شان) رغبته و خواهشی در میان و نه رغبته در فقه و دانش جز این نیست که گرفته اند (ن - تقصیر کردند) از زمین های ما و مالهای ما پس رد کن و باز گردان آنها را طرف ما پس گفت ایی بکر را چه میگوئی پس گفت ایوبکر راست گفتند تحقیق آنها البته همسایه گان تو اند و هم قسم و هم سرگند تو اند پس مقصود

فتغیر وجه النبی صلعم ثم قال لعمر ما تقول فقال صدقوا انهم
لجیرانک و حلفاءک فتغیر وجه النبی صلعم ثم قال یا معشر
قریش و الله لیبعثن الله علیکم رجلا منکم قد امتحن الله قلبه
بالایمان فایضربکم علی الدین ' و یضرب بعضکم قال ابو بکر انا هو
یا رسول الله قال لا قال عمر انا هو یا رسول الله قال لا و لكن هو (ن)
ذلک) الذی یخصف الغعل و کان اعطى علیا نعلہ یخصفها *

ذکر قول النبی صلعم ان الله سیهدی قلبک و ینمت لسانک

۳۲ — انبانا ابو جعفر عن عمرو بن علی البصری قال حدثنی

شد روی مہارک نبی (د . خ . م .) پسر گفت عمر را چه میگوئی پس
گفت عمر بن الخطاب راست گفتند تحقیق انها هزینہ هزینہ همایگان
تواند و حلیف و هم - و گند تواند پس متغیر شد روی مبارک نبی (د . خ . م .)
پسر گفت انحضرت ای گروه قریش قسم خدا است هزینہ هزینہ خواهد
فرستاد خدا بر شما مرد را از شما تحقیق امتحان کرد خدا دل او را به ایمان
پس هزینہ خواهد زد شما را بر دین یا خواهد زد بعض شما را گفت ابویکر
صدیق منم ان مرد ای پیغمبر خدا گفت انحضرت نیست گفت عمر بن
الخطاب منم آن مرد ای پیغمبر خدا فرمود نیست و لکن او آنکس (ن -
این کس) است که می دوزد کدش پازار و تحقیق بود ان حضرت که داده
بود علی مرتضی را کنش پای خود را می دوخت انرا *

این ذکر فرمودن نبی (د . خ . م .) تحقیق خدایست

است که هدایت خواهد کرد دل ترا یعنی طلی مرتضی

را و ثابت خواهد کرد زبان ترا

۳۳ — خبر داد ما را ابو جعفر از عمرو بن علی بصری گفت عمرو

یحیی قال حدثنا الاعمش قال حدثنا عمرو بن مرة عن ابي
البختري عن علي (رض) قال بعثني رسول الله صلعم الى اليمن
و انا شاب حديث السن فقلت يا رسول الله انت تبعثني الى
قوم يكون بينهم احداث و انا شاب حديث السن قال ان الله سيهدي
قالبك و يثبت لسانك فما شككت (ن - قال ما شككت في

حديث اقضى بين اثنين) في قضاء بين اثنين *

ذكر اختلاف الناقلين لهذا الخبر

۳۳ — انبانا علي بن خشرم المروزي قال انبانا عيسى عن
الاعمش عن عمرو بن مرة عن ابي البختري عن علي (رض) قال
بعثني رسول الله صلعم الى اليمن فقلت انك تبعثني الى قوم

حديث كرد مرا یحیی گفت یحیی حديث كرد مارا اعمش گفت اعمش
حديث كرد مارا عمرو پسر مرة از ابي بختري از علي (خ - و) گفت
علي مرتضى فرستاد مرا پیغمبر خدا (د - خ - و - ن) طرف يمن و من
جوان بودم پس گفتم اي پیغمبر خدا تو میفریبي مرا طرف قوم خواهند بود
درمیان آنها صاحب عمر و من چو این نوسن ام فرمود انحضرت تحقیق خدا
شتاب است که هدایت خواهد کرد دل قرا و ثابت خواهد داشت زبان ترا
پس نه شك كردم (ن - گفت علي رض نه شك كردم در حديث كه حكم
میكدم در میان دو كس) در حكم كردن درمیان دو كس *

این ذکرا ختمات نقل کنندگانست برای این حدیث

۳۳ — خبر داد مارا علي پسر خشرم مروزی گفت علي خبر داد مارا
عيسى از عمرو پسر مرة از ابي البختري از علي (خ - و) گفت علي رض فرستاد
مرا پیغمبر خدا (د - خ - و - ن) طرف يمن پس گفتم تحقیق میفریبي مرا
طرف قوم كه در عمر زیاده اند از من پس چگونه حكم كردن باشد درمیان آنها

اسن مني فكيف القضاء فيهم فقال ان الله سيهدي قلبك و
يثبت لسانك قال فما تعاييت في حكم بعد *

۳۴ — انبانا محمد بن المثنى قال حدثنا ابو معوية قال
حدثنا الاعمش عن عمرو بن مرة عن ابي البختري عن علي
رض قال بعثني رسول الله صلعم الى اهل اليمن لاقضي بينهم
فقلت يا رسول الله لا علم لي بالقضاء ف ضرب بيده على صدره
و قال اللهم اهد قلبه و سدد لسانه فما شككت في قضاء بين
اثنين حتى جلست مجلسي * قال ابو عبد الرحمن و روى هذا
الحديث شعبه عن عمرو بن مرة عن ابي البختري قال اخبرني
من سمع عليا و ابوالبختري لم يسمع من علي هذا (ن - شيئا) *

۳۵ — انبانا احمد بن سليمان الرازي قال حدثنا يحيى

پس گفت تحقیق که خدا شتاب است که هدایت خواهد کرد دل ترا و ثابت
خواهد داشت زبان ترا گفت علی مرتضی پس نه مانده شدم در حکم کردن هنوز
۳۴ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد مارا ابو
معویه گفت (و معویه حدیث کرد مارا اعمش از عمرو پسر مره از ابي بختري
از علي (خ . و) گفت فرستاده مرا پیغمبر خدا (د . خ . ل . م .) طرف
مردم بمن تا که حکم کنم در میان اوشان پس گفتیم اي پیغمبر خدا
فیت علم مرا بحکم کردن پس زد انحضرت بدست مبارک خود بر سینه
من و فرمود اي بار خدا یا هدایت کن دل علي را و محکم کن زبان علي
را پس نه شک کردم در حکم کردن در میان دو کس تا اینکه نشستم در مجلس
خویش . گفت ابو عبد الرحمن و روایت کرد این حدیث را شعبه از عمرو
پسر مره از ابي البختري گفت ابوالبختري خبر داد مرا انکس که شنید
علي را و ابوالبختري نشنید از علي این حدیث را (ن - چیزی را) -

۳۵ — خبر داد مارا احمد پسر سليمان رهاوي گفت احمد حدیث

بن آدم قال حدثنا شريك عن سماك بن حرب عن حاش
المعتمر عن علي (نه قال بعثني) رسول الله صلعم الى اهل اليمن و
انشاب فقلت يا رسول الله تبعثني و انا شاب الى قوم ذوي اسنان
لاقضي بينهم و لا علم لي بالقضاء فوضع يده على صدري ثم قال
ان الله سيهدي قلبك و يثبت ايمانك يا علي اذا جلس اليك
الخصمان فلا تقضي بينهما حتى تسمع من الاخر كما تسمع (ن -
سمعت) من الاول فانك اذا فعلت ذلك تبين (ن - تبدي)
لك القضاء * قال علي عليه السلام فما اشكل علي قضاء بعد *

اختلاف علي (ع) ابی اسحاق فی اهل الحديث

۴۶ — انبأنا احمد بن سليمان قال حدثنا يحيى بن آدم قال

کرد مارا يحيى پسر آدم گفت حديث کرد مارا شريك از سماك پسر حرب
از حاش معتمر از علي (خ - ر) گفت فرستاد مرا پيغمبر خدا (د - خ -
م -) طرف اهل يمن و من جوان بودم پس گفتم ای پيغمبر خدا مي
فرسي مرا و حال آنکه من جوان ام طرف قوم که صاحب منها اندقا
اينکه حکم کنم درميان اوشان و نيست علم مرا بحکم کردن پس داشت
دمت مبارك خود را بر سيقه من پستر فرمود تحقيق خدا شتاب است
که هدايت خواهد کرد دل تو را و ثابت خواهد داشت زبان ترا ای علي
و تنيكه نشيند طرف تو مدعي و مدعي عليه پس نه حکم کن درميان آن
هودو تا اينکه بشنوي تو از ديگر چنانکه مي شنوي (ن - شنيدني) از
اول پس تحقيق تو و تنيكه خواهي کرد اين را ظاهر خواهد شد برني تو
حکم کردن گفت علي برو سلام پس نه مشکل شد بر من حکم کردن هودو

اختلف علي ابی اسحاق درين حديث است

۴۶ — خبر داد مارا احمد پسر سليمان گفت احمد حديث کرد مارا

حدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ حَارِثَةَ بْنِ مُضَرَّبٍ عَنْ عَلِيِّ رَضَ
 قَالَ بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْيَمَنِ فَقُلْتُ إِنَّكَ تَبْعَثُنِي إِلَى قَوْمٍ
 أَسَنَ مِنِّي لَا قُضَى بَيْنَهُمْ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ سَيَهْدِي قَلْبَكَ وَ يَثْبُتَ لِسَانُكَ *
 وَرَوَاهُ شَيْبَانُ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْشِيٍّ عَنْ عَلِيِّ رَضَ *
 ۴۷ — أَخْبَرَنِي أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ زُكْرِيَّا بْنُ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنِي
 مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ حَدَّثَنَا مَعْوِيَةُ بْنُ هِشَامٍ عَنْ شَيْبَانَ عَنْ أَبِي
 إِسْحَاقَ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْشِيٍّ عَنْ عَلِيِّ رَضَ قَالَ بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْيَمَنِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ تَبْعَثُنِي إِلَى شَيْخٍ
 ذَوِي اسْتِثْنَاءٍ وَ أَنِي أَخَافُ أَنْ لَا أَصِيبَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ سَيَثْبُتُ
 لِسَانَكَ وَ يَهْدِي قَلْبَكَ *

یحییٰ پسر آدم گفت یحییٰ حدیث کرد مارا اسرائیل از ابی اسحاق از
 حارثه پسر مضرب از علی (خ - و) گفت علی رض فرستاد مرا پیغمبر خدا
 (۵۰ خ - ۵۰ ل - ۵۰ م - ۵۰) بسوی یمن پس گفتم تحقیق تو موفری می
 طرف قوم که در امر زیاد تراند از من فانه حکم کنم در میان اوشان پس
 گفت آنحضرت تحقیق خدا شتاب است که هدایت خواهد کرد دل ترا
 و ثابت خواهد داشت زبان ترا • و روایت کرد ابن حدیث را شیبان از ابی
 اسحاق از عمرو پسر حنشی از علی (خ - و) •

۴۷ — خبر داد مرا ابو عبد الرحمن زکریا پسر یحییٰ گفت حدیث کرد
 مرا محمد پسر علاء گفت محمد حدیث کرد مارا معویه پسر هشام از شیبان
 از ابی اسحاق از عمرو پسر حنشی از علی (خ - و) گفت علی رض فرستاد
 مرا پیغمبر خدا (۵۰ خ - ۵۰ ل - ۵۰ م - ۵۰) طرف یمن پس گفتم ای پیغمبر خدا
 تحقیق تو میفری می مرا طرف مردم پیرها صاحب منما و تحقیق من خوف
 میکنم اینکه نه صواب کنم گفت آنحضرت تحقیق خدا شتاب است که ثابت
 خواهد داشت زبان ترا و هدایت خواهد کرد در حکم کردن دل ترا •

ذکر قول النبی صلعم امرت بسد هذه الابواب الا (ن - غیر) باب علي

۳۸ — انبانا محمد بن بشار بندار البصري قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا عرف بن ميمون عن ابي عبد الله عن زيد بن ارقم رض قال كان لفر من اصحاب النبي صلى الله عليه وآله واصحابه و سلم ابواب شاعة في المسجد فقال (سول الله صلعم سدوا هذه الابواب الا باب علي فتكلم في ذلك 'ناس فقام رسول الله صلعم فتحمد الله و اثنى عليه ثم قال اما بعد فاني أمرت بسد هذه الابواب غير باب علي فقال فيه قايكم والله ما سدته ولا فتحتة و لكن أمرت بشيئ فانبعثه *

این ذکر فرمودن پیغمبر (د.خ.ل.ص.ه) حکم کرده شدم به بند کردن دروازه انگر (ن - سواء) دروازه علی را!

۳۸ — خبر داده ام که محمد بن بشار بندار بصري گفت محمد حدیث کرد ما را محمد بن جعفر گفت بنو جعفر حدیث کرد ما را عرف بن ميمون از ابي عبد الله از زيد بن ارقم (د.خ.ل.ص.ه) گفت زید بود برای چند اشخاص از اصحاب نبی (د.خ.ل.ص.ه) دروازه هاي شارع امام در مسجد پس فرمود پیغمبر خدا (د.خ.ل.ص.ه) بند کنید این دروازه ها را مگر دروازه علی پس تلاطم کردند درین مردم پس اسناد پیغمبر خدا (د.خ.ص.ه) پس شکر گفت خدا را و ثنا کرد بر او پس فرمود گفت این دروازه ها سواء دروازه علی رض پس گفت در وی گویند شما قسم خدا است نه بند کردم من او را و نه کشاده کردم من او را و لكن حکم کرده شدم بچیزی پس مذاجمت کردم آن چیز را *

ذکر قول الممی صلعم ما انا ادخله و اخرجکم بل الله ادخله و اخرجکم

۳۹ - قرأت علی محمد بن سلیمان عن ابن عبیدة عن عمرو بن دینار عن ابی جعفر محمد بن علی عن ابراهیم بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه و ام یقل مرة عن ابیه * قال کنا عند النبی صلعم و عنده قوم جاوس فدخل علی (۳۰) فلما دخل خرجوا فلما خرجوا قلازموا فقالوا و الله انما اخرجنا و ادخله فرجعوا فقال و الله ما انا ادخلته و اخرجتکم بل الله ادخله و اخرجکم * قال ابو عبد الرحمن هذا اولی بالصواب *

۴۰ - انبانا احمد بن یحیی الکوفی الصوفی قال حدثنا

ابن ذکر فرزدن نبی (د . خ . ۳۰) نه من داخل کردم علی را و بیرون کردم شما را باز که خدا داخل کرد او را و بیرون کرد شما را

۳۹ - خواند بر من محمد پسر سلیمان از پسر عبیده از عمرو پسر دینار از ابی جعفر محمد پسر علی از ابراهیم پسر سعد پسر ابی وقاص از پدر خود و نگفت مره از پدر خود این حدیث را گفت بودیم ما نزدیک نبی (د . خ . ۳۰) و نزدیک او مردمان نشسته بودند پس داخل شد علی بخشد خدا ذات او را پس هرگاه داخل شد علی خارج شدند مردمان پس هرگاه خارج شده مردم با همدیگر ملامت کردند پس گفتند مردم قسم خدا است جز این نیست که خارج کرد ما را و داخل کرد علی را پس رجوع کردند طرف انحضرت پس فرمود انحضرت قسم خدا است نه من داخل کردم علی را و خارج کردم شما را بلکه خدا داخل کرد علی را و خارج کرد شما را *

گفت ابو عبد الرحمن این حدیث نزدیکترست بصواب و درستی *

۴۰ - خبر داد - ما را احمد پسر یحیی کوفی صوفی گفت حدیث کرد

عابی و هو ابن قادم قال انبانا اسرائیلی عن عبد الله عن شریک
 عن الحرب بن مالک قال اتیت مکه فلقیت سعد بن ابی
 وقاص فقلت هل سمعت اعلی عنقبة قال کذا مع رسول الله
 صلعم فی المسجد فودی فینا لیلۃ لیخرج من فی المسجد الا
 آل رسول الله صلعم و آل علی فخرجنا فلما اصبح اتاه عمه فقال
 یا رسول الله اخرجت اصحابک و اعمامک و سکنت هذا الغلام
 فقال رسول الله صلعم ما انا امرت باخراجکم و لا باسکان هذا
 الغلام ان الله هو امر به * قال ابو عبد الرحمن قال فطر عن عبد الله
 بن شریک عن عبد الله بن الرقیم عن سعد ان العباس اتی
 النبی صلعم فقال سددت ابوابنا الا باب عابی فقال ما اذا وتحتها
 و لا اذا سددتها و لكن الله فعل ذلك * قال ابو عبد الله بن شریک

مارا علی و او پسر قادم است گفت علی خیر داد مارا اسرائیل از عبد الله
 از شریک از حرب پسر مالک گفت حرب آمدم مکه را پس ملاقات کردم
 سعد پسر ابی وقاص را پس گفتم ایا شنیدی برای علی منقبت را گفت
 سعد بودم همراه پیغمبر خدا (د - خ - ل - م -) در مسجد پس ندا نرده شد
 در میان ما شب را نانه بیرون رود انکس که در مسجد است مگر آل پیغمبر
 خدا (د - خ - ل - م -) و آل علی پس بیرون آمدیم پس هرگاه صبح شد
 آمد نزد آن حضرت عمر انحضرت پس گفت ای پیغمبر خدا خارج کردی
 قویاران خود را و عموهای خود را و ماکن گردانیدی تو این طفل را پس
 گفت پیغمبر خدا (د - خ - ل - م -) نه من حکم کردم بخارج کردن شما و نه
 بماکن کردن این طفل تحقیق خدا او حکم کرد به او * گفت ابو عبد الرحمن
 گفت فطر از عبد الله پسر شریک از عبد الله پسر رقیم از سعد تحقیق عباس
 آمد نبی را (د - خ - م -) پس گذشت بند کردی تو دیواره های مارا مگر
 دروازه علی را پس گفتم نه من کشاده کردم او را و نه من بند کردم او را و
 لکن خدا کرد این را * گفت ابو عبد الله پسر شریک نیست مثل این مردم

کیس بذاک و الحرب بن مالک لا يعرفه و لا عبدالله بن الرقیم عن
سعد ان العباس اتى النبي لمعلم فقال سددت ابوابنا الا باب علي
فقال ما انا فتححتها و لا انا سددتها و لكن الله فعل ذلك *

۴۱ — اخبرني زكريا بن يحيى سجستاني قال حدثنا
عبدالله بن عمر قال حدثنا اسباط عن فطر عن عبدالله بن شريك
عن عبد الله بن رقيم عن سعد نحوه *

۴۲ — اخبرني مكررة زكريا بن يحيى قال حدثنا عبد الله
بن عمر قال حدثنا اسباط عن فطر عن عبد الله بن شريك عن
عبد الله بن رقيم نحوه *

۴۳ — اخبرني زكريا بن يحيى سجستاني قال حدثنا
عبد الله بن عمر قال اخبرنا محمد بن وهيب بن ابي كريم

در حديث و حرب پسر مالک نمي شناسم او را و نه ميشناسم عبدالله پسر
رقيم را در روایت کردن از سعد تحقيق عباس آمد نبي را (د - خ - ل - م -)
پس گفت بنده كودى دروازه هاى ما را مگر دروازه علي را پس گفت نه عن
كشاده كرده ام او را و نه من بند كرده ام آنها را لكن خدا كرده اين را •

۴۱ — خبر داد مرا زكريا پسر يحيى سجستاني گفت زكريا حديث كرده
مارا عبدالله پسر عمر گفت گفت عبدالله حديث كرد مارا اسباط از فطر از
عبدالله پسر شريك از عبدالله پسر رقيم از سعد مثل او •

۴۲ — خبر داد مرا مكرر زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد
مارا عبدالله پسر عمر گفت عبدالله حديث كرد مارا اسباط از فطر از
عبدالله پسر شريك از عبدالله پسر رقيم مثل او حديث كه گذشت •

۴۳ — خبر داد مرا زكريا پسر يحيى سجستاني گفت زكريا حديث
كرد مارا عبد الله پسر عمر گفت عبد الله خبر داد مارا محمد پسر وهيب

الحرانی قال حدثنا مسکین قال حدثنا شعبۃ عن ابي ملیح عن عمرو بن میمون عن ابن عباس رضه عنهما قال امر رسول الله معلم بابواب المسجد فسدت الابواب الا باب علي عليه السلام *

۴۴ — انبانا محمد بن مثنی قال حدثنا یحیی بن حماد قال حدثنا ابوالوضاح قال حدثنا یحیی قال حدثنا عمرو بن میمون قال قال ابن عباس سد ابواب المسجد غیر باب علی فكان یدخل المسجد و هو جنب و هو طریقه و لیس له طریق غیره *

ذکر من زلۃ امیر المومنین علی بن ابی طالب کرم الله

وجهه من النبی علیه السلام

۴۵ — انبانا بشر بن هلال البصری قال حدثنا جعفر و هو

پسر ابی کریم حرانی گفت محمد حدیث کرد مارا مسکین گفت مسکین حدیث کرد مارا شعبه از ابی ملیح از عمرو پسر میمون از پسر عباس (خ. و) گفت ابن عباس حکم کرد پیغمبر خدا (د. خ. ل. م.) به دروازه های مسجد پس بند کرده شد دروازه ها مگر دروازه علی برو سلام.

۴۴ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد مارا یحیی پسر حماد گفت یحیی حدیث کرد مارا ابوالوضاح گفت حدیث کرد مارا یحیی گفت یحیی حدیث کرد مارا عمرو پسر میمون گفت میمون گفت ابن عباس پس بند کرده شد دروازه های مسجد سواى دروازه علی پس بود علی که داخل میشد مسجد را و حال آنکه او را احتیاج غسل بود و او مسجد را دایره و نبود برای او راه سواى آن مسجد.

این ذکر مرتبه امیر مومنین علی پسر ابی طالب است بزرگ
کنده خدا ذات او را از نبی برو سلام

۴۵ — خبر داد مارا بشر پسر هلال بصری گفت بشر حدیث کرد مارا

ابن سلیمان قال حدثنا حبيب بن شداد عن قتادة عن سعيد بن المسيب عن سعد بن أبي وقاص رضي قال لما غزى رسول الله صلعم غزوة تبوك خلف عليا بالمدينة فقالوا فيه مله و كره صحبتته فتبع على النبي صلعم حتى لحقه في الطريق و قال يا رسول الله خلفتني بالمدينة مع الزراري و النساء حتى قالوا فيه مله و كره صحبتته فقال له النبي صلعم يا علي انما خلفتك على اهلي اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى غير انه لا نبي بعدي *

۴۶ — انبانا القاسم بن زكريا بن دينار الكوفي قال حدثنا ابو نعیم قال حدثنا عبد السلام عن يحيى بن سعيد عن سعيد

جعفر و او پسر سلیمان است گفت جعفر حدیث کرد ما را حرب پسر شداد از قتاده از سعید پسر مسیب از سعد پسر وقاص (خ - و) گفت سعد هرگاه که جنگ کرد پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) جنگ تبوک که نام مکان است خلیفه کرد علی را در مدینه پس گفتند مردم در وی یعنی در علی رضه ملال کرد انحضرت و مکروه داشت انحضرت صحبت او را پس تابع شده پیغمبر را (د - خ - ل - م) تا اینکه لاحق شد انحضرت را در راه و گفت علی ای پیغمبر خدا خلیفه کردی تو مرا در مدینه همراه طفلان و زنان تا اینکه گفتند مردم در شان علی ملال کرد و مکروه داشت انحضرت صحبت علی را پس گفت برای او نبی (د - خ - ل - م) ای علی جز این نیست که خلیفه کرد ترا بر اهل خود یا راضی نمیشوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی میدانی اینکه تحقیق حال اینست که نیست نبی بعد من *

۴۷ — خبر داد ما را قاسم پسر زکریا پسر دینار کوفی گفت قاسم حدیث کرد ما را ابو نعیم گفت حدیث کرد ما را عبد السلام از یحیی پسر سعید از سعید پسر مسیب از سعد پسر ابی وقاص (خ - و) تحقیق نبی

بن المصیب عن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنہ ان النبی علیہ السلام قال
لعلی رضی الله عنہ انک منی بمنزلة هارون من موسی *

۴۷ — انبانا زکریا بن یحییٰ قال انبانا ابو مصعب بن
الدرادردي بن صفوان التجیبي عن سعید بن المصیب انه سمع
سعد بن ابی وقاص رضی الله عنہ يقول ما قال رسول الله صلعم لعلی اما
ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی الا النبوة *

۴۸ — اخبرني زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب ان الدرادردي
حدثه عن هشام بن هشام عن سعید بن المصیب عن سعد رضی الله عنہ قال
لما خرج (رسول الله صلعم الى تبوك خرج علي رضی الله عنہ يشيعه فبكى و
قال يا رسول الله تركتني (ن - اتتركتني) مع الخوالم فقال صلعم يا
علي اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسی الا النبوة *

برو سلام گفت مای را (خ و) تو از من بمنزلة هارون است از موسی •
۴۷ — خبر داد مارا زکریا پسر یحیی گفت: زکریا خبر داد مارا ابو
مصعب پسر درادردي پسر صفوان تجیبي از سعید پسر مصیب تحقیق او
شنید سعد پسر ابی وقاص را (خ و) می گفت آنچه که گفت پیغمبر
خدا (د خ ل و) مای را ای رضی نمی شوی اینکه باشی تو از من
بمنزلة هارون از موسی مگر نبوة *

۴۸ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی گفت خبر داد مارا ابو مصعب
تحقیق درآوردی حدیث کرد درآوردی ابو مصعب را از هشام پسر هشام
از سعید پسر مصیب از سعد (خ و) گفت هرگاه بیرون آمد پیغمبر خدا
(د خ و) طرف موضع تبوک بیرون آمد علی (خ و) سعی میکرد
و شتاب میرفت پس آنحضرت پس بکاؤ گرفته کرد و گفت ای پیغمبر خدا
تو کردی تو مرا (ن - ایاهذا می کردی مرا) همراه پس ماندگان پس
گفت آنحضرت (د خ ل و) ای علی ای را نمی شوی اینکه باشی
تو از من بمنزلة هارون از موسی مگر نبوة *

ذکر الاختلاف علی محمد بن المنکدر فی هذا الحديث

۴۹ — اخبرني اسحق بن موسى بن عبد الله بن يزيد الانصاري قال حدثنا داود بن كثير الرقي عن محمد بن المنکدر عن سعيد بن المسيب عن سعد بن عبد الله بن رسول الله صلعم قال لعلي الت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي *

۵۰ — اخبرني صفوان بن محمد بن عمرو قال حدثنا احمد بن خالد قال حدثنا عبد العزيز بن ابي سلمة الماجشون عن محمد بن المنکدر قال سعيد بن المسيب اخبرني ابراهيم بن سعد انه سمع ابا سعد بن وهب يقول قال النبي صلعم لعلي بن ابي طالب ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبوة قال سعيد فلم ارض حتى اتيت سعدا فقلت شيعي حدث به ابنك قال وما هو

ابن ذکر اختلاف است بر محمد بن منکدر در این حدیث

۴۹ — خبر داد مرا اسحاق بن موسی بن عبد الله بن یزید انصاری گفت: اسحاق حدیث کرد مرا داود بن کثیر رقی از محمد بن منکدر از سعید بن مسیب از سعد بن عبد الله بن رسول خدا (ع) گفت: علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی بعد من *

۵۰ — خبر داد مرا صفوان بن محمد بن عمرو گفت: حدیث کرد مرا احمد بن خالد گفت: حدیث کرد مرا عبد العزيز بن ابي سلمة ماجشون از محمد بن منکدر گفت: سعید بن مسیب خبر داد مرا ابراهیم بن سعد گفت: سعید بن مسیب گفت: منی از من بمنزله هارون از موسی (ع) گفت: سعید پس نه راضی شدم تا اینکه آمدن سعد را پس گفتم چیزی هست که حدیث کرد با من چیز

انتهرني فقلت اخبرنا على هذا فقال ما هو يا بن الحمي فقلنا هل سمعت النبي صلعم يقول لعلي كذا و كذا قال نعم و أشار الى اذنيه و الا فسكتا لقد سمعته يقول ذلك و خالفه يوسف الماجشون فرواه عن محمد بن المنكدر عن سعيد بن عامر بن سعد عن ابيه و تابعه علي روايته عن عامر بن سعد علي بن زيد بن جذعان *
 ۵۱ — اخبرني زكريا بن ابي يحيى قال حدثنا ابن ابي الهوارب قال حدثنا حماد بن زيد عن علي بن زيد عن سعيد بن المسيب عن عامر بن سعيد عن سعد بن رسول الله صلعم قال لعلي انك مني بمنزلة هارون من موسى غير انه لا نبي بعدي قال سعيد فاحببت ان اشفاه ذلك سعدا فاتيته فقلت ما

پسر تو گفت سعد چه چیز است و زجر کرد مرا پس گفتم خبر داد مارا برین یعنی بر فضیلت علي پس گفت سعد چیست آن فضیلت اي پسر براد من پس گفتم ایا شنیدی تو پیغمبر خدا (د . خ . م) میگفت علی را چنین و چنین گفت آری و اشاره کرد طرف هر دو گوش خود که از گوش شنیدم و اگر چنین نبود پس گنگ (کر) باد هر دو گوش من هر اینه تحقیق شنیدم انحضرت را میفرمود فضیلت علي را رض و مخالف شد عبد العزیز را یوسف ماجشون پس روایت آنرا از محمد پسر منکدر از سعید از عامر پسر سعد از پدر او تابع شد یوسف ماجشون را بر روایت کردن او از عامر پسر سعد علي پسر زید پسر جذعان *

۵۱ — خبر داد مرا زکریا پسر ابي يحيى گفت زکریا حدیث کرد مارا ابن ابي الهوارب گفت ابن ابي الهوارب حدیث کرد مارا حماد پسر زید از علي پسر زید از سعید پسر مسیب از عامر پسر سعید از سعد تحقیق پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) گفت انحضرت علي را تو از من بمنزله هارون است از موسی سواء اینکه تحقیق حال اینست که نیست نبی بعد من گفت سعید راوی پس قصد کردم اینکه بالمشافه پرسم این حدیث را سعد را پس

حدیث حدیثی به عنک عامر فارخل اصبعیه فی اذنیه و قال سمعته من رسول الله صلعم و الا فمکتنا * و قد روی هذا الحدیث شعبه عن علی عن زید فلم یذكر عامر بن سعد *

۵۲ — اخبرني محمد بن وهب الحراني قال حدثنا مسكين بن سكين قال حدثنا شعبه عن علي بن زید قال سمعت سعيد بن المسيب يحدث عن سعد بن رسول الله صلعم قال لعلی الا ترضي ان تكون منى بمنزلة هارون من موسى فقال اول من رضيت رضيت فسأله بعد ذلك فقال بلى بلى * قال ابو عبد الرحمن ما علمت ان احدا تابع عبد العزيز الماجشون علی روايته عن محمد بن المنكدر عن سعيد علی ان ابراهيم بن سعد قد روی هذا الحدیث عن ابيه *

امم سعد را پس گفتم چه حدیث است که حدیث کرد مرا باں حدیث از تو عامر پس داخل کرد سعد هر دو انگشت خود را در هو دو گوش خود و گفت شنیدم آن حدیث را از پیغمبر خدا (د . خ . م) و اگر چنین نبود پس کدک (کر) یاد هر دو گوش من و تحقیق روایت کرد این حدیث را شعبه از علی از زید پس نه ذکر کرد عامر پسر سعد را *

۵۳ — خبر داد مرا محمد پسر وهب حرانی گفت حدیث کرد مرا مسکین پسر سکن گفت مسکین حدیث کرد مرا شعبه از علی پسر زید گفت علی شنیدم سعید پسر مسیب را حدیث میکرد از سعد تحقیق پیغمبر خدا (د . خ . م) گفت علی را ایا راضی نمی سوي اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی پس گفت علی رض اول آنکسي ام که راضی شدم پس پرسیدم سعد را بعد حدیث کردن سعید ازو پس گفت سعد آری آری شنیدم این حدیث از ان حضرت * گفت ابو عبد الرحمن نهی دانستم تحقیق کسی تابع شد عبد العزيز الماجشون را بر روایت کردن او از محمد پسر منکدر از سعید پسر مسیب از ابراهیم پسر سعد بر اینکه تحقیق ابراهیم پسر سعد تحقیق روایت کرد این حدیث را از پدر خود *

۵۳ — ابنان محمد بن بشار البصري قال حدثنا محمد يعزي ابن جعفر غندرا قال اخبرنا شعبة بن ابراهيم قال سمعت ابراهيم بن سعد يحدث عن ابيه عن النبي صلعم انه قال لعلي ما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى *

۵۴ — ابنان عبيد الله بن سعد البغدادي قال حدثنا عمر قال حدثنا ابي عن ابي اسحق قال حدثنا محمد بن طلحة بن زيد بن مكانة عن ابراهيم بن سعد بن ابي رقاص عن ابيه انه سمع رسول الله يقول لعلي رض حين خلفه في غزوة تبوك على اهلته الا ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي * قال ابو عبد الرحمن و قد روي هذا الحديث عن عامر بن سعد عن ابيه من غير حديث سعيد بن المسيب *

۵۵ — خبر داد مارا محمد پسر بشار بصری گفت محمد حدیث کرد مارا محمد مراد میدارد از محمد پسر جعفر غندر را گفت محمد خبر داد مارا شعبه پسر ابراهیم گفت شعبه شنیدم ابراهیم پسر سعد را حدیث میکرد از پدر خود از نبی (ه - خ - ل - م) تحقیق او گفت علی را ایا راضی نمی شوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی *

۵۶ — خبر داد مارا عبيد الله پسر سعد بغدادي گفت حدیث کرد مارا عمر گفت عمر حدیث کرد مارا پدر من از ابي اسحاق گفت عمر حدیث کرد مارا محمد پسر طلحه پسر زید پسر مكانه از ابراهیم پسر سعد پسر ابي رقاص از پدر خود تحقیق او شنید یعجب خدا را (ه - خ - م) میگفت علي را (خ - و) و قتیكه خلیفه کرد انحضرت علي را در جنگ تبوك بر اهل خود ایا نه راضی می شوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی بعد من * گفت ابو عبد الرحمن و تحقیق روایت کرده شد این حدیث از عامر پسر سعد از پدر او از غیر حدیث سعید پسر مسیب *

من بعدی ولا اسبه ما ذكرت يوم خيبر حين قال رسول الله صلعم
لاعطين هذه الراية رجلا يحب الله ورسوله و يحب الله ورسوله
و يفتح الله على يديه (ن - بيده) فتطاولنا فقال ابن علي
فقييل (ن - فقالوا) هو ارمذ فقال ادعوه فدعوه فبصق بي عينيه
ثم اعطاه الراية ففتح الله على يديه (ن - عليه) قال فوالله ما
ذكره معوية بحرف حتى خرج من المدينة *

۵۶ — حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا محمد بن شعبة عن
الحكم عن مصعب بن سعد قال خلف رسول الله صلعم عليا
(ن - علي بن ابي طالب) في غزوة تبوك فقال يا رسول الله

نذرة از پس من و نه زبون خواهم گفتم او را تاكه ياد دارم روز خيبر وقتيكه
گفت پيغمبر خدا (د - خ - م -) هراينه هراينه خراهم داده اين نيزه را
مرد را كه دوست مي دارد او را خدا و رسول او را دوست مي دارد خدا
و رسول خدا را و فتح خواهد كرد خدا بر هر دو دست او (ن - بدست
او) پس گردن بلند كرديم براي آن نيزه پس گفت انحضرت كجاست علي
پس گفته شد (پس گفتند مردم) او چشم بسيار عليل دارد پس فرمود
طلب كنيد او را پس پاييدند او را پس آب دهن انداخت در هر دو چشم
او پسترداد او را نيزه را پس فتح كرد خدا بر هر دو دست او (ن - بر دست
او) گفت سعد پس قسم خدا امنت نه ذكر كرد علي را معويه بيكي حرف
تا اينكه خارج شد معويه از مدينه *

۵۷ — حديث كورد مارا محمد پسر بشار گفت حديث كورد مارا محمد
پسر شعبة ارحم از مصعب پسر سعد گشت مصعب خليفه كرد پيغمبر خدا
(د - خ - م -) علي را (ن - علي پسر ابيطالب را) در جنگ تبوك پس گفت
علي اي پيغمبر خدا خليفه ميكني مرا در زنان و طفلان پس گفت انحضرت

تخلفني في النساء و الصبيان فقال اما ترضي ان تكون ماني
بمنزلة هارون من موسى غير انه لاني بعدي * قال ابو عبد الرحمن
خالفه ليث فقال عن الحكم عن عائشة بنت سعد *

۵۷ — اخبرني الحسن بن اسمعيل بن سليمان المصيصي
الخالدي قال انبانا المطلب عن ليث عن الحكم عن عائشة
بنت سعد عن سعد ان رسول الله صلعم قال لعلي في غزوة تبوك
انت مني بمنزلة (ن - مكان) هارون من موسى الا انه لا نبي
من بعدي * قال ابو عبد الرحمن و شعبة احفظ و ليس ضعيف
و الحديث فقد رواه عائشة بنت سعد *

۵۸ — اخبرني زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب عن
الدراردي عن الحميد (ن - الجعيد) عن عائشة انها قالت

ايا راضي نبي شري اينكه باشي تواز من بمنزله هارون از موسى سواء
اكنه تحقيق حال اين است كه نيست نبي بعد من * گفت ابو عبد الرحمن
خلاف كرد محمد پسر شعبة را ليث پس گفت ليث اين حديث را از حكم
از عائشه دختر سعد *

۵۷ — خبر داد مارا حسن پسر اسمعيل پسر سليمان مصيصي خالدي
گفت خبر داد مارا مطلب از ليث از حكم از عائشه دختر سعد از سعد
تحقيق پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) گفت علي را در جنگ تبوك تو
از من بمنزله (ن - مكان) هارون است از موسى مگر تحقيق شان اينست
كه نيست نبي از بعد من * گفت ابو عبد الرحمن و شعبة حافظ و ياد
دارنده تراست حديث را و نيست ضعيف و حديث پس تحقيق روايت
كرد او را عائشه دختر سعد *

۵۸ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا خبر داد مارا ابو
مصعب از دراردي از حميد (ن - جعيد) از عائشه تحقيق (ن - از عائشه

(ن - عن ايها) ان عليا رض خرج مع النبي صلعم حتى جاء ثنية الوداع يود من غزوة تبوك و خلف عليا فقال (ن - و علي يشتكي و هو يقول) اتخافني مع الخوالم فقال له اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لاني بعدي (ن - الا النبوة) *

اختلاف علي عبدالله بن شريك في هذا الحديث

۵۹ — اخبرنا القاسم بن زكريا بن دينار الكوفي قال حدثنا ابو نعيم قال حدثنا فطر عن عبدالله بن شريك عن عبدالله بن رقيم الكياني عن سعد بن ابي وقاص رض ان النبي صلعم قال لعلي انت مني بمنزلة هارون من موسى * و رواه اسرائيل عن عبدالله بن شريك عن الحراث بن مالك عن سعد *

از پدر عایشه (گفت تحقیق علي (خ - و) بیرون آمد همراه نبی (د - خ - ل - م) تا اینکه آمد آنحضرت ثنیة الوداع را که نام مکان است ارزو میبرد از جنگ تبوک و خلیفه کرد علي را پس گفت (ن - و علي شکایت میکرد و او میگفت) ایا خلیفه میکنی همراه پس ماندگان پس گفت آن حضرت علي را ایا راضي نمي شوي اینکه باشي از من بمنزله هارون از موسى مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی بعد من (ن - مگر نبوت) •

این ذکر طاعت کردن علی عبدالله بن شریک درین حدیث است

۵۹ — خبر داد مارا قاسم بن زکریا بن دینار کوفی گفت حدیث کرده مارا ابو نعیم گفت حدیث کرده مارا فطر از عبدالله بن شریک از عبدالله بن رقیم کیانی از سعد بن ابي وقاص (خ - و) تحقیق نبی (د - خ - م) گفت علي را تواز من بمنزله هارون است از موسى • و روایت کرد آن حدیث را اسرائيل از عبدالله بن شریک از حراث بن مالك از سعد •

۶۰ — انبانا احمد بن يحيى الكوفي قال حدثنا وعيل و هو ابن قادم قال حدثنا اسراييل عن عبد الله بن شريك عن الحرب عن مسلك قال سعيد بن مالك قال (رسول الله صلعم غزا على ناقة الحمراء و خلف عليا فجاء علي حتى تعدى الناقة فقال يا رسول الله زعمت قریش انك انما خلفتني انك استثقلتني و كرهت صحبتي و بكى فنادى رسول الله صلعم في الناس ما منكم احد الا وله حاجة باين ابي طالب اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي قال علي رضه رضيت عن الله عز و جل و عن رسول الله صلعم *

۶۱ — اخبرنا عمرو بن علي قال حدثنا يحيى يعني ابن

۶۰ — خبر داد مارا احمد پسر يحيى كوفي گفت حديث كرد مارا وعيل و او پسر قادم است گفت حديث كرد مارا اسرافيل از عبد الله پسر شريك از حرب از مسلك گفت سعد پسر مالك گفت پیغمبر خدا (د. خ. ل. ۱۰۰) جنگ کرد بر ماده شتر سرخ رنگ و خلیفه کرد علي را پس آمد علي تا اینکه تجاوز کرد ماده شتر را پس گفت ای پیغمبر خدا گمان بردند قریش تحقیق تو جزین نیست که خلیفه کردی مرا تحقیق تو تدبیل داشتی تو مرا یا مکروه داشتی تو صحبت مرا و گریه کرد علي پس ندا و او از کرد پیغمبر خدا (د. خ. ل. ۱۰۰) هر مردم نیست از شما کسی مگر حال آنکه برای او حاجت هست به پسر ابي طالب ایا راضي نمي شوی ایفکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شان ایدست که نیست نبي بعد من گنت علي (د. خ. و) راضي شدم از خدا غالب و بزرگ و از پیغمبر خدا (د. خ. ل. ۱۰۰) *

۶۱ — خبر داد مارا عمرو پسر علي گفت عمرو حديث كرد مارا يحيى

سعید قال حدثنا موسی الجهنی قال دخلت علی فاطمة بنت علی فقال لها وفتی (وفتی) هل عندک شیء عن والدک مثبتت قالت حدثتني أسماء بنت عمیس ان (سول الله صلعم قال لعلی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانبی بعدی) *

۶۲ — انبانا احمد بن سلیمان قال حدثنا جعفر بن عون عن موسی الجهنی قال ادركت فاطمة بنت علی رضه هی ابنة ثمانین سنة فقلت لها تحفظین عن ابیک شیئا قالت لا لکن اخبرنی (ن - سمعت) أسماء بنت عمیس انها سمعت (سول الله صلعم يقول یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانبی من بعدی) *

مراد میداد عمر از تحقیق پسر سعد را گفت تحقیق حدیث کرد مارا موسی جهنی گفت موسی آمدن نزد فاطمه دختر علی رض پس گفت موسی مارا واقف کن مرا ایا نزدیک تو چیزی است از پدر تر ثابت کرده شده گفت فاطمه حدیث کرد مرا اسماء دختر عمیس تحقیق پیغمبر خدا (د - خ - ل - م -) گفت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی بعد من .

۶۲ . — خیر داد مارا احمد پسر سلیمان گفت احمد حدیث کرد مارا جعفر پسر عون از موسی جهنی گفت دریافتم فاطمه دختر علی را (د - خ - و) و حال آنکه او دختر هشتاد ساله بود پس رفتم او را یاد میداری از پدر خود چیزی را گفت نه و لکن خبر داد مرا (ن - شنیدم) اسماء دختر عمیس تحقیق او شنیدم پیغمبر خدا را (د - خ - م -) میگفت ای علی تو من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی از بعد من .

۶۳ — انبانا احمد بن عثمان بن حكيم قال حدثنا ابونعيم حسن هو ابن صالح عن موسى الجهني عن فاطمة بنت علي عن اسماء بنت عميس ان رسول الله صلعم قال لعلي انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي *

ذكر الآخرة

۶۴ — انبانا محمد بن يحيى بن عبد الله الغيسابوري و احمد بن عثمان بن حكيم اودي و اللفظ لمحمد قالا حدثنا عمرو بن طاحه قال حدثنا اسباط عن سماك عن عكرمة عن ابن عباس رض ان عليا كان يقول في حبة رسول الله صلعم ان الله تعالى يقول ان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم و الله لا نقلب على اعقابنا

۶۳ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان پسر حكيم گفت احمد حديث كرد مارا ابو نعيم گفت حديث كرد مارا حسن او پسر صالح است از موسى جهني از فاطمه بنت علي از اسماء دختر عميس تحقيق پيغمبر خدا (د . خ . ه .) گفت علي را تو از من بمنزله هارون است از موسى مگر تحقيق شان اينست كه نيست نبي از بعد من *

ذكر برادر شهن علي است آنحضرت را

۶۴ خبر داد مارا محمد پسر يحيى پسر عبد الله نيشابوري و احمد پسر حكيم اودي و لفظ حديث كه بعد مذكور است براي محمد پسر يحيى است يعنى لفظ حديث كه احمد پسر عثمان نقل كرده اینجا بعينه مذكور نيست گفتند آن هردو حديث كرد مارا عمرو پسر طلحه گفت عمرو حديث كرد مارا اسباط از سماك از عكرمة از پسر عباس (د . خ . و) تحقيق علي بود كه ميگفت در زندگي پيغمبر خدا (د . خ . ه .) تحقيق خدا تعالى ميفرمايد ايا پس اگر وفات خواهد يافت پيغمبر خدا يا قتل كرده خواهد شد برگشته خواهيد شد شما بر پايه هاي خرد قسم خدا است و نه

بعد از هذانایله و الله لئن مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم
 لا قاتلن علی (ن - لا قتلن علیه) ما قاتل علیه حتی اموت او قتل
 و الله انی لاحوه و ولیه و وارثه و ابن عمه و من احق به منی *
 ۶۵ — اخبرني الفضل بن سهل قال حدثنا عفان بن مسلم
 قال حدثنا ابو عوانة عن عثمان بن المغيرة عن ابي صادق عن ربيعة
 بن ناجد ان رجلا قال لعلي بن ابي طالب رض يا اميرالمؤمنين
 لم ورثت ابن عمك دون عمك قال جمع رسول الله صلعم او قال
 دعى رسول الله صلعم بني عبدالمطلب فصنع لهم صدا من طعام

برگشته خواهم شد بر پاشنه های خود بعد اینکه هدایت کرد ما را خدا
 و قسم خدا است هر اینکه اگر وفات خواهد یافت آن حضرت یا قتل کرده
 خواهد شد برگشته خواهید شد شما بر پاشنه های خود هرینه هرینه قتل
 خواهم کرد بر آنچه که گوینده است آن حضرت بران چیز یعنی بر اینکه
 شاهدهی دهند کلمه شهادت را (ن - هرینه هرینه قتل خواهم کرد بر اینکه
 شاهدهی دهند کلمه شهادت را) تا اینکه خراهم وفات یا قتل خواهم شد
 قسم خداست تحقیق من هرینه برادر آن حضرت ام و قریب او و وارث
 او ام و پسر عم او ام و کیست سزاوارتر بآن حضرت از من *

۶۵ — خبر داد مرا فضل پسر سهل گفت حدیث کرد ما را عفان پسر
 مسلم گفت حدیث کرد ما را ابو عوانه از عثمان پسر مغیره از ابي صادق از
 ربيعة پسر ناجد تحقیق مرد گفت او مرد علی پسر ابي طالب را (خ - و) ابي
 ۱۰۰۱ را امومنین چرا وارث شدی پسر عم خود را سوای عم خود را گفت علی
 جمع کرد پیغمبر خدا (د - خ - م) یا گفت علی طلبید (ف) پیغمبر خدا
 (د - خ - ل - م) پسران عبدالمطلب را پس ساخت برای ایشان يك
 اثار را از طعام گفت علی رض پس خوردند بني عبدالمطلب تا اینکه سیر

(ف) — شك راوی حدیث است که حضرت علی اقط جمع فرمود یا لفظ دعاه

قال فاكلوا حتى شبعوا و بقي الطعام كما هو كانه لم يمس ثم دعا
بغمرة فشربو حتى ردا و بقي الشراب كانه لم يمس او لم
يشرب فقال يا بني عبدالمطلب اني بعثت اليكم خاصة و الي
الناس عامة وقد رايتم من هذه الامة ما قد رايتم فايكم يبالي عني
على ان يكون اخي و صاحبي و وارثي و وزيري فام يقم اليه
احد فقامت اليه و كنت اصغر القوم سنا فقال اجلس ثم قال
ثلث مرات كل ذلك اقوم اليه فيقول اجلس حتى كان في
الثالثة فضرب بيده على يدي ثم قال انت اخي و صاحبي و وزير
فبذلك ورثت ابن عمي درون عمي *

هكم شدند و باقي ماند طعام چنانکه بود او گویا که او طعام نه مس کرده
شده یعنی گویا که کسی او را دست نرسانید پستر طلبيد آب را پس
نرسانده پسران عبدالمطلب تا اینکه سیراب شدند و باقي ماند آب گویا
که او نه مس کرده شده يعني گویا که کسی او را دست نرسانیده یا نه
نوشیده شد (†) پس گفت آن حضرت ای پسران عبدالمطلب تحقیق
من فرستاده شده ام از روی خاص و طرف مردم از روی عام و
تحقیق دیدید شما ازین آیت آنچه که تحقیق دیدید شما پس کدام شما
بیعت میکند مرا بر اینکه باشد آنکس برادر من و صاحب من و وارث من
و وزیر من پس نه اسناد طرف آن حضرت کسی پس اسنادم طرف آن
حضرت و بونم خرد تر قوم از روی عمر پس فرمود بنشین پستر فرمود سه
دفعه هر بار این اسناد می شدم طرف او پس میفرمود بنشین تا که بود
فرمودن آنحضرت آن کلام را دفعه سوم پس زد دست خود را بر هودو
دست من پستر گفت تو برادر من است و صاحب من است و وزیر من
است پس بسبب این فرمودن وارث شدم پسر غم خود را سرای غم خود •

(†) — اینجا شک راویست که علي رضه لفظ لم یمس فرمود یا لفظ لم یشر •

۶۶ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا عثمان قال حدثنا

عبدالله بن نمير قال حدثنا مالك بن مغول عن الحرب بن حصين عن ابي سليمان الجهني قال سمعت ابا ربه على المنبر يقول انا عبدالله و اخو رسوله *

ذكر قول النبي صلعم علي مني وانا منه

۶۷ — انبانا بشر بن هلال عن جعفر بن سليمان عن يزيد

المرشك عن مطرف بن عبدالله عن عمران بن حصين ربه قال قال رسول الله صلعم ان عليا مني و انا منه و هو ولي كل مومن (ن - و هو ولي و داي كل مومن) *

ذكر اختلاف علي ابي اسحاق في هذا الحديث

۶۸ — انبانا احمد بن سليمان قال (ن - قال اخبرنا زيد

۶۶ — خبر داد. ما زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث کرد ما را عثمان

گفت عثمان حديث کرد ما را عبدالله پسر نمير گفت عبدالله حديث کرد ما را مالك پسر مغول از حرب پسر حصين از ابي سليمان جهني گفت ابي سليمان شنيدم علي را (خ و) بر منبر ميفرمود من يده خدا امو برادر رسول اوام •

اين ذكر فرمودن نبست (د و خ ل و) علي از منست و من از اوام

۶۷ — خبر داد ما را بشر پسر هلال از جعفر پسر سليمان از زيد

مرشك از مطرف پسر عبدالله از عمران پسر حصين (خ و) گفت حصين گفت پيغمبر خدا (د و خ و) تحقيق علي از منست و من از اوام و او ولي هر مومن است •

اين ذكر اختلاف علي ابي اسحاق منست در بين هر يک

۶۸ — خبر داد ما را احمد پسر سليمان [گفت احمد حديث کرد ما را

بن حباب قال حدثنا شريك قال حدثنا ابو اسحاق (حدثنا يحيى بن آدم قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق قال حدثنا حبشي بن جنادة السكوني قال سمعت رسول الله صلعم يقول على مني و انا منه فقلت لابي اسحاق انت سمعته منه فقال وقف على ههنا فحدثني به * و رواه اسرائيل فقال عن ابي اسحاق عن البراء (م) قال قال رسول الله صلعم لعلي انت مني و انا منك رواه القاسم بن يزيد (المختزمي عن اسرائيل عن ابي اسحاق عن هبيرة و هاني عن علي *)

۶۹ — انبانا احمد بن حرب قال حدثنا قاسم و هو ابن يزيد

يحيى بن آدم گفت يحيى حديث کرد مارا اسرائيل از ابي اسحاق [ن] - گفت احمد خبر داد مارا زيد پدر حباب گفت زيد حديث کرد مارا شريك گفت شريك حديث کرد مارا ابو اسحاق (گفت ابي اسحاق حديث کرد مارا حبشي پدر جنادة سکونی گفت حبشي شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م) ميقرهود علي از منست و من از اوام پس گفتم ابي اسحاق را تو شنيدني آن حديث را از انحضرت پس گفت ابو اسحاق ايسقاده شد علي اينجا پس حديث کرد مارا بن حديث و روايت کرد آن حديث را اسرائيل پس گفت اسرائيل از ابي اسحاق از براء (خ . و) گفت براء گفت پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) علي را تواز منست و من از توام . روايت کرد آن حديث را قاسم پسر يزيد مختزمي از اسرائيل از ابي اسحاق از هبيرة و هاني از علي .

۶۹ — خبر داد مارا احمد پدر حرب گفت احمد حديث کرد مارا قاسم و او پسر يزيد حرمي است گفت قاسم حديث کرد مارا اسرائيل از ابي

الحرمي قال حدثنا اسراييل عن ابي اسحاق عن هبيرة بن مريم و هاني بن هاني (عن) علي (رض) قال لما صدرنا من مكة اذا بنت (ن - ابنة) حمزة تنادي يا عم يا عم فتناولها علي (رض) و اخذها فقال لفاطمة (ن - لصاحبه) دونك ابنة عمك فحملتها فاختصم فيها علي و جعفر و زيد فقال علي انا اخذها (ن - اخذتها) و هي ابنة عمي قال جعفر ابنة عمي و خالتها تحتي و قال زيد ابنة اخي فقضى بها (سول الله صلعم) لخالتها و قال الخالة بمنزلة الام و قال لعلي انت مني و انا منك و قال لجعفر اشبهت خلقي و خلقي قال لزيد انت اخونا (ن - مولانا) *

اسحاق از هبيرة پسر مريم و هاني پسر هاني! از علي (خه و) گفت علي هرگاه كه صادر شدیم و آمدیم از مكه ناگاه دختر حمزه اواز میداد ای عمو من اي عمو من پس رسید او را علي (خه و) و گرفت او! پس گفت علي فاطمه را (ن - صاحب خود را) نزدیک تو هست دختر عمو تو پس بر داشت حضرت فاطمه آن دختر را پس مناقشه كرد در آن دختر علي و جعفر و زيد پس گفت علي من گیرنده او ام (ن - گرفتم او را) و این دختر عمو من است گفت جعفر دختر عمو من است و خاله او زیر من است و گفت زيد دختر برادر من است پس حكم كرد بان دختر پیغمبر خدا (ده خه ل - م) برای خاله او و فرمود خاله بمنزلت مادرست و گفت علي را تو از من است و من از تو ام و فرمود جعفر را مشابيه شدي خلقت و پیدایش مرا و خلق مرا و گفت زيد را اي زيد تو برادر من است (ن - دوست كرده شده ما هستي) *

ذکر قول النبی صلعم علی کفستی

۷۰ — انبانا العباس بن محمد الدورقي قال حدثنا الاخوصان بن حراب قال حدثنا يونس بن ابي اسحق عن زيد بن يزيع عن ابي ذر رضى قال (قال) (سول الله صلعم لينتهن بنو كيعه او لا يعثن اليهم) (جلا كنفسى يتقدم فيهم امرى فيقتل المتقاتلة و يصبى الذرية فما راعني الا و كف عمر في حجزتي من خلفي قال من تعاني قال (ن - قلت) ما اياك اعني و لا صاحبك قال فمن تعاني قال خاصف النعل قال و على يخصف نعل (ن - النعل) *

این ذکر فرمودن پیغمبر است (د. خ. ه) علی سنان ذات من است

۶۰ — خبر داد مارا عباس پسر محمد دورقي گفت عباس حدیث کرد مارا اخرص پسر حراب گفت اخرص حدیث کرد مارا یونس پسر ابي اسحق از زيد پسر یزيع از ابي ذر (خ. و) گفت پیغمبر خدا (د. خ. ل. ه. ه) هراينه هراينه باز خواهد ماند پسران و کيعه که قبيله کفار عرب بود يا هراينه هراينه خراهم فرستاد مرد را که مثل ذات منست خواهد رسانيد درانها حکم مرا پس قتل خواهد کرد جنگ کنندگان را و بندي خواهد کرد ذريت آنها را پس نه ترس کرد مرا و کف دست زد عمر در کمر بند من از پس من گفت عمر کدام کس را مراد میداري فرمود انحضرت نه ترا مراد میدارم نه صاحب ترا گفت عمر بن خطاب پس کدام کس را مراد میداري گفت (ن - گفتیم) انحضرت در زنده پای پوش را گفت عمر فاروق و علی میدورزد پای پوش را و حضرت علی کناره پای پوش انحضرت میدورخت *

ذکر قول النبی صلعم لعلي انت صفی و امینی

۷۱ — انبانا زکریا بن یحیی قال انبانا ابن ابی عمر و ابو مروان قال (قالا) حدثنا عبد العزیز عن یزید بن عبد الله بن أسامة بن الہاد عن محمد بن نافع بن عجلان عن أبیہ عن عیسی بن عمار قال قال النبی صلعم اما انت یا علی صفی و امینی *

ذکر قول النبی صلعم لا یودی عنی الا انا و اہلی

۷۲ — انبانا بشارۃ قال حدثنا عثمان و عبد الصمد و الا حدثنا حدیثا حماد بن سلمۃ عن سماک بن حرب عن انس رضہ قال

ابن ذکر فرمودن نبی (د. خ. ل. م. م.) علی را (خ. و)

تو دوست منی و امانت دار منی

۷۱ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی گفت زکریا خبر داد مرا پسر ابی عمر و ابو مروان گفت هر یکی ابن ابی عمر و ابو مروان حدیث کرد مرا عبد العزیز از یزید پسر عبد الله پسر اسامه پسر هاد از محمد نافع پسر عجلان از پدر خود از علی (خ. و) گفت علی رضہ فرمود دبی (د. خ. ل. م.) ایانه تو ای علی دوست منی و امانت دار منی *

ابن ذکر فرمودن نبی (د. خ. ل. م. م.) نہ ادا خواہد کرد از طرف

من مگر من یا علی

۷۲ — خبر داد مرا بشارۃ گفت بشارۃ حدیث کرد مرا عثمان و عبد الصمد گفت عثمان و عبد الصمد حدیث کرد مرا حدیثی را حماد پسر سلمہ از سماک پسر حرب از انس (خ. و) گفت انس فرستاد نبی (د. خ. ل. م. م.)

بعث النبي صلعم براءة مع ابي بكر ثم دعاه فقال لا ينبغي ان يبلغ هذا عنى الا رجل من اهلي فدعا عليا فاعطاه إياه *

٧٣ — انبانا احمد بن سليمان قال حدثنا يحيى بن ادم قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن حبشي بن جنادة السكوني قال قال رسول الله صلعم على مني وانا منه و لا يودي عنى الا انا او على *

ذكر توجيه النبي صلعم مع علي رضه

٧٤ — اخبرنا محمد بن بشار قال حدثنا عثمان و عبد الصمد قالا حدثنا حماد بن سلمة عن سماك بن حرب عن انس قال بعث النبي صلعم براءة مع ابي بكر ثم دعاه فقال لا ينبغي ان يبلغ هذا الا رجل من اهلي فدعا عليا و اعطاه إياها *

سورة براءة را همراه ابي بكر صدیق رضه پسر طلحید انحضرت ابي بكر صدیق را پس فرمود نه لایق است اینکه رساند این سورة براءة را از طرف من مگر مرد از اهل من پس طلحید انحضرت علی را پس داد او را آن سورة براءة را •
 ٧٣ — خبر داد ما را احمد پسر سلیمان گفت احمد حدیث کرد ما را یحیی پسر آدم گفت یحیی حدیث کرد ما را اسرائیل از ابي اسحاق از حبشی پسر جنادة سکونی گفت حبشی گفت پیغمبر خدا (د • خ • ل • م) علی از منست و من از او ام و نه ادا خواهد کرد از طرف من مگر من یا علی •

این ذکر و ترجمه . بیان فرمودن نبی (د • خ • ل • م) همراه علی (خ • د)

٧٤ — خبر داد ما را محمد پسر بشار گفت محمد حدیث کرد ما را عثمان و عبد الصمد گفت ان هر دو حدیث کرد ما را حماد پسر سلمة از سماک پسر حرب از انس گفت انس فرستاد نبی (د • خ • ل • م) به سورة براءة همراه ابي بكر پسر طلحید انحضرت ابي بكر را رضه پس فرمود نه لایق است اینکه برد این سورة براءة را مگر مرد از اهل من پس طلحید علی را و داد او را آن سورة را •

۷۵ — انبانا العباس بن محمد الدوري قال حدثنا ابو نوح

فراذ عن يونس بن ابي اسحاق عن ابي اسحاق عن زيد بن
 ينيح عن علي بن رسول الله صلعم بعث براءة الى اهل مكة مع
 ابي بكر ثم اتبعه بعلي فقال له خذ هذا الكتاب فامض به الى
 اهل مكة قال فاحقته و اخذت الكتاب منه قال فانصرف ابو بكر
 و هو كئيب قال يا رسول الله انزل في شيء قال لا الا اني امرت
 ان ابلغه انا او رجل من اهل بيتي *

۷۶ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا عبدالله بن عمر
 قال حدثنا اسباط عن قطر عن عبدالله بن شريك عن عبدالله بن
 رقيم عن سعد قال بعث رسول الله صلعم ابا بكر براءة حتى اذا

۷۵ — خبر داد مارا عباس پسر محمد دوری گفت عباس حدیث کرد
 مارا ابو نوح فراذ از یونس پسر ابي اسحاق از زيد پسر ينيح از علي تحقیق
 پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) فرستاد سورة براءة را طرف اهل مكة همراه
 ابي بكر رضه پسر قايح کرد او را بعلي پس فرمود علي بغير اين كتاب را
 بس ببر او را طرف اهل مكة گفت حضرت مرتضى علي پس لاحق شدم
 ابي بكر صديق را و گرفتم كتاب را از او گفت علي رضه پس باز گشت ابو بكر
 صديق رضه و حال آنکه او محزون و شکسته از غم بود گفت ابو بكر صديق
 اي پیغمبر خدا ايا نازل شد در حق من چیزی گفت انحضرت نه مگر تحقیق
 من حکم کرده شدم اينکه رسانم آن كتاب را من يامره از اهل بيت من.
 ۷۶ — خبر داد مرا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حدیث کرد مارا عبدالله
 پسر عمر گفت عبدالله حدیث کرد مارا اسباط از قطر از عبدالله پسر شريك
 از عبدالله پسر رقيم از سعد گفت سعد فرستاد پیغمبر خدا (د. خ. ل. م)
 ابا بكر صديق را به سورة براءة تا اينکه و تئيكه بود او در بعض راه فرستاد

كان ببعض الطريق (رسول عليا) فآخذها منه ثم هاربها فوجد ابو بكر
في نفسه قال فقال له (رسول الله صلعم) انه لا يودي عني الا انا او
(جل مني) *

۷۷ — انبانا اسحاق بن ابراهيم بن راهويه قال قرأت على ابي
قردة بن موسى بن طارق عن ابي جريح قال حدثني عبد الله بن
عثمان بن خثيم عن ابي الزبير عن جابر عن النبي صلعم حين
(جع من عمرة الجعرانة بعث ابا بكر علي الحج فاتيانا معه
حتى اذا كنا بالعرج ثوب بالصدح (ن - قرب الصبح) ثم استوى
ليكبر نسمع الزعوة خلف ظهره فوقف علي (ن - عن) التكبير

علي را پس گرفت علی آن سوره را از ابوبکر رضه پسترسیر کرد علی مرتضی
و رفت به آن سوره پس یافت ابوبکر صدیق در ذات خود حزن را گشت
راوی حدیث که سعد است پس فرمود ابوبکر صدیق را پیغمبر خدا (د -
خ - به) تحقیق آن سوره براءة نخواهد رسانید از طرف من مگر من یا
مرد که از من است *

۷۷ — خبر داد ما اسحاق پسر ابراهیم پسر راهویه گفت اسحاق
خدا اندم بر ابي قردة پسر موسی پسر طارق از ابي جريح گفت ابي جريح
حدیث کرده مرا عبد الله پسر عثمان پسر خثیم از ابي زبیر از جابر (خ - و)
تحقیق نبی (د - خ - ل - ه) و قتیکه رجوع فرمود الحضرت از عمرة جعرانه
که نام مکان است فرسعاد الحضرت ابا بکر را بر جیح پس اقبال کردیم همراه
ابوبکر صدیق تا اینکه وقتیکه بودیم در حبج که نام موضع است آذان داد
ابوبکر صبح را (ن - ذ - ذ - ب - ک - شد صبح) پسترسیر قایم شد ابوبکر تا اینکه تکبیر
فراز گوید پس شنید ابوبکر آواز کردن شکر پس پشت خود پس توجیه کرد بر

فقال هذا زعوة ناقة رسول الله صلعم لقد بدأ الرسول (ن- رسول الله) صاعم في الحج فلعله ان يكون رسول الله صلعم فنصلي معه فاذا عاي كرم الله وجهه عليها فقال له ابوبكر امير ام رسول قال لا بل رسول ازسئلني رسول الله صاعم ببراءة اقرأها على الناس في موسم الحج (موافقا بحج) فقدمنا مكة فلما كان قبل التزويج وبمقام ابوبكر فخطب في الناس فحدثهم عن مناسكهم حتى اذا فرغ قام علي رضي فقرأ على الناس براءة حتى ختمها ثم خرجنا معه حتى اذا كان يوم عرفة قام ابوبكر فخطب الناس فحدثهم عن مناسكهم حتى اذا فرغ قام علي رضي فقرأ على الناس براءة حتى ختمها فلما كان يوم النحر فافضنا فلما رجع ابوبكر خطب

(ن - از) تكبير پس گفت ابوبكر اين آواز ماده شتر پيغمبر خدا است (د - خ - ل - م) هر اينكه تحقيق اينكه ابتدا كرد پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) در حج پس شايد كه از مردم اينكه باشد او پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) پس نماز خواندم همراه آنحضرت پس ناگاه علي است بزرگ كند خدا ذات او را بران ماده شتر پس گفت او را ابوبكر امير است يا رسول الله حضرت علي نه بلكه رسول هدم فرستاد مرا پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) نه سورة براءة خواندم خواند آنرا بر مردم در موسم حج (ن - موافق به حج) پس اعديم مکه را پس هرگاه كه شد پيش روز ترويه بلك روز يعني هشتم ذي حجة استقاده شد ابوبكر صديق پس خواند در مردم پس حديث كرد آن مردم را از اعمال و افعال حج تا اينكه و قتيكه فارغ شد ابوبكر استقاده شد علي (خ - و) پس خواند بر مردم سورة براءة را تا اينكه ختم كرد آنرا پس بديون اعديم همراه ابوبكر تا اينكه و قتيكه شد روز عرفة پرخوابست ابوبكر پس خطه خواند در مردم پس حديث كرد آنها را از اعمال و اعمال حج تا اينكه فارغ شد ابوبكر رضي استقاده شد علي (خ - و) پس خوابد بر مردم سورة براءة را تا اينكه ختم كرد او را پس هرگاه كه شد ابوبكر

انّاس فحدثهم عن افاضتهم و عن نهرهم و عن مناسكهم فلما فرغ
قام عاي فقرأ على الناس براءة حتى ختمها فلما كان يوم النفر
الاول قام ابوبكر فخطب الناس فحدثهم كيف ينفرون و كيف
يرمون فعلمهم مناسكهم فلما فرغ قام فقرأ على براءة حتى ختمها *

ذكر قول النبی صلعم من كنت وليد فعلى (ن - فهذا) وليه

۷۸ — انبانا محمد بن المثنی قال حدثنا یحیی بن حماد
قال اخبرنا ابو عروانة عن سلیمان قال حدثنا حبیب بن ابي
سائب عن ابي الطفیل عن زید بن ارقم رض قال لما رجع رسول

صدیق خطبه خواند در مردمان پس حدیث کرد ایشان را از روان
شدن ایشان که از عرفات بسوی مکه و از قربانی کردن ایشان و از اعمال
و اعمال حج ایشان پس هرگاه که فارغ شد ابوبکر صدیق استقاده شد
مرتضی علی پس خواند در مردم سورۀ براءة را تا اینکه ختم کرد او را پس
هرگاه که شد روز اول بارگشتن حاجیان یعنی روز دوازدهم ایستاد شد
ابوبکر پس خطبه خواند در مردم پس حدیث کرد ایشان را چگونه باز
میگردند و چگونه می اندازند سنگ ریزه ها را پس تعلیم کرد ایشان را
اعمال و افعال حج ایشان را پس هرگاه که فارغ شد ابوبکر رض استقاده شد
علی پس خواند در مردم سورۀ براءة را تا اینکه ختم کرد آنرا •

اگر فرمودن نبی است (دخمه) انکس که یاشم دوست
او پس علی است (ن - پس این است) دوست او •

۷۸ — خبر داد ما را محمد پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد ما را
صدیق پسر حماد گفت یحیی خبر داد ما را ابو عروانه از سلیمان گفت سلیمان
حدیث کرد ما را حبیب پسر ابي - کب از ابي الطفیل از زید پسر ارقم
(دخمه) گفت زید هرگاه رجوع کرد پیغمبر خدا (دخمه) (دخمه) از حج
واع و رخصت فرمود آنحضرت در آن حج مردمان را و بعد از آن حج نکرد

الله صلعم من حجة الوداع و نزل غدیرخم امر بدرجات فقمص ثم قال کانی قد دعیت و انی قد ترکت فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر کتاب الله و عترتی اهل بیتی فانظروا کیف تخلفونی فیهما فانهما لن یفترقا حتی یردا الحوض ثم قال ان الله مولائی و انا ولی کل مومن ثم اخذ بید علی رضه فقال من کنت ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فقلت لزیّد سمعته من رسول الله صلعم قال ما کان فی الدرجات احد الا راءه عینیّه و سمعه بانفیه *

۷۹ — ابنابن [محمد بن العلاء] (ن - ابوکریب محمد بن العرّاقی الکوفی) قال حدثنا ابومعاریة قال حدثنا الاعمش عن [سعد

و نازل شد انحضرت غدیرخم را که نام موضع است حکم کرد بدرجات یعنی بایستاده کردن منبر پس ایستاده کرده شد پسر فرمود گویا که من تحقیق طلبیده شده ام پس قبول کردم و تحقیق من تحقیق گذاشته ام در میان شما دو چیز ثقیل و گران یکی آن هر دو بزرگتر است از دیگر کتاب الله و آل خود اهل بیت خود پس نظر کنید چگونه خلافت خواهید کرد مرا در آن هر دو پس تحقیق آن هر دو هرگز نه جدا خواهند شد تا اینکه وارد خواهند شد بر حوض کوثر پسر فرمود تحقیق خدا دوست منست و من دوست هر مومن ام پسر گرفت دست علی را (خه - و) پس گفت آنکس که باشم دوست او پس این دوست دوست ای بار خدا دوست دار آنکس را که دوست دارد علی را و دشمن دار آنکس را که دشمن دارد علی را پس گفتم زید را شنیدی توان حدیث را از رسول خدا (ده - خه - ن - م) گفت زید نبود در درجات کعبی مگر دید آن امر را بهر دو چشم خود و شنید آن امر را بهر دو گوش خود *

۷۹ — خبر داد مارا [محمد پسر علاء گفت محمد] (ن - ابو کریب محمد پسر مرقی کوفی گفت ابو کریب) حدیث کرد مارا ابومعاریه گفت حدیث کرد مارا اعمش از [سعید پسر عبیده از ابی بریده] (ن - سعید

بن عبیده عن ابی بريدة [ن - سعید بن تمیم عن ابن بريدة)
 عن ابيه قال بعثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم في سرية واستعمل علينا
 رضى فلما رجعنا سألنا كيف رأيتم صحبة صاحبكم فاما انا شكوتہ و
 لما شكاه غيروي فرفعت رأسي و كنت رجلاً مكباً ن - مكباً)
 فاذا رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم قد احمر فقل من كنت وليه فعلي وليه *
 ۸۰ — انبانا محمد بن المثنى قال حدثنا ابو احمد قال حدثنا

عبد الملك بن ابی عيينة عن الحكم بن سعید بن جبیر عن ابن
 عباس رضى قال حدثني بريدة قال بعثني النبي صلى الله عليه وسلم مع علي الى
 اليمن فرأيت معه جفوة ان - منه جفوة فلما رجعت شكوتہ الي

پسر عمیر از پسر بريدة) از پدر خود گفت فرستاد ما را پیغمبر خدا (د - خه
 ل - م) در یافه از لشکر و عامل کرد بر ما علی را (خه و) پس هرگاه که
 رجوع کردیم سوال کرد آن حضرت ما را چگونه دیدید شما صحبت صاحب
 خود را یعنی علی مرتضی را پس اما من شکایت کردم علی را و هرگاه که
 شکایت کرد علی را غیر من (ن - پس اما شکایت نکردم علی مرتضی را من
 و اما شکایت او را غیر من) پس برداشتم سر خود را و بدم من مرد سر
 فرو آورده پس ناگاه روی آنحضرت (د - خه ل - م) تحقیق سرخ شد از
 خشم پس گفت آنکس که باشم دوست او پس علی هست دوست او .

۸۰ — حدیث کرد ما را محمد پسر مؤدی گفت محمد حدیث کرد ما را
 ابو احمد گفت ابو احمد حدیث کرد ما را عبد الملك پسر ابی عیینة از حکم
 از سعید پسر جبیر از عباس (خه و) گفت ابن عباس حدیث کرد مرا
 بريدة گفت بريدة فرستاد مرا نبی (د - خه م -) همراه علی رضى طرف
 یمن پس دیدم همراه او بدی را (ن - از علی بدی را) پس هرگاه رجوع
 کردم شکوة کردم علی را طرف نبی (د - خه ل - م) پس بلند کرد
 آنحضرت سر مبارک خود را طرف من و فرمود ای بريدة آنکس که باشم
 دوست کرده شدی او پس علی است دوست کرده شدی او .

النبي صلعم فرفع رأسه الي و قال يا بريدة من كنت مولا فعالي مولا *

۸۱ — انبانا ابو داود قال حدثنا ابو نعيم قال حدثنا عبد الملك بن ابي عيينة قال حدثنا الحكم بن سعيد بن جابر [عن ابن عباس رض قال حدثني بريدة قال بعث النبي صلعم عليا علي اليمن] (ن - عن ابن عباس عن بريدة قال خرجت مع علي رضي الى اليمن فرأيت منه جفوة فقد صمت علي النبي صلعم) فذكرت عليا رضي فنقصته فجعل رسول الله صلعم يتغير وجهه و قال يا بريدة الست اولي بالمؤمنين من انفسهم قلت بلى يا رسول الله قال من كنت مولا فعالي مولا *

۸۲ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا نصر بن علي قال انبانا عبد الله بن داود عن عبد الواحد بن ايمن عن ابيه ان سعدا قال قال (سول الله صلعم من كنت مولا فعالي مولا *

۸۱ — خبر داد مارا ابو داود گفت ابو داود حديث کرد مارا ابو نعيم گفت ابو نعيم حديث کرد مارا عبد الملك پسر ابي عيينه گفت عبد الملك حديث کرد مارا حكم از سعيد پسر جابر [از پسر عباس (خ - و) گفت پسر عباس حديث کرد مارا بريدة گفت بريدة فرستاد نبي (د - خ - ل - م) علي را بر يمن] (ن - از پسر عباس از بريدة گفت بريدة خارج شدم همراه علي (خ - و) صوي يمن پس ديدم ازو يعني را پس آمدم نديك نبي (د - خ - ل - م) پس ذكر كردم علي را (خ - و) پس نقصان بيان كردم اورا پس شروع كرد پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) تغيير مي فرمود روي مبارك خود را و فرمود اي بريدة ايا نيتقم بهتريه مومنان از ذات هاي ايشان گفتم آري اي پيغمبر خدا گفت انحضرت آنكس كه باشم دوست كرده شده او پس علي است دوست كرده شده او *

۸۲ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث کرد مارا نصر پسر علي گفت نصر خبر داد مارا عبد الله پسر داود از عبد الواحد پسر ايمن

۸۳ — انبانا قتیبة بن سعید قال حدثنا ابن ابی عدی عن عوف عن میمون بن ابی عبدالله رضه قال قال رسول الله صلعم كنت مولاة فعلی مولاة *

۸۴ — انبانا قتیبة بن سعید قال حدثنا ابن ابی عدی عن میمون بن ابی عبدالله قال قال زید بن ارقم رضه قال رسول الله صلعم فحمد الله واثني عليه ثم قال الستم تعلمون انی اولى بكل من و مومنة من نفسه قالوا بلى نشهد لانك اولى بكل مومن من نفسه قال فانی من كنت مولاة فهذا مولاة و اخذ بيد علی *

۸۵ — انبانا محمد بن یحیی بن عبدالله النیسابوری و احمد بن عثمان بن حکیم والا حدثنا عبید بن موسی قال انبانا

از پدر خود تحقیق سعد گفت پیغمبر خدا (د. خ. ل. م.) آنکس که باشم دوست داشته شده او پس علی است دوست داشته شده او *

۸۳ — خبر داد مارا قتیبه پدر سعید گفت قتیبه حدیث کرد مارا پسر ابی عدی از عوف از میمون پسر ابی عبدالله (د. خ. و) گفت گفت پیغمبر خدا (د. خ. م.) آنکس که باشم دوست داشته شده او پس علی است دوست داشته شده او *

۸۴ — خبر داد مارا قتیبه پدر سعید گفت قتیبه حدیث کرد مارا پسر ابی عدی از میمون پسر ابی عبدالله گفت پسر ابی عبدالله گفت زید پسر ارقم (د. و) استفاده شد پیغمبر خدا (د. خ. ل. م.) پس شکر کرد خدا را رثنا کرد بر او تعالی پس فرمود ایانه شما می دانید تحقیق من بهتر ام بر مومن و مومنه از ذات او گفتند مردم آری شاهد می دهیم هر اینه تو بهتر است به هر مومن از ذات او فرمود پس تحقیق من آنکس که باشم دوست داشته شده او پس اینست دوست داشته شده او و گرفت انحضرت دست علی را *

۸۵ — خبر داد مارا محمد پسر یحیی پسر عبدالله نیشابوری و احمد بن عثمان پسر حکیم گفتند ان هر دو حدیث کرد مارا عبید پسر موسی

هاتني بن ايوب عن طلحة الايامي . قال حدثنا عمير بن سعد انه
سمع عليا و هو ينشد في الرحبة من سمع رسول الله صلعم يقول
من كنت مولا فعلي مولا فقام بضعة عشر فشهدوا *

۸۶ — انبانا محمد بن المثنى قال حدثنا محمد قال
حدثنا شعبة بن ابي اسحق قال سمعت سعيد بن وهب قال قام
خمسة او ستة من اصحاب النبي صلعم فشهدوا ان رسول الله
صلعم قال من كنت مولا فعلي مولا *

۸۷ — انبانا علي بن محمد بن علي قاضي المصيصه قال
حدثنا خلف قال حدثنا اسراييل عن ابي اسحاق قال حدثني
سعيد بن وهب انه قام مما يليه ستة و قال زين بن يزيع و قام مما

گفت عبيد خبر داد عمارا هاتني پسر ايب ز طلحة ايامي گفت حديث كرد
مارا عمير پسر سعد تحقيق او شنيد علي را و حال آنكه او سوال ميكرد
در مكان - وای مسجد کدام مرد شنيد پيغمبر خدا را (د - خ - ه) می
فرمود آنكس كه باشم دوست داشته شده او پس علي است دوست داشته
شده او پس ايستاده شد پا را ده كس پس شهادت دادند كه شنیده ایم •
۸۶ — خبر داد مار محمد پسر مثنى گفت محمد حديث كرد عمارا

محمد گفت محمد حديث كرد مارا شعبه پسر ابي اسحق گفت پسر ابي
اسحاق شنيدم سعيد پسر وهب را گفت سعيد ايستاده شد پا را ده كس
از اصحاب نبي (د - خ - ل - ه) پس شاهدي دادند تحقيق پيغمبر خدا
(د - خ - ل - ه) گفت آنكس كه باشم دوست داشته شده او پس علي
است دوست داشته شده او •

۸۷ — خبر داد عمارا علي پسر محمد پسر علي قاضي مصيصه گفت علي
حديث كرد عمارا خلف گفت حديث كرد عمارا اسراييل از ابي اسحاق
گفت ابي اسحاق حديث كرد مارا سعيد پسر وهب تحقيق شنيد است كه
ايستاده شد و آنچون كه متصل بود جانب سعيد شش مرد و گنت زيد پسر

یا ایذهی ستّة فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلعم يقول من كنت
مولا فاعلي مولا *

۸۸ — اینجا ابو داود قال حدثنا عمران بن ابان قال حدثنا
شريك قال حدثنا ابو اسحاق عن زيد بن يثیع قال سمعت علي بن
ابی طالب رضه يقول: ای منذر انكوفة ای منشد الله (جلالا انشد
الا اصحاب سمعت صلعم هل سمع رسول صلعم يوم غدیر خم يقول
من كنت مولا فاعلي مولا اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فقام
ستّة من جانب المنبر و ستّة من الجانب الاخر ان - من جانب
المنبر الاخر) فشهدوا انهم سمعوا (رسول الله صلعم) يقول ذلك * قال
شريك فقلت ایی اسحاق هل سمعت البراء بن عازب رضه يحدث

یثیع و ایستاده شد از آن طرف که متصل بود انطرف مرا شش مرد پس شاهدهی
دادند که تحقیق آن مردم شنیدند پیغمبر خدا را (د . خ . م) میگفت
آنکس که باشم دوست کرده او پس علی است دوست کرده شده او .
۸۸ — خبر داد مارا ابو داود گفت ابو داود حدیث کرد مارا عمران پسر
ایبان گفت عمران حدیث کرد مارا شریک گفت شریک حدیث کرد مارا
اسحاق از زید پسر یثیع گفت زید شنیدم علی پسر ابی طالب را (خ . و)
میگفت یو منبر کوفه تحقیق من قسم دهنده ام بخدا مرد را نه قسم میدهم
مگر اصحاب محمد را (د . خ . ل . م) این شنیدان مردم پیغمبر خدا را
(د . خ . م) روز غدیر خم که نام مکان است گفت انحضرت آنکس که
باشم دوست کرده شده او پس علی است دوست کرده شده او ای بار خدایا
دوست دار آنکس را که دوست دارد علی را و دشمن دار آنکس را که
دشمن داشت علی را پس ایستاده شد شش مرد از طرف منبر و شش مرد
از طرف دیگر (طرف منبر آخر یعنی طرف دیگر منبر) پس شاهدهی
دادند که تحقیق آنها شنیدند پیغمبر خدا را (د . خ . ل . م) میفرمود
این را * گفت شریک پس گفتم ایی اسحاق را آیا شنیدی تو براء پسر
عازب را (خ . و) حدیث میبرد این حدیث از پیغمبر خدا گفت ابواسحاق

بهذا عن رسول الله صلعم قال نعم * قال ابو عبد الرحمن عمران بن

هان الواسطي ليس بقوي في الحديث *

ذكر قول النبي صلعم علمي ولى كل مؤمن من بعدى

۸۹ — حدثنا احمد بن شعيب قال اخبرنا قتيبة بن سعيد

قال حدثنا جعفر يعني ابن سليمان عن [يزيد عن مطرف] (ن -

يزيد الرشك عن مطرف) بن عبد الله عن عمران بن حصين

رضه قال بعث (ن - جهاز) رسول الله صلعم جيشا واستعمل عليهم

علي بن ابي طالب رضه فمضى في السرية فاصاب جارية فانكروا

عليه و تعاهد اربعة من اصحاب رسول الله صلعم فقالوا اذا

لقينا رسول الله صلعم فنشكو عليه (ن - اخبرناه ما صنع) و كان

المسلمون اذا رجعوا من سفر يداؤا برسول الله صلعم فصلموا عليه

آرى گفت ابو عبد الرحمن عمران بن احمد الواسطى نيست قوى در حديث

ابن ذكر فرودن نبى است (د . خ . ل . م) على ولى

بر مؤمنست از پس من

۸۹ — حديث کرد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خير داد مارا

قتيبة پسر سعيد گفت قتيبة حديث کرد مارا جعفر بن ابي پسر سليمان پسر

عبد الله از عمران پسر حصين (د . خ . و) گفت فرستاد (ن - ساخت و آماده

کرد) پيغمبر خدا (د . خ . م) لشکرها و عامل کرد بر اوشان علي پسر

ابي طالب را (د . خ . و) پس گذشت در گروهى از لشکر پس رسيد کنيزك

را پس نگاه کردند آن مردم برو و عقد و عهد کردند چهار مردم از اصحاب

پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس شكايت خواهم کرد برو (ن - خير

خواهم داد آنحضرت را آنچه را که کرد علي) و بودند مسلمانان

و تقيه رجوع مىکردند از سفر ابتدا مىکردند به پيغمبر خدا (د . خ .

ل . م) پس سلام مىکردند بر آنحضرت پسر باز مىگردیدند طرف

ثم انصرفوا الى حالهم فلما قدمت الصرية فسلموا على النبي عليه السلام فقام احد الاربعة فقال يا رسول الله ا لم تر ان علي بن ابي طالب منع كذا و كذا فاعرض عنه رسول الله صلعم ثم قام الثاني فقال مثل ذلك ثم قام الثالث فقال مثل مقالته ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل اليهم رسول الله صلعم و الغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من علي ان عليا مني و اذا منه و هو داي كل مو من من بعدي *

ذكر قول النبي صلعم على وليكم مرتضى (ن - من بعدى)

۹۰ - (حدثنا) (ن - اخبرنا) احمد بن شعيب قال اخبرنا

خانهاى خود پس هرگاه كه آمد گروهى از لشكر پس سلام کردند يو نبى بود سلام ايستاد يكي از چهار مردم پس گفت اى پيغمبر خدا ايا نمي بيني تحقيق علي پسر ابي طالب كرد چنين و چنين يعنى كنيزك گرفته پس روى گردانيد از او پيغمبر خدا (د . خ . ل . -)
پس ايستاده شد دويم مرد پس گفت مانند گفتن مرد اول پس ايستاده شد سيم مرد پس گفت مانند گفتن مرد اول پس ايستاده شد چهارم مرد پس گفت مانند آنچه كه هر سه گفتند پس روى مبارك گردانيد طرف آن چهار مردم پيغمبر خدا (د . خ . -) حال آنكه غصه شناخته مي شد در روى مبارك آنحضرت پس گفت آنحضرت چه اراده مي داريد از علي تحقيق علي از منست و من از علي ام و او ولي هر مومن است از پس من *

ذكر فرودن منى است (د . خ . ل . -) هلى دوست

شما است بر پسنديده (ن - از پس من

۱۰ - خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

واصل بن عبد الاعلی الكوفي عن ابي فضیل (ن - ابن فضیل)
 عن الاصلح عن عبدالله بن بریدة عن ابيه قال بعثنا رسول الله
 صلعم الى الیمن مع خالد بن الولید و بعث علیا علی جیش
 آخر و قال ان التقیما فعلی کرم الله وجهه علی الناس و ان
 تفرقتما فکل واحد منكما علی حدة فلقینا بنی زبید من اهل
 الیمن و ظهر المسلمون علی المشرکین فقاتلنا المقاتلة و سببنا
 الذریة فاصطفی علی جاریة لنفسه [من ای] (ن - منهن)
 فکتب بذلك خالد بن الولید الی النبی صلعم و امرنی ان
 انزل منه قال فدفعتم الکتاب الیه و نلت من علی رضه فتغبر
 [وجهه ای النبی صلعم فقلت هذا مکان العاید بعثتني مع

واصل پسر عبد الاعلی کوفی از ابي فضیل از اصلح از عبد الله پسر بریده
 از پدر خود گشت پدر او فرستاد ما را پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) طرف
 یمن همراه خالد پسر ولید و فرستاد آنحضرت علی را سردار کرده بر لشکر
 دیگر و گفت اگر ملاقات خواهید کرد هر دو یعنی خالد و علی رضي الله
 منهما پس علی است بخند خدا ذات او را سردار بر مردم و اگر جدا
 خواهید شد شما هر دو پس هر يك از شما هر دو علی حدة است پس
 جنگ کردیم بنی زبید را که قبيلة از اهل یمن بودند و غالب شدند
 مسلمانان بر کفار پس قتل کردیم جنگ کنندگان را و بنی کردیم ذریه
 آنها را پس چید علی رض کنیزک را برای ذات خود از پدر من پس
 نوشت این حقیقت را خالد پسر ولید طرف نبی (د . خ . ل . م) و
 حکم کرد مرا ایفکه رسانم ازو آن مکبوب را گفت راري پس دفع کردم
 آن کفاب را طرف آنحضرت و شکایت کردم از علی (خ . و) پس متغیر شد
 [روی مبارك اداى نبی (د . خ . ل . م) پس گفتم این جای پناه گیرنده
 مست بخدا یعنی پناه میگیرم بخدا از خشم گرفتن خدا و خشم گرفتن
 رسول خدا فرستادی مرا همراه مرد و لازم کردی مرا بفرمانبرداری او

رجل و الزمنا بطاعته فبلغت ما أرسلت به فقال رسول الله
صلعم لي لا تقعن! (ن - وجه رسول الله صلعم و قال لا تعصين)
يا بريدة في علي فان علي مني و انا منه و هو وليكم بعدي *

ذكر قول النبي صلعم من سب عليا فقد سبني

۹۱ — ابنا احمد بن شعيب قال اخبرنا العباس بن محمد
الدوري قال حدثني يحيى بن ابي بكر (ن - زكريا) قال
حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن ابي عبد الله الجدلي
قال دخلت على ام سلمة (رض) فقالت اتسب (رسول الله صلعم)
تقو قلت سبحان الله او معاذ الله قالت سمعت (رسول الله
صلعم) يقول من سب عليا فقد سبني *

پس رسانیدم آنچه بزرگواران فرستاده شده ام بانی چیز پس گفت پیغمبر خدا
(د . خ . م) مرا البته تافقی برای بريدة [(ن - رری) مبارک پیغمبر
خدا (د . خ . ل . م . و) و فرموده بدگوئی کن (در علی پس تحقیق
علی از مدست و من او علی ام و او دوست شما است پس من •

ابن ذکر فرودن نبی است (د . خ . ل . م) آنکس که زبون گفت علی را پس تحقیق زبون گفت مرا

۹۱ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا عباس
پسر محمد دوري گنت عباس حدیث کرد مرا یحیی پسر ابي بكر گفت یحیی
حدیث کرد مارا اسرائيل از ابي اسحاق از ابي عبد الله جدلي گفت داخل
شدم بر ام سلمه (د . خ . و) پس گفت ام سلمه یا زبون میگوئی پیغمبر
خدا را (د . خ . م) پرهیز کنیده گفتم پاک است خدا یا پناه
خدا بکلمه او شك راری ابو اسحاق است که سبحان الله گفت ابو
مید الله یا معاذ الله گنت ام سلمه شنیدم پیغمبر خدا را (د . خ . م)
می گفت آنکس که زبون گنت علی را پس تحقیق زبون گنت مرا •

۹۲ — ابن احمّد بن شعیب قال اخبرنا عبد الله بن واصل بن عبد الله الكوفي قال حدثنا جعفر بن عون عن شقيق (ن - سعد) بن ابي عبد الله قال حدثني ا جعفر بن ابي بكر بن خالد بن عهقة . (ن - ابو بكر بن خالد بن عهقة) قال رأيت سعد بن مالك رضي الله عنه فقال ذكر لي انكم لتسبون عليا فقلت قد فعلنا قال لعنك سببته قلت معاذ الله دال لا تسبه فلو رضع المنشار على مفرتي على ان اسب عليا ما اسبه بعد ما سمعت من رسول الله صلعم الترهيب في موالاته و الترهيب في معاداته *

۹۳ — اخبرني احمّد بن شعیب قال اخبرني هارون بن عبد الله البغدادي الجبالي (ن - الحبال) قال حدثنا مصعب بن

۹۴ — خبر داد مارا احمّد پسر شعیب گفت احمّد خبر داد مارا عبد الاعلی پسر واصل پسر عبد الاعلی کوفی گفت عبد الاعلی حدیث کرد مارا جعفر پسر عون از شقیق (ن - سعد) پسر ابي عبد الله گنت شقیق حدیث کرد مرا جعفر پسر ابي بكر پسر خالد پسر عهقة (ن - عهقة) گفت جعفر ديدم سعد پسر مالك را (خ - و) در مدینه پی گفت سعد ذكر کرده شد مرا كه تحقیق شما هرینه سب می کنید علي را پس گفتم تحقیق کردیم گنت سعد شاید كه تو زبون گفته باشی ادرا گفتم پناه طلبیده شد بخدا ازین گناه گنت نه زبون خواهی گفت علي را پس اگر نهاده شود ارة بر سر من اینکه سب کنم علي را نه سب خراهم کرد علي را بعد آنچه كه شنیدم از پیغمبر خدا (د - خ - و) رغبت کنانیدن در دوستی او و ترسانیدن در دشمنی او *

۹۵ — خبر داد مارا احمّد پسر شعیب گفت احمّد خبر داد مارا هارون پسر عبد الله البغدادي جبالي گنت هارون حدیث کرد مارا

المقدام قال حدثنا فطر (ن - مطرف) بن خليفة عن ابي الطفيل
و اخبرنا ابو داود قال حدثنا محمد بن سليمان قال حدثنا فطر
(ن - مطرف) عن ابي الطفيل عامر بن واثلة قال جمع على الناس
في الرحبة فقال انشد بالله كل امرئ ما سمع رسول الله صلعم يقول
(ن - قال) في غدير خم ما سمع فقام أناس فشهدوا ان رسول الله صلعم
قال يوم غدير خم الستم تعلمون اني ادعى بالمؤمنين من انفسهم
و هو قائم ثم اخذ بيد علي فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم
وال من والاه و عاد من عاداه قال ابو الطفيل فخرجت و في
نفسي منه شيء فلقيت زيد بن ارقم رضي فاخبرته فقال وما تذكر
اذا (ن - و ما تشكو) سمعته من رسول الله صلعم واللفظ لا يي دارد *

مصعب پسر مقدم گفت مقدم حديث کرد مارا فطر پسر خليفة از ابي
الطفيل و خبر داد مارا ابو داود گفت ابو داود حديث کرد مارا
محمد پسر سليمان گفت محمد حديث کرد مارا فطر پسر ابي طفيل
عامر پسر واثله گفت عامر جمع کرد علي مردم را در جای لوی مسجد
پس فرمود قسم مي دهم بخدا هر مرد را که شنيد پيغمبر خدا را
(د . خ . ل - م) مي فرمود (ن - فرمود) در موضع غدير خم
انچه که شنيد پس ايستاده شد مردم پس شاهدهی دادند تحقيق پيغمبر
خدا (د . خ . م) گفت روز غدير خم ايا نه شما می دانيد که تحقيق
من بهتر ام مؤمنين را از ذاتهای ایشان دران حالیکه انحضرت ايستاده
بود پستو گرفت دست علي را پس گفت انکس که باشم دوست کرده شده
او پس علي است دوست او ای الله دوست دار انکس را که دوست دارد
علي را و دشمن دار انکس را که دشمن دارد علي را گفت ابو طفيل پس
بيرون آمدم و در ذات من از طرف علي چيزی بود پس ملاقات کردم
زيد پسر ارقم را (د . خ . و) پس خبر دادم او را پس گنت زيد و چه
انکار (ن - شکوه) ميکني تو من شنيدم آن حديث را از رسول خدا
(د . خ . م) و لفظ حديث برای ابو داود است *

۹۴ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرني ابو عبد الرحمن
 زكريا بن يحيى السجستاني قال حدثني محمد بن عبد الرحيم
 قال انبانا ابراهيم قال حدثنا معن قال حدثني موسى بن يعقوب
 عن المهاجر بن سمار (ن - مسمار) عن عائشة بنت سعد و عامر
 بن سعد عن سعد ان (سول الله صلعم خطب فقال اما بعد
 ايها الناس فاني وايكم قالوا صدقت ثم اخذ بيد علي فرمها ثم
 قال هذا راي و المودي عني وال اللهم من والاه و عاد اللهم [
 (ن - وال الله من والاه و عاد الله) من عاداه *

۹۵ — انبانا احمد بن عثمان († البصري ابو الجوزا قال
 اخبرنا ابن عتبة بنت سعد عن سعد) قال حدثنا ابن عيينة
 و هو هدد بن خالد البصري عن عائشة بنت سعد عن سعد (رض

۹۶ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا ابو
 عبد الرحمن زكريا پسر يحيى سجستاني گفت ابو عبد الرحمن حديث كرد مارا
 محمد پسر عبد الرحيم گفت محمد خبر داد مارا ابراهيم گفت ابراهيم
 حديث كرد مارا معن گفت معن حديث كرد مارا موسى پسر يعقوب از
 مهاجر پسر شمار از عائشه دختر سعد و عامر پسر سعد از سعد تحقيق
 پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) خطبه خواند پس فرمود اما اي مردمان پس
 تحقيق من دوست شما ام گفتند مردم راست گفتي تو پس گرفت انحضرت
 دست علي را پس برداشت انرا پس گفت اين دوست من است و ادا
 كننده است احكام را از طرف من دوست داز اي الله انكس را كه
 دوست دارد علي را و دشمن داراي الله انكس را كه دشمن دارا داورا *

۹۷ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان († بصرى ابو جوزا گفت احمد
 خبر داد مارا پسر عتبة دختر سعد از سعد) گفت احمد حديث كرد مارا
 پسر عيينه و او هدد پسر خالد بصرى است از عائشه دختر سعد از سعد

قال اخذ رسول الله صلعم بيد علي فخطب فحمد الله تعالى و اثنى عليه ثم قال المستم تعلمون (ن - الم تعلمون اني اولي بكم من انفسكم قالوا نعم صدقت يا رسول الله ثم اخذ بيد علي فرفعها و قال من كنت مولاه (ن - وليه) فهذا وليه و ان الله يوالي من ولاءه و يعادي من عاداه *

۹۶ — اذباذا احمد بن شعيب قال اخبرنا زكريا بن يحيى قال حدثنا يعقوب بن جعفر بن ابي كثير عن مهاجر بن سمار (ن - سمار) قال اخبرني عائشة بنت سعد عن سعد رض قال كنا مع رسول الله صلعم بطريق مكة و هو متوجه اليها فلما باغ غدیر خم وقف الناس ثم رد من مضى و لحقه من تخلف فلما اجتمع الناس اليه قال ايها الناس هل بلغت قالوا نعم قال

(خ - و) گفت سعد گرفت پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) دست علي را پس خطبه خواند پس شکر گفت خدا تعالی را و ثنا گفت بر او پسر گفت ای نه شما میدانید که تحقیق من بهتر ام شما از ذنباي شما گزشتند ای راست گفتی ای پیغمبر خدا پسر گرفت دست علي را پس بلند کرد او را و گفت آنکس که باشم دوست کرده شده او پس این است دوست کرده شده او و تحقیق خدا دوست میدارد آنکس را که دوست داشت او را و دشمن دارد آنکس را که دشمن داشت علی را *

۹۷ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث کرد ما را يعقوب پسر جعفر پسر ابي كثير از مهاجر پسر سمار گفت مهاجر خبر داد مرا عائشه دختر سعد از سعد (خ - و) گفت سعد بوديم ما همراه پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) در راه مکه و حال آنکه انحضرت متوجه بود طرف مکه پس هرگاه رسيد انحضرت غدیر خم را توقف کرد مردم پسر باز گردانید آنکس را که پیشتر رفته بود و لاحق شد او را آنکس که پس مانده بود پس هرگاه که مجتمع شد مردم

اللهم اشهد ثلث مرات يقولها ثم قال ايها الناس من وليكم قالوا
الله ورسوله اعلم ثلاثا ثم اخذ بيد علي فاقامه فقال من كان
إله ورسوله وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه *

ذکر الترفیب فی جب علی رضه و ذکر دعاء النبی صلعم لمن احبه و ذکر دعائه علی من ابغضه

۹۷ — انبانا احمد بن شعيب قال حدثنا اسحاق بن اسمعيل
(ن- ابراهيم) بن راهويه قال انبانا النضر بن شميل قال حدثنا عبد
الجليل بن عطية قال حدثنا عبدالله بن بريده قال حدثني ابي

طرف آنحضرت فرمود ای مردم ایا رسانیدم احکام مردم گفتند آری گفت
ای بار خدایا شاهدی میدهم سه دفعه می فرمود آن کلمه را بستر گفت
ای مردم کیست دوست شما گفتند مردم خدا و پیغمبر او دانایان است
سه دفعه فرمود لفظ ایها الناس را پس گرفت دست علی را پس پیرداشته
آنها پس گفت آنکس که باشد خدا و رسول او دوست او پس این است
دوست او ای بار خدایا دوست دار آنکس را که دوست داشت او را و
دشمن دار آنکس را که دشمن داشت او را •

این ذکر رغبت کنانین است در دوستی علی (ع) و
و ذکر دغای نبی است (ع) برای آنکس که دوست
داشت علی را و ذکر دغای بد فرمودن آنحضرت را
بر آنکس که دشمن داشت علی را

۹۸ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد حديث کرد ما را
اسحاق پسر اسمعيل پسر راهويه گفت اسحاق خبر داد ما را نضر پسر
شميل گفت نضر حديث کرد ما را عبد الجليل پسر عطيه گفت عبد الجليل
حديث کرد ما را عبدالله پسر بريده گفت عبدالله حديث کرد ما را پدر من

قال لم يكن (ن - لم اجد) من الناس ابغض الي من علي بن ابي طالب حتى احببت رجلا من قريش لا احبه الا على بعض علي فبعث ذلك الرجل على خيل فصحبته و ما صحبتته الا على بغض علي فاصاب سبيا فكتب الى النبي صلعم ان يبعث اليه من يخمسه فبعث اليها عليا و في السبي وصيفة من افضل العبي فاما خمسه صارت في الخمس ثم خمس فصارت في اهل بيت النبي صلعم ثم خمس فصارت في آل علي فأتانا و رأسه يقطر قلنا ما هذا فقال لم تروا الوصيفة صارت في الخمس ثم صارت في اهل بيت النبي صلعم ثم صارت في آل علي فوقعت عليها فكتب و بعثني مصدقا لكتابه الى النبي صلعم مصدقا لما

گفت پدر من نبود (ن - نیافتم) کسی از مردم دشمن تر طرف من از علی پسر ابیطالب تا اینکه دوست میداشتم مردی را از قبیله قریش نه دوست داشتم او را مگر بر دشمنی علی پس فرستاد آنحضرت این مرد را بر لشکر پس همراه شدم او را و نه همراه شدم او را مگر بر عداوت علی پس رسید آن مرد باندی را پس نوشت آن مرد طرف نبی (۵ - ۶) (۷ - ۸) اینکه فریاد طرف آن مرد انکس را که پنج حصه کند او را پس فرستاد آنحضرت طرف ما علی را و در باندی کنیزک بود از بهتر باندی پس هرگاه که پنج حصه کرد او را گشت آن کنیز در خمس و پنجم حصه پس پنج حصه کرد پنجم حصه را گشت آن کنیز در اهل بیت نبی (۹ - ۱۰) (۱۱ - ۱۲) پس پنج حصه کرد آن پنجم حصه را پس گشت آن کنیزک در آل علی پس آمد نزد ما و حال آنکه مرا و می چید از آب پس گفتم چیست این پس گفت ایامی بینید کنیزک را گشت در خمس پس گشت در اهل بیت نبی (۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶) پس گشت در آل علی پس بدگوئی کردم آنرا کنیز پس نوشت آن مرد و فرستاد مرا در آن حالیکه تصدیق و راست کننده ام کتاب او را طرف نبی (۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰)

قال فی علی فجعلت اقول علیه صدقا و یقول صدق فامسک بیودی
رسول الله صلعم و قال اتبغض عایا فقلت نعم فقال لی لاتبغضه
و ان كنت تحبه فازدد له حبا فوالذی نفسی بیده لنصیب آل
علی فی الخمس افضل من وصیفة فما كان احد بعد رسول الله
صلعم احب (ن - افضل) الی من علی (رض) قال عبد الله بن بریدة
و الله ما كان فی الحدیث بینی و بین النبی صلعم غیر ابی *

۹۸ — انبانا احمد بن شعیب قال اخبرنا الحسن بن
حریث المروزی قال حدثنی الفضل بن موسی عن الامش
عن ابی اسحاق عن سعید بن وهب قال قال علی کرم الله
وجهه فی الرحبة انشد بالله من سمع رسول الله صلعم يوم غدیرخم

دران حالیکه تصدیق کنند و ام برای آن چیز که گفت علی پس شروع
کردم که بگویم بران حضرت از روی راست گفت آن مرد پس گرفت
دست مرا پیغمبر خدا (د - خ - م) و گفت ای دشمن میداری علی
را پس گفت آری پس گفت مرا نه دشمن دارا و اگر باشی تو که
دوست میداری او را پس زیاده کن برای او دوستی را پس قسم است
آن خدای را که ذات من در دست قدرت اوست البته حصه آل علی
در خمس بهتر است از جاریه بریده گوید پس نبود کسی بعد پیغمبر خدا
(د - خ - ل - م) دوست تر (ن - بهتر) طرف من از علی (خ - و)
گفت عبید الله پسر بریده قسم خدا است نبود در حدیث درمیان من
و درمیان نبی (د - خ - ل - م) سوای پدر من *

۹۸ — خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را حسین
پسر حریت مروزی گفت حسین حدیث کرد مرا فضل پسر موسی از
امش از ابی اسحاق از سعید پسر وهب گفت سعید گفت علی بزرگ کند
خدا ذات او را در جای برای مسجد سوگند می دهم بخدا انکس را که
باشید پیغمبر خدا را (د - خ - ل - م) روز غدیرخم میگفت خدا (ن -

يقول [الله وليي وانا] (ن - ان الله ورسوله) ولي
المؤمنين و من كنت وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه و عاد
من عاداه و انصر من نصره [قال سعيد فقام] (ن - قال فقال
سعيد قام) الى جنبى ستة و قال زيد بن ينيع (ن - منيع)
قام من عندي ستة و قال عمرو [بن مرة و ساق الحديث]
(ن - ذي مري) أحب من احبه و ابغض من ابغضه و ساق
الحديث - رواه اسرائيل عن ابي اسحاق عن عمرو ذي مري *
۹۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا علي بن محمد
بن علي قال حدثنا خلف بن تميم قال حدثنا اسرائيل قال
حدثنا ابو اسحاق عن عمرو ذي مري قال شهدت عليا في الرحبة

تحقيق خدا و رسول او) دوست منست و من دوست مومنان ام و انكس
كه باشم دوست او پس اين علي دوست اوست ای بار خدا! دوست دار
انكس را كه دوست دارد او را و دشمن دار انكس را كه دشمن دارد او را و
ياري كن انكس را كه ياري كند او را گفت سعيد پس استاده شد (ن -
گفت ابو اسحاق پس گفت سعيد استاده شد) طرف پهلوی من شش نفر و
گفت زید پسر یعیع از نزد من (ن - استاده شد) شش نفر و گفت عمرو
پسر مرة و روان كرد حديث تا آخر (ن - گفت عمرو ذي مري دوست
میدارم انكس را كه دوست داشت علي را و دشمن میدارم انكس را كه
دشمن داشت علی را و روان كرد حديث را تا آخر روایت كرد او را اسرائيل
از ابي اسحاق از عمرو ذي مري)

۹۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا علي
پسر محمد پسر علي گفت علي حديث كرد مارا خلف پسر تميم گفت
خلف پسر تميم حديث كرد مارا اسرائيل گفت اسرائيل حديث كرد مارا
ابو اسحاق از عمرو ذي مري گفت عمرو حاضر شدم علي را در جای و راه
مقدمه قسم میداد ياران محمد را (د . خ . ل . م) کدام شفا شنید

يُنْشَد اصحاب محمد صلعم ايكم سمع (رسول الله صلعم يوم غد يرخم ما قال فقام أناس فشهدوا [انهم سمعوا] (ن - ان) (رسول الله صلعم قال من كنت مولاه [فعلي] (ن - فان عليا) مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره (ن - انصره) *

ذكر الفرق بين المومن و المنافق

۱۰۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا ابو كريب محمد بن العلاء الكوفي قال حدثنا معوية عن الاعمش عن عدي بن ثابت عن ذر بن حبيش عن هاي [رض] (ن - كه) قال و الله الذي فلق الحبة و برأ النجمة انه لعهد النبي الامي صلعم لا يحبني الا مومن و لا يبغضني الا منافق *

پیغمبر خدا را (د - خ - ل - م) روز غد یرخم که فرمود ایستاده شد مردم پس شاهدهی داندن تحقیق او شان هستند تحقیق شنیدند پیغمبر خدا را (د - خ - م) گفت آنکس که باشم دوست او پس علی است (ن - پس تحقیق علی است) دوست او ای بار خدا دوست دار آنکس را که دوست دارد او را و دشمن دار آنکس را که دشمن دارد او را و دوست دار آنکس را که دوست داشت او را و دشمن دار آنکس را که دشمن داشت او را و یاری کن آنکس را که یاری کرد او را *

این ذکر فرق است در مومن و منافق

۱۰۰ — خبر داد ما را احمد بن محمد بن شعیب گفت احمد خبر داد ما را ابو کرب محمد بن محمد بن عطاء کوفی گفت محمد حدیث کرد ما را معویه از اعمش از عدي بن ثابت از ذر بن حبيش از علي (د - م) گفت قسم خداست چنین خدا که رویانیده دانه را و پیدا کرد جان را تحقیق شان اینست که عهد کرد نبی امی (د - خ - ل - م) نه دوست خواهد داشت مرا یعنی علی را مگر مومن و نه دشمن خواهد داشت مرا مگر منافق *

۱۰۱ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا واصل بن عدي

الاعلى بن واصل الكوفي قال حدثنا وكيع عن الاعمش عن عدي بن ثابت عن زر بن حبيش عن علي بن ابي حمزة قال عهد الي النبي صلعم انه لا يحبني الا مومن ولا يبغضني الا منافق *

۱۰۲ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا يوسف بن

عيسى قال انبانا الفضل بن موسى قال انبانا الاعمش عن عدي عن زر قال قال علي انه لعهد النبي الامي (ن - الامر الي) انه لا يحبك الا مؤمن ولا يبغضك الا منافق *

ذكر ضرب المثل الذي ضربه رسول الله صلعم لعلي رضي

۱۰۳ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا ابو جعفر محمد بن

۱۰۱ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا واصل

پسر عهد الاعلى گفت واصل حديث كرد عازرا پسر واصل كوفي گفت واصل حديث كرد مارا وكيع از اعمش از عدي پسر ثابت از زر پسر حبيش از علي (خه و) گفت علي عهد كرد طرف من نبي (د - خه -) تحقيق شان اينست كه دوست خواهد داشت مرا مگر مومن و نه دشمن خواهد داشت مرا مگر منافق *

۱۰۲ — خبر داد مارا يوسف پسر عيسى گفت يوسف خبر داد مارا

فضل پسر موسى گفت فضل خبر داد مارا اعمش از عدي از زر گفت در گفت علي تحقيق شان اينست كه هر ايكه عهد كرد نبي امي حكم را طرف من كه تحقيق شان اينست كه دوست خواهد داشت مرا مگر مومن و نه دشمن خواهد داشت مرا مگر منافق *

ذكر ضرب مثل چنین که زد آن را پيغمبر خدا (د - خه -)
برای علي (خه و)

۱۰۳ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

عبد الله بن المبارك المخزومي قال حدثنا يحيى بن معين قال
حدثنا ابو جعفر الابار عن الحكم بن عبد الملك عن الحرث بن
حصين عن ابي صادق عن ربيعة بن ناجد عن علي بن ابي طالب قال قال رسول
الله صلعم يا علي فيك مثل من عيسى م ابغضته اليهود حتى
اتهموا امه و احبته النصارى حتى انزلوه بالمنزلة التي ليس له •

ذكر منزلة علي بن ابي طالب (ك) وقرنه من النبي
صلعم و لزوجه و حب رسول الله صلعم له

۱۰۴ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا اسمعيل بن
مسعود البصري قال حدثنا خالد عن شعبة عن ابي اسحاق

ابو جعفر محمد بن محمد بن عبد الله بن المبارك المخزومي گفت ابو جعفر حديث
کرد مارا يحيى بن معين گفت يحيى بن معين حديث کرد مارا ابو جعفر مبارك
حكم بن عبد الملك از حرث بن حصين از ابي صادق از ربيع بن ناجد
از علي بن ابي طالب (خ. و) گفت علي گفت پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) اي
علي در تو مثل است از عيسى بن مريم و سلام دشمن داشت او را يهود تا اينكه
تهمت کرد مادر او را و دوست داشت او را نصارى تا اينكه نزل کردند او را
به مرتبه چنين مرتبه كه نبود براى او •

اين ذكر علي بن ابي طالب است بزرگ كند خدا ذات او را
و ذكر نزديك شدن او از پيغمبر خدا (د. خ. ل. م)
و ذكر دوست داشتن او و ذكر دوست داشتن پيغمبر خدا
(د. خ. ل. م)

۱۰۳ — خبر داد مارا احمد بن شعيب گفت احمد بن محمد بن داود مارا
اسماعيل بن مسعود بصري گفت اسمعيل بن محمد حديث کرد مارا خالد بن شعبة

عن العلاء قال سأل رجل ابن عمر عن عثمان قال كان من الذين
تولوا يوم التقى الجمعان فتأب الله عليه ثم أصاب ذنبا فقتلوه
وسأله عن علي (رضه) فقال لا تسأل عنه إلا ترى قرب منزله من
[(سوله)] (ن - رسول الله صلعم) *

۱۰۵ - اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني هلال بن
العلاء بن هلال قال حدثنا حسين قال حدثنا زهير عن ابي
اسحاق عن العلاء عن عزار قال سألت عبد الله بن عمر (رضه) فقلت
إلا تحدثني عن علي وعثمان قال اما علي فهذا بيته من بيت
رسول الله صلعم ولا احدثك عنه بغيره واما عثمان فانه اذ نسب ذنبا
عظيما يوم أحد فعفى الله عنه واذنب فيكم ذنبا صغيرا فقتلتموه *

از ابي اسحاق از ملاء گفت علاء سوال کرد مردی پسر عمر را از عثمان
گفت پسر عمر بود عثمان از آن مردم که روی گردانیدند روزیکه ملاقات
کرد دو جماعت پس قبول توبه کرد خدا براو پسر رسید گناه را پس
قتل کردند مردم او را و پرسیده ان مرد پسر عمر را از علي (خ. و)
پس گفت پسر عمر به پرس ازو ایا نمي بيني نزدیک شدن مکان او از
پیغمبر خدا (د. خ. ل. -) •

۱۰۶ - خير داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر کرد مرا هلال
پسر علاء پسر هلال گفت هلال حديث کرد مارا حسين گفت حسين حديث
کرد مارا زهير از ابي اسحاق از علاء از عزار گفت عزار پرسیدم عبد الله
پسر عمر را (خ. و) پس گفتم ایا نه حديث میکني از علي وعثمان گفت
عبد الله پسر عمر اما علي پس این خانه او هست از خانه پیغمبر خدا
(د. خ. -) و نه حديث میکنم ترا از علي مروی آن حديث زبیر که
ان حديث در فضایل او کافي است واما عثمان پس تحقیق او گناه کرد
بزرگ روز جنگ اُحُد که روی گردانید پس بخشید خدا گناه را از
و گناه کرد در میان شما گناه خرد پس قتل کردید شما او را •

۱۰۶ — اباننا احمد بن شعيب قال اخبرنا احمد بن سليمان الرهاوي قال حدثنا عبيد الله قال اخبرنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن العلاء بن غراز قال سألت ابن عمر رضى و هو في مسجد رسول الله صلعم عن علي و عثمان فقال اما علي فلا تسئلني عنه و انظر الى قوب منزله من النبي صلعم في المسجد بيت غير بيته و اما عثمان فانه اذنب ذنبا عظيما تولى يوم التقى الجمعان فعفى الله عنه و غفر لكم و اذنب فيكم ذنبا دون ذلك فقتلتموه *

۱۰۷ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرنا اسمعيل بن يعقوب بن اسمعيل قال حدثنا [ابن موسى و هو محمد] (ن - ابو موسى و محمد) بن موسى بن ابي ناسر قال حدثنا ابي عن عطاء

۱۰۶ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا احمد پسر سليمان رهاوي گفت احمد پسر سليمان حديث كرد مارا عبيد الله گفت عبيد الله خبر داد مارا اسرائيل از ابي اسحاق از علاء پسر غراز گفت علاء پرسيدم پسر عمر را (خ - و) حال انكه او در مسجد پيغمبر خدا بود (د - خ - م) از علي و عثمان پس گفت اما علي پس نه سوال كن مرا از و نظر كن ظرف نزديك شدن مكان او از نبي (د - خ - ل - م) نيست در مسجد خانه سوای خانه او و اما عثمان پس تحقيق او گناه كرد گناه بزرگ روى گردانيد روزيكه ملاقات كرد جماعه مسلمانان و كفار پس بخشيد خدا گناه او و بخشيد شما را و گناه كرد درميان شما گناه كمتر اين پس قتل كرديد شما او را *

۱۰۷ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا اسمعيل پسر يعقوب پسر اسمعيل گفت اسمعيل پسر يعقوب حديث كرد مارا [پسر موسى و او محمد پسر موسى پسر ابي ناسر] (ن - ابو موسى و محمد پسر موسى پسر ابي ناسر) گفت موسى حديث كرد مارا پدر من

عن سعيد بن عبيدة قال جاء رجل إلى ابن عمر فسأله عن علي رضي
 فقال لا تسألني عن علي رضي ولكن انظر إلى بيته من بيوت رسول
 الله صلعم قال فأنى ابغضه قال ابغضك الله عز وجل *

۱۰۸ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني هلال
 بن العلاء بن هلال قال حدثنا حسين بن عباس قال حدثنا زهير
 قال حدثنا ابو اسحق قال سأل ابو عبد الرحمن بن خالد (قثم)
 بن العباس رضي عن ابن وريث علي رضي رسول الله صلعم قال انه
 كان اولنا به لحوقا و اشدنا به لزوما * قال (ابو عبد الرحمن خالقه
 زيد بن ابي أنيسة فقال خالد بن قثم *

از عطاء از سعيد پسر عبيدة گفت سعيد آمد مرد طرف پسر عمر پس پرسيد
 اورا از علي (خ . و) پس گفت پسر عمر نه سوال كن مرا از علي
 (خ . و) لكن نظر كن طرف خانه او از خانه های پیغمبر خدا (د .
 خ . ل . م .) گنت مرد پس تحقيق من دشمن ميدارم اورا گفت پسر
 عمر دشمن خواهد داشت ترا خدای غالب و بزرگ *

۱۰۸ — خير داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خير داد مرا
 هلال پسر علاء پسر هلال گفت هلال پسر علاء حديث كرد مارا حسين پسر
 عباس گفت پسر عباس حديث كرد مارا زهير گفت زهير حديث كرد مارا ابو
 اسحاق گفت ابو اسحاق پرسيد ابو عبد الرحمن پسر خالد (قثم) پسر عباس
 را (خ . و) از كجا وارث شد علي رضي پیغمبر خدا را (د . خ . ل . م .)
 گفت خالد تحقيق علي بود اول ما بانحضرت از روي لاحق شدن و محكم
 قرما و سخت تر ما بانحضرت از روي پیروقه شدن * گفت ابو عبد الرحمن
 مخالفت كرد در روايت كردن ابو اسحاق را زيد پسر ابي أنيسة پس گفت
 زيد خالد پسر قثم يعني زيد گفت كه ابو عبد الرحمن از خالد سوال
 كرد نه از پسر خالد *

۱۰۹ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرنا هلال بن العلاء قال حدثنا ابي قال حدثنا عبيد الله عن زيد عن ابي اسحاق عن خالد بن قثم انه قيل له ما لعلي ورث جدك رسول الله صلعم دون جدك و هو عمه قال ان عليا كلب اولنا به لحوثا و اشدنا به لزوتا *

۱۱۰ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني عبدالرحيم المروزي قال انبانا عمرو بن محمد قال انبانا يونس بن ابي اسحاق عن عمير بن حريث عن النعمان بن بشير قال استاذن ابوبكر على النبي صلعم فسمع صوت عايشة عاليا و هي تقول والله قد (ن - لقد) علمت ان عليا احب اليك من ابي فاهوى اليها ابوبكر ليلطمها و قال يا بنت فلانة اراك

۱۰۹ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خير داد مرا هلال پسر علاء گفت هلال حديث کرد مارا پدر من گفت پدر من حديث کرد مارا عبيد الله از زيد از ابي اسحاق از خالد پسر قثم تحقيق شان اينست كه گفته شد خالد را چيست علي را كه وارث شد چه ترا پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م) مولوي چه تو و حال آنكه او يعني عباس رضه عمو المحضرت است گفت خالد تحقيق علي بود اول ما بانحضرت از روي لاهق شدن و محكم تر ما بانحضرت از روي پيوسته شدن .

۱۱۰ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خير داد مرا عبدالرحيم مروزي گفت عبيد الرحيم خبر داد مارا عمر پسر محمد گفت عمر خبر داد مارا يونس پسر ابي اسحاق از عمير پسر حريث از نعمان پسر بشير گفت نعمان طلب اذن امدن كرد ابوبكر بر نبي (د . خ . ل . م) پس شتد آواز عايشه بلند شونده و اين ميگفت قسم خدا است هراينه تحقيق دانستم تحقيق علي دوست تر است طرف تو از پدر من پس قصد كرد طرف

ترنوعین موتک علی (رسول الله صلعم فاسسکه (رسول الله صلعم
و خرج ابوبکر مغضبا فقال رسول الله صلعم يا عايشة كيف رايتني
ابعدنک من الرجل ثم استأذنه ابو بکر بعد ذلك و قد اصطلح
رسول الله صلعم و عايشة فقال ادخلاني فی الصلح كما ادخلته اني
فی الحرب فقال رسول صلعم قد فعلنا *

۱۱۱ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن آدم
بن سليم بن المصيصي قال حدثنا ابي عبيدة عن ابيه عن ابي اسحاق
عن جميع و هو بن عمير قال دخلت مع ابي (ن - س) عايشة
و انا غلام فذكرت لها عليا (ع - ث - ج) ما زلت من رجلا كان احب الى
رسول الله صلعم منه و لا امرأة احب الى رسول الله صلعم من امرأته *

او ابوبکر قاکه طمانچه زند و گفت ای شغفر فلانته می بینم ترا بلند می
کنی آواز خود را بر پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) پس گرفت ابي بکر
صديق را پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) و بیرون رفت ابوبکر
خشمناک پس گفت پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) اي عايشه چگونه
ديدی تو مرا بعيد کردم تا ازان مرد بستر طلب اذن آمدن کرد ابوبکر
بعد اين و حال آنکه نه يق صلح نمود؟ بود پیغمبر خدا (د - خ - ل - م)
و عايشه پس گفت ابوبکر صديق داخل کنيد مرا در ايج چنانکه داخل
کردید شما مرا در حوب پس گفت پیغمبر خدا (د - خ - ل - م)
تحقيق کردیم ترا داخل در صلح يعنی اذن آمدن دادیم در صلح *

۱۱۱ — خبر داد مرا احمد بن شعيب گفت احمد خبر داد مرا
محمد بن آدم بن سليمان مصيصي گفت محمد حديث کرد ابي عبيدة
از پدر خود از ابي اسحاق از جميع و او بن عمير است گفت چنين آدم
مرا (ن - م) خود نزدیک عايشه و حال آنکه من طفل بودم پس
ذکر کردم براي عايشه علي را (د - و) پس گفت عايشه ندیدم مرد
را که بود دوست تو طرف پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) از علي و نه دیدم
زن را دوست تو طرف پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) از زن علي *

۱۱۲ — ابن ابی احمد بن شعيب قال اخبرنا عمرو بن علي
البصري قال حدثني عبد العزيز بن النضر طاب قال حدثنا محمد بن
اسماعيل بن زجاج الزبدي عن ابی اسحاق الشيباني عن جميع بن عمير
قال دخلت مع امي علي عايشة (ع) فسمعتها تسألهن (عن) فساندتهما
من وراء الحجاب من علي (ع) فقلت سألتني عن رجل ما اعلم
احدا كان احب الي (سول الله صلعم منه ولا احب اليه من امرأته *

۱۱۳ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن يحيى
قال حدثنا ابراهيم بن سعد قال حدثنا شاذان عن جعفر الاحمر عن
عبد الله بن عطاء عن ابی بريدة قال جاء رجل الي ابی فسأله اي
الناس احب الي (سول الله صلعم فقال (ن - قال) كان احب الناس
الي (سول الله صلعم من النساء فاطمة و من الرجال علي (ع) *

۱۱۴ — خير داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خير داد مارا
عمرو پسر علي بصري گفت عمرو حديث كن مارا عبد العزيز خطاب
گفت عبد العزيز حديث كرد مارا محمد پسر اسماعيل پسر زجاج
از ابی اسحاق شيباني از جميع پسر عمير گفت آخيم هماء مادر خود نوديك
عايشه (ع) و پس شايه او را نچيزه سوال ميكود مادر من عايشه را از
بيرون پرده از علي (ع) و گفتم عايشه سوال كردي تو مرا از مرد
كه نمي دانم كس را كه بود دوست تر طرف پيغمبر خدا (ع) (د - ع - ل - م)
از و نه دوست تر طرف ابن حضرت از او *

۱۱۵ — خير داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خير داد مارا زكريا
پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا ابراهيم پسر سعد گفت ابراهيم
حديث كرد مارا شاذان از جعفر الاحمر از عبد الله پسر عطاء از ابی بريدة
گفت ابی بريدة آمد مرد طرف پدر من پس پرسيد اين مرد پدر مرا كه
كدام مردم درست تر بود طرف پيغمبر خدا (ع) (د - ع - ل - م) پس گفت
بود درست تر مردم طرف پيغمبر خدا (ع) (د - ع - ل - م) از زنان فاطمه و

قال ابو عبد الرحمن ابن عطاء ليس بالقوي في الحديث *

ذکر منزلة علم رضى من رسول الله صلعم

عند دخوله مساء بيته و سكونه

۱۱۴ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن وهب قال حدثنا محمد بن سلمة قال حدثني ابو عبد الرحيم قال حدثني زيد عن الحرث عن ابي زرعة بن عمرو بن جرير عن عبد الله بن يحيى انه سمع عليا رضى يقول كنت ادخل على نبي الله صلعم كل ليلة فان كان يصلي سجد فدخلت و ان لم يكن يصلي اذن لي فدخلت *

۱۱۵ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن

مردان علي (خ. و) . گفت ابو عبد الرحمن پسر عطا نيست قوي در حديث

ذکر مرتبه علي (خ. و) از پسر جرير خا (ن. خ. ل. و) .

نزدیک داخل شدن علي شب خانه آنحضرت و آمدن علي

۱۱۴ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا محمد

پسر وهب گفت محمد حديث کرد ما را محمد پسر سلمه گفت محمد پسر سلمه حديث کرد مرا ابو عبد الرحيم گفت ابو عبد الرحيم حديث کرد مرا زيد از حرث از ابي زرعه پسر عمرو پسر جرير از عبد الله پسر يحيى تحقيق عبد الله شنيد علي را (خ. و) ميگفت بوم که داخل ميشدم بر پيغمبر خدا (ن. خ. ل. و) هر شب پس اگر بود آن حضرت که نماز مي خواند نبيج مي گفتم پس داخل ميشدم و اگر نبود که نماز ميخواند اذن ميداد مرا پس داخل مي شدم *

۱۱۵ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا زكريا

یحیی قال حدثنا محمد بن عیین و ابو کامل قاتا حدثنا عبد الواحد بن زیاد قال حدثنا عمارة بن القزح عن الحارث عن الحارث العکلی عن ابي زرعة بن عمر بن جریر عن عبد الله بن یحیی قال قال علي رضه کانت لي ساعة من السحر ادخل فيها علی (رسول الله صلعم فان کان في صلاته سبع و کان اذنه لي و ان لم یکن في صلاته اذن لي *

ذکر الاختلاف علی المغيرة فی هذا الحديث

۱۱۶ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن قدامة المصيصي قال حدثنا جریر عن المغيرة عن الحارث عن ابي زرعة بن عمرو قال حدثنا عبد الله بن یحیی عن علي رضه قال کانت

پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد مارا محمد پسر عیین و ابو کامل گفت محمد و ابو کامل حدیث کرد مارا عبد الواحد پسر زیاد گفت عبد الواحد حدیث کرد مارا عمارة پسر قزح پسر حارث از حرب عکلی از ابي زرعة پسر عمر جریر از عبد الله پسر یحیی گفت عبد الله گفت علي (خ- و) بود برای من ساعتی از صبح داخل می شدم در آن ساعت بر پیغمبر خدا (د-خ-ل-م-و) پس اگر می بود در نماز خود سبحان الله میگفت و بود حکم او مرا و اگر نمی بود در نماز خود حکم میداد مرا •

این ذکر اختلاف است بر مغیره در این حدیث

۱۱۷ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا محمد پسر قدامة مصيصي گفت قدامة حدیث کرد مارا جریر از مغیره از حارث از ابي زرعة پسر عمر و گفت ابي زرعة حدیث کرد مارا عبد الله پسر یحیی از علي (خ- و) گفت علي بود مرا از پیغمبر خدا (د-خ-و-ل-م-و) •

لي من رسول الله صلعم ساعة من السحر اتيته فيها و اذا اتيته استاذنت و ان وجدته يصلي سبع و ان وجدته فارغا اذن لي *

۱۱۷ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن

عبيد بن محمد الكوفي قال حدثنا ابن عباس عن المغيرة عن العنبر بن العدي عن ابن يحيى قال قال علي عليه السلام كان اي من رسول الله صلعم مدخلان مدخل بالليل و مدخل بالنهار فكنت اذا دخلت بالليل تنحني * قال ابو عبد الرحمن خالفه شرحبيل بن مدرک في اسناده و رافقه علي قوله تنحني *

۱۱۸ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا القاسم بن زكريا

بن دينار قال حدثنا ابو اسامة قال حدثني شرحبيل يعني بن مدرک الجعفري قال حدثني عبد الله بن يحيى الحضرمي

ل. م.) ساعتی از صبح می آمدم نزد آن حضرت در آن ساعت و وقتی که می آمدم آنحضرت را طلب کردم و اگر می یافتم او را که نماز می بخیزد تسبیح می گفت . اگر می یافتم او را فارغ حکم میداد مرا *

۱۱۷ — خبر داد ما را احمد بن محمد بن شعيب گفت احمد بن محمد بن

عبيد بن محمد کوفي گفت محمد بن عبيد حديث کرد ما را ابن عباس از مغيرة از حوث عدلي از ابن يحيى گفت علي بنو سلام بود مرا از پيشه خدا (د. خ. ل. م.) دو وقت آمدن آمدن در شب و آمدن در روز پس بدم و نتيجه مي آمدم در شب آراز گلو میداد مرا * گفت ابو عبد الرحمن خلاف کرد آن حديث را شرحبيل بن مدرک در اسناد آن حديث موافقت کرد آنرا بر قول علي تنحني *

۱۱۸ — خبر داد ما را احمد بن محمد بن شعيب گفت احمد بن محمد بن

عبيد بن محمد کوفي گفت قاسم بن محمد حديث کرد ما را ابو اسامة گفت ابو اسامة حديث کرد ما را شرحبيل يعني بن مدرک جعفري گفت شرحبيل حديث

عَنْ أَبِيهِ وَ كَانَ صَاحِبَ مِطْهَرَةٍ عَلِيٌّ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ رَضِيَ كَانَتْ لِي
هَنْزَلَةٌ مِنْ (سُورَةِ) اللَّهِ صَلَّعَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنَ الْخَلَائِقِ فَكَانَتْ آتِيَةً
كُلَّ شَهْرٍ فَأَقُولُ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ فَإِنْ كُنْتُمْ أَنْصَرْتُمْ
إِلَى أَهْلِي وَالْأَخْلَاقِ عَلَيْهِ *

۱۱۹ — إِبْنُ أَبِي أَحْمَدَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ
قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْمَعَارِ قَالَ حَدَّثَنَا عَوْفُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ
[هَذَا الْحَبْلِيِّ قَالَ] (ن - هَذَا الْحَبْلِيُّ عَنْ عَلِيٍّ (رَضِيَ) قَالَ
عَلِيٌّ كُنْتُ إِذَا سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّعَ إِبْنُ أَبِي (ن - إِبْنُ أَبِي)
إِذَا سَأَلْتُ إِبْنُ أَبِي *

۱۲۰ — إِبْنُ أَبِي أَحْمَدَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ
الْمُثَنَّى قَالَ حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ (ن - إِبْنُ أَبِي) قَالَ حَدَّثَنِي الْإِمَامُ

کرد مرا عبد الله پسر شعیب حضرمی از پدر خود و بود پدر او صاحب آفتابه
علی یعنی آفتابه بودار علی گفت پدر او گفت علی (خ - و) بود مرا
متریه از پیغمبر خدا (د - خ - ل - م -) نه بود برای کسی از مردم
پس بودم می آمدم نزد آنحضرت هر صبح پس میگفتم السلام علیک ای
نبی خدا پس اگر آواز گلو می داد بر میگشتم طرف خانه خود و اگر نمانج
نمی کزد داخل میشدم برو *

۱۱۹ — خیر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا
محمد پسر بشار گفت محمد حدیث کرد مارا ابومساور گفت ابومساور حدیث
کرد مارا عوف پسر عبد الله پسر عمرو پسر هند حبلی گفت عوف گفت علی
رضه بودم و قتیکه سوال میکردم پیغمبر خدا را (د - خ - ل - م -) میداد مرا
(ن - داده میشدم) و قتیکه خاموش میشدم شروع می کرد مرا *

۱۲۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا محمد
پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد مارا معاویه گفت معاویه حدیث کرد را

ق عمرو بن مرة عن أبي البختری عن علي بن رضه قال كنت اذا
سألت اعطيت و اذا سكنت ابتديت *

۱۲۱ — أخبرنا احمد بن شعيب قال أخبرنا يوهف بن سعيد
قال حدثنا [حجاج عن أبي جریع] (ن- حجاج بن خديج) قال
حدثنا ابو حرب عن أبي الاسود و رجل آخر عن زاذان قال قال
علي بن رضه كنت و الله اذا سألت أعطيت و اذا سكنت ابتديت *

قال ابو عبد الرحمن ابن جریع ام يجمع من أبي حرب *

ذكر ما خلاص به أمير المؤمنين علي بن رضه من صعوده علي
منكمي النبي صلعم ونهوض النبي صلعم به

۱۲۲ — انبانا احمد بن شعيب قال أخبرنا احمد بن حرب

اعش از عمرو پسر مرة از أبي نختری از علي (خ و) گفت علي بودم و قتيكه
سوال ميكردم داده ميشدم و قتيكه سكوت ميكردم ابتدا كرده ميشدم *

۱۲۱ — خير داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خير داد مارا
يوسف پسر سعيد گفت سعيد حديث كرد مارا حجاج از أبي جریع گفت
أبي جریع حديث كرد مارا حرب از أبي اسود و مره ديگر از زاذان گفت
گفت علي (خ و) بودم من قسم خدا و قتيكه سوال ميكردم داده مي
شدم و قتيكه سكوت ميكردم ابتدا كرده ميشدم * گفت ابو عبد الرحمن
پسر جریع نه شنيد اين حديث را از أبي حرب *

آتره ذكر انچه بزمست كه خاص شد بان چيز امير المؤمنين علي
(خ و) از بالا شدن او بر مردو شانه نبي (د خ ل م)
و بخت شدن نهر (د خ ل م)

۱۲۲ — خير داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خير داد مارا احمد

قال حدثنا اسباط عن نعيم بن حكيم المدائني قال حدثنا ابو
 مريم قال قال علي رضي انطلقت مع رسول الله صلعم حتى اتينا
 الكعبة فصعد رسول الله صلعم على منكبى فلهضت به فلما راي
 رسول الله صلعم ضعفي قال لي اجلس فجلست فنزل نبي الله
 صلعم و جلس لي و قال اصعد على منكبى فصعدت على منكبى
 فنهض بي رسول الله صلعم و قال علي عليه السلام فانه (ن - انه)
 ليخيل الي اني لو شئت لزلت افاق السماء فصعدت على
 الكعبة و عليها تمثال من صفر او نحاس فجعلت اعالجه لازله
 بيمين و شمال و قدام (ن - يمين و شمالا و قداما) او من بين
 يديه و من خلفه حتى اذا استمكننت منه (ن - فيه) قال نبي الله
 صلعم اتذفه فقد ذفت به فتكسر كما تكسر (ن - فكسرت كما يكسر)

پسر حرب گفت گفت احمد حديث کرد مارا اسباط از نعيم پسر حنيم مدائني
 گفت نعيم حديث کرد مارا ابو مريم گفت ابو مريم گفت علي (خ . و)
 روان شدم همراه پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) تا اينكه امديم كعبه را
 پس بالا شد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) بر هر دو شانه من پس برداشتم
 او را پس هرگاه ديد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) ضعف من گشت مرا بنشين
 براي من پس نشستم پس فرود آمد نبي الله (د . خ . ل . م) و نشست
 الحضرت و گفت بلند شو بر هر دو شانه من پس صعود كردم بر هر دو شانه
 الحضرت پس برداشت مرا پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) و گفت علي
 (ع . م) پس تحقيق شان اينست كه هراينه خيال كرده شد طرف من
 كه تحقيق من اگر خواهم هراينه برسم بلندي آسمان را پس صعود كردم بر
 كعبه شريفه و بران كعبه صورتهاي بت بودند از مس زرد يا از مس پس
 شروع كردم بتديور اينكه زابل كلم او را راست و چپ و پيش و از پيش او
 و از خلف او تا اينكه و قتيكه استحکام شد ازو گفت نبي الله (د . خ .
 ل . م) سنگ انداز او را پس شكسته كردم او را پس شكسته شد چنانكه
 شكسته می شود شیشه ها پسترفرود آمدم پس روان شدم من و پيغمبر

الْقَوَائِرِ ثُمَّ نَزَلَتْ فَأَنْطَلَقْتِ إِيَّاهُ (رسول الله صلعم نستبقي حتى
تقوارينا بالبيوت خشية ان [نلقني احدا] (ن - يلقانا احد)
من الناس و الله تعالى اعلم *

ذکر ما خص به . م . م . دون الاولين والاخرين من
فاطمة بنت محمد رسول الله صلعم وبضعة [ن - بضم]
منه وسيدة نساء اهل الجنة الا مريم بنت عمران

۱۲۲ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا الجريز بن
حريث قال انبانا الفضل بن موسى عن الحسن بن موسى عن
واقد عن عبد الله بن بريدة عن ابيه قال خطب ابو بكر و عمر
فاطمة عليها السلام فقال رسول الله صلعم انها صغيرة فخطبها على
عليه السلام فزوجها منه *

خدا (د - خ - ل - م) پيشي گرفتيم تا اينكه پوشيده شديم در خانه ها
براي خوف اينكه ملاقات كنيم كسي را (ن - ملاقات كند مارا كسي) از
مردم و خدا تعالى دانا ترست .

اين ذكر انجيز است كه خاص شده بمان چيز هلي (م - م)
مردم اولين و آخرين از فاطمه دختر محمد پيغمبر خدا (د - خ -
ل - م) و پاره گشت است از آنحضرت و مردان زمان
اهل جنة است مگر مريم دختر عمران

۱۲۳ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
جريز پسر حريث گفت جرير خبر داد مارا فضل پسر موسى از حسين پسر
موسى از واند ار عبيد الله بن بريدة از پدر خود گفت پدر او خواستگاري
نكاح كرد ابو بكر و عمر فاطمه را برو سلام پس گفت پيغمبر خدا (د - خ -
ل - م) تحقيق او خرد است پس خواستگاري نكاح كرد او را علي بن
سلام پس نكاح داد آنحضرت فاطمه را با علي .

۱۲۳ — انبثا ابو سعید اسمعيل بن مسعود قال حدثنا حاتم بن وردان (ن- داؤد) قال حدثنا ايوب السجستاني عن ابي بريدة (ن- ابي يزيد المدني) عن اسماء بنت عميس قالت كنت في زفاف فاطمة بنت رسول الله صلعم فلما اصبحت جاء رسول الله صلعم فضرب الباب ففتحت له ام ايمن يقال كان في لسانها لغة فقال ادعي اخي قالت هو اخوك و تنكحه قال نعم يا ام ايمن و سمعن النساء صوت النبي صلعم فتخبيبن قال اخبت فاختبأت انا في ناحية قالت فجاء علي ع . م فدعا له النبي صلعم و نضح عليه بالماء و ثم قال ادعوا لي فاطمة فجاءت عليها السلام و عليها خرقه من الحياء فقال لها قد انكحتك احب

۱۲۴ — خبر داد مارا ابو سعید اسمعيل پسر مسعود گفت حاتم بن وردان (ن- داؤد) گفت حاتم حديث کرد مارا ايوب سجستاني از ابي بريدة (ن- ابي يزيد مدنی) از اسماء دختر عميس گفت اسماء بدم در نکاح فاطمه دختر پيغمبر خدا (د- خ- ل- م) پس هرگاه صبح درديم آمد پيغمبر خدا (د- خ- ل- م) پس زد دروازه را پس شاده کرد براى انحضرت ام ايمن گفته شد بود در زبان ام ايمن شکستگی (در هندی) تو قلہ گویند) پس هر مرد طلب کن برادر مرا گفت ام ايمن او برادر تست و نکاح کرده میدمید او را گفت انحضرت آری ای ام ايمن و شنیدند زنان او از نبي را (د- خ- ل- م) پس پوشیده شدند کت انحضرت پوشیده شو پس پوشیده شدن من در یک طرف گفت ام ايمن پس آمد علي بروسلام پس دعا کرد برای او نبي (د- خ- ل- م) و پاشید بر سينه او آب را پسر گفت طلب کنید نزدیک من فاطمه را پس آمد فاطمه بر او سلام و بر او توب بود از حیا که در هندی گهونگهت نوید پس گفت انحضرت فاطمه زهرا را تحقيق نکاح کرده دادم ترا دوست ترا هل

اهل بيٲتي الي ودعا لها و نضع عليها من الماء فخرج (سول الله صلعم فرآي سوادا فقال من هذا قالت قلت اسماء قال بئس عميس قلت نعم قال كنت في زفات فاطمة بئس (سول الله صلعم تكرمينها قلت نعم قالت فدعالي * قال عبد الرحمن (ابوعبد الرحمن) خالفه سعيد بن ابى عروة (ن - عروبة) فرداه عن ايوب عن عكرمة عن ابن عباس رضه *

۱۲۴ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا محمد بن صدران قال حدثنا سهيل بن خالد العبدى قال حدثنا محمد بن سوار عن سعيد بن ابى عروة (ن - عروبة) عن ابى ايوب السجستاني عن عكرمة عن ابن عباس رضه قال لما زوج (سول الله صلعم فاطمة من علي ع . م كان فيما

بيت خوه را كه طرف من است ودعا فرمود او را و پاشيد بر سينه مبارك او از آب پس بپرون آمد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس ديد همهمي را پس گفت كيست اين گفت ام ايمن گفتم اسماء گفت الحضره دختر عيس گفتم آري گفت الحضره بزدى در نكاح فاطمه دختر پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) بزرگي تو او را كه ام آري گفت اسماء پس دعا فرمود براى من . گفت ابو عيد الرحمن مخالفت كرد او را سعيد پسر ابى عروبة (ن . عروبة) پس روايت كرد او را از ايوب از عكرمة از ابن عباس (د . و) *

۱۲۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا محمد پسر صدران گفت صدران حديث كرد مارا سهيل پسر خالد عبدى گفت سهيل حديث كرد مارا محمد پسر سوار از سعيد پسر ابى عروبة از ابى ايوب سجستاني از عكرمة از پسر عباس (د . و) گفت هر گاه نكاح نرده داد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) فاطمه را از علي برو سلام برد دران چيز كه هديه داد همراه

اهدی سریر مشروط و رسادة من آدم حشوها لیف و قوۃ فقال و جاءوا بیطحاء الرمل فبسطوه فی البیت و قال لعلی هم اذا اتیت بها فلا تقر بها حتی آتیک فجاء رسول الله صلعم فدق الباب فخرجت الیه ام ایمن فقال لنا - ثم اخي قال و کیف یكون اخوک و قد زوجته ابنتک قال فانه اخي قال ثم اقبل علی الباب و رای سوادا فقال من هذا فقالت اسماء بنت عمیس فاقبل علیها فقال لها جئت تکرمین ابنة رسول الله صلعم قال نعم فدعا لها خیرا ثم قال دخل رسول الله صلعم قال و کان الیهود یأخذون (ن - یوحذرون) الرجل من امرأته اذا دخل بها قال فدعی رسول الله صلعم بتور من ماء فتفل فیہ و

فأطعمه زهرا سریر بافته شده و توشک (تکیه) از چرم پوری او ریشه های خرما بود و مشک پس گفت ابن عباس و اورزند مردم سنگ ریزه های ریگ را پس کشاده و پرا گنده کردند او را در خانه و گفت انحضرت برای علی برو سلام و تقیقه آتی تو او را پس نه قریب شوی تو او را تا اینکه آیم فرا پس آمد پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) پس زد دروازه را پس بیرون آمد طرف او ام ایمن پس گفت برای ام ایمن ایا کجاست برادر من گفت ام ایمن و چگونه باشد برادر تو و حال آنکه تحقیق نکاح کرده دادی دختر خود را گفت انحضرت پس تحقیق او برادر من است گفت ابن عباس پس متوجه شد بر دروازه و دید سیاهی را پس گفت کیست این پس گفت ام ایمن اسما دختر عمیس است پس متوجه شد طرف او پس گفت انحضرت اسماء را امدی تو بزرگی کردی تو دختر پیغمبر خدا را (د - خ - ل - م) گفت اسما آری پس دعا فرمود انحضرت برای اسما بهتری را پس گفت ابن عباس دلوی حدیث داخل شد پیغمبر خدا (د - خ - م) گفت ابن عباس بودند یهود بنده میگردند (ن - تنها میگردند) مرد را از زن او و تقیقه داخل شود ان مرد بان زن گفت ابن

عَوْدَ فِيهِ ثُمَّ دَعَى عَلِيًّا فَرَشَ مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ عَلَى وَجْهِهِ وَصَدْرِهِ
وَذِرَاعِيهِ ثُمَّ دَعَى فَاطِمَةَ فَاقْبَلَتْ تَعَثَّرَ فِي ثَوْبِهَا حَيَاءً مِنْ رَمَلِ
اللَّهِ فَلَمَّ فَعَمَلُهَا مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ لَهَا يَا ابْنَتِي، اللَّهُ إِنِّي
مَا أَرَدْتُ أَنْ أَزْجِكَ إِلَّا خَيْرَ أَمَلِي ثُمَّ قَامَ فَخَرَجَ *

۱۲۶ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني عمران بن
بكار عن (ن - بن) راشد قال حدثنا احمد بن خالد قال حدثنا
محمد بن عبد الله بن ابي نعيم عن ابيه ان معوية ذكر علي
بن ابي طالب فقال سعد بن ابي وقاص والله لان يكون [الي
احدي] (ن - لي احد من) خصاله الثالث احب الي من
ان يكون لي ما طلعت عليه الشمس لان يكون لي ما قاله

عباس طلب کرد پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) قدح را از آب پس آب
دهن مبارک خود انداخت درو و آورد بالله خواند درو پس طلبید علی
را پس پاشید ازین آب بر روی او و سینۀ او و هر دو بازوی او پس طلبید
فاطمه را پس رو برو آمد لغزش در رفتار می فرمود در پارچه خود برای
عیا از پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) پس کرد انحضرت با فاطمه زهرا
مثل آن چیز که کرد با علی از پاشیدن آب پستر گفت فاطمه ربه را ای
دختر من قسم خدا است تحقیق من نه ازان کردم اینکه نکاح کرده ده
قرا مگر بهتر اهل بیت خود پستر برخاست پس بیرون رفت *

۱۲۷ — خبر داد ما را احمد پس شعيب گفت خبر داد مرا عمران
پس بكار از راشد گفت راشد حديث کرد ما را احمد پس خالد گفت احمد
حديث کرد ما را محمد پس عبد الله پس ابي نعيم از پدر خود تحقيق
معوية ذکر کرد علي پس ابيطالب را پس گفت سعد پس ابي وقاص قسم
خداست هر اينکه باشد طرف من يکي از خصلتهاي او که سه است
نوسفر است طرف من از اينکه باشد مرا انچيز که طلوع کره براو افتاد

[فی غزوة تبوک] (ن - حین رده من تبوک) اما ترضی ان تگوین منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا ینبی بعدی احب الی من انیکون لی ما طلعت علیه الشمس لا ینکون لی ما قاله یوم خیبر لعطین الرایة رجلا یحب الله ورسوله یفتح الله علی یدیہ کرار لیس بفرار احب الی من انیکون لی ما طلعت علیه الشمس لئن اكون مهرا علی ابنته ولی من الولد منها ما له احب الی من انیکون لی ما طلعت علیه الشمس •

ذکر الاخبار الماثورة بان فاطمة بنت محمد صلعم سیده نساء [اهل الجنة] (ن - هذه الامة) الامیریم بنت عمران ۱۲۷ — انبانا محمد بن بشار قال حدثنا عبد الوهاب قال

هراینه اینکه باشد مرا آنچه که فرمود آنچه را وقت بازگشتن انحضرت از موضع تبوک ایا راضی نمی شوی اینکه باشی از من بمنزلة هارون از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی بعد من دوست تراست طرف من از اینکه باشد مرا آنچه که طلوع کرد برو آفتاب و هراینه اینکه باشد مرا آنچه که فرمود آنچه را روز خیبر هراینه هراینه خواهم داد نیزه را مرد را که دوست دارد خدا و رسول او را و دوست دارد او را خدا و رسول او و فتح خواهد کرد خدا بر هر دو دست او حمله کننده است نیست گریزنده دوست تراست طرف من از اینکه باشد مرا آن چیز که طلوع کرد بر او آفتاب و هراینه اینکه باشم داماد او بر دختر او و مرا باشد پسر از آن دختر آنچه که برای علی است دوست تراست طرف من از اینکه باشد مرا آنچه که طلوع کرد برو آفتاب •

اینکه خبر می ماثوره است باینکه فاطمه دختر محمد صلعم سردار زمان [اهل جنت] (ن - این امت) است گاه بر محمد دختر عمران ۱۲۷ — خبر داد مارا محمد پسر بشار گفت محمد حدیث کرد مارا

حدثنا محمد بن عمرو عن ابی سلمة عن عایشة رض قالت مرض رسول الله صلعم فجاءت فاطمة فأكبت علی رسول الله صلعم فعارها فبكت ثم اکبت علیه فسارها فضحكت فلما توفي النبی صلعم سألتها فقالت لما اکبت علیه اولا اخبرنی انه سيمیت من رجعه فبکیت ثم اکبت علیه اخری فاخبرنی انی اسرع به لحرقا وانی سيدة نساء اهل الجنة الا مريم بنت عمران فرفعت رأسی فضحکت *

۱۲۸ — اخبرنا هلال بن بشر قال حدثنا محمد بن خلف قال اخبرني موسى بن يعقوب قال حدثني هاشم بن هاشم عن عبد الله بن وهب ان ام سلمة رض اخبرته ان رسول الله صلعم

عبد الوهاب گفت عبد الوهاب حدیث کرد مرا محمد پسر عمر از ابی سلمه از عایشه رض بیمار شد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس آمد فاطمه پس سرنگون کرد بر پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) سرگوشی کرد انحضرت فاطمه را پس گریست فاطمه رض پس سرنگون کرد بر انحضرت پس سرگوشی کرد انحضرت فاطمه زهرا را پس خنده کرد فاطمه پس هرگاه وفات یافت انحضرت (د . خ . ل . م) سوال کردم فاطمه را پس گفت هرگاه که سرنگون کردم بر او دفعه خبر داد مرا درینکه شتابست وفات خواهد یافت ان حضرت از درد خود پس گریه کردم پسر سرنگون شدم بران حضرت دفعه دیگر پس خبر داد مرا که تحقیق من شتابم را بالحضرت از روی لاحق شد و تحقیق من سردار زنان اهل جنت ام مگر مریم دختر عمران پس بلند کردم سر خود را پس خندیدم *

۱۲۸ — خبر داد مرا هلال پسر بشر گفت هلال حدیث کرد مرا محمد پسر خلف گفت محمد خبر داد مرا موسی پسر یعقوب گفت یعقوب حدیث کرد مرا هاشم پسر هاشم از عبد الله پسر وهب تحقیق ام سلمه (د . خ . و) فخر داه ابن راهی را که تحقیق پیغمبر خدا (د . خ . م) طلبید فاطمه

دعی فاطمة فذاجاها فیکت ثم جذبها فضحکت فقالت ام سلمة فلما قونی رسول الله صلعم - ألتها عن بکایها وضحکها فقالت اخبرني رسول الله صلعم ان يموت فبکیت ثم اخبرني انی سيدة نساء اهل الجنة بعد مریم بنت عمران فضحکت *

۱۲۹ — حدثنا [اسحاق بن ابراهیم] (ن - اسحاق بن ابراهیم بن مخلد بن راهویة) قال انبانا جریر عن [یزید] (ن - یزید بن ابی زیاد) عن عبد الرحمن بن ابی نعیم عن ابی سعید (ر - قال رسول الله صلعم الحسن و الجسین سیدا شباب اهل الجنة و فاطمة سيدة نساء اهل الجنة الا ما كان من فضل مریم بنت عمران) *

۱۳۰ — [انبانا منصور الطوسی قال حدثنا ابوبکر الزیری]

را پی سرگوشی کرد اورا پی گریست او پی کشید انحضرت فاطمه را پی خندید پی گفت ام سلمه پی هرگاه که وفات یافت پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) سوال کردم اورا از گریستن او و خندیدن او پی گفت حضرت فاطمه خبر داد مرا پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) اینکه وفات خواهد یافت پی گریه کردم پسر خبر داد مرا که تحقیق من سردار زنان اهل جنت ام بعد مریم دختر عمران پی خندیدم *

۱۴۱ — خبر داد مارا اسحاق پسر ابراهیم گفت اسحاق خبر داد مارا جریر از یزید از عبد الرحمن پسر ابی نعیم از ابی سعید (د - خ - و) گفت ابو سعید گفت پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) حسن و حسین هر دو سردار جردانان اهل جنت اند و فاطمه سردار زنان اهل جنت مگر آن چیز که است از فضل مریم دختر عمران *

۱۴۰ — خبر داد مارا منصور طوسی گفت منصور حدیث کرد مارا

(بن -) اخبرنا محمد بن منصور الطوسي قال حدثنا الزهري
 عن (محمد بن عبد الله قال اخبرني ابو جعفر و اسمه محمد
 بن مردان قال حدثنا ابو حازم عن ابی هريرة رضى قال ابطلنا علينا
 رسول الله صلعم يوما صدر النهار فلما كان العشاء قال له قايلا يا
 رسول الله قد شق علينا [لم ترك] (بن -) تركتنا اليوم) قال ان
 ملكا من السماء لم يكن رأيي فاستاذن الله تبارك و تعالى في
 زيارتي فاخبرني و بشرني ان فاطمة ابنتي سيدة نساء امتي و
 ان حسنا و حسين سيدا شباب اهل الجنة *

۱۳۱ — انبانا احمد بن عثمان (بن - سليمان) قال حدثنا
 الفضل بن زكريا قال حدثنا زكريا عن فراس عن الشعبي عن
 مسروق عن عائشة رضى قالت اقبلت فاطمة كان مشيتها مشية

ابو بكر زبيري محمد پسر عبد الله گفت مرا جعفر و نام او محمد پسر
 مروان است گفت جعفر حديث کرد مارا ابو حازم از ابی هريرة (خ - و)
 گفت ابو هريرة درنگ فرمود بر ما پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) یک
 روز را صبح روز را پس هرگاه که شد وقت شب گفت انحضرت را
 گویند ما ای پیغمبر خدا تحقیق دشوار و شاق شد بر ما چرا ترک فرمود
 تشریف آوردن وقت صبح را گفت انحضرت تحقیق قرشقه اراسمان نبود که
 دیده بود مرا پس طلب اذن کرد خدای بزرگ و بلند ترا از زیارت من
 پس خبر داد مرا و بشارت داد مرا که تحقیق فاطمه دختر من مردار زنان
 امت من است و تحقیق حسن و حسین مرد و مردار جوانان اهل جنت اند
 ۱۳۲ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان (بن - سليمان) گفت احمد
 حديث کرد مارا فضل پسر زكريا گفت فضل حديث کرد مارا زكريا از
 فراس از شعبي از مسروق از عائشة (خ - و) گفت عائشة روبرو آمد
 حضرت فاطمه بود رفار او افتار پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) پس فرمود

رسول الله صلعم فقال مرحبا يا بنتي ثم اجلسها عن يمينه او عن
شماله ثم اسر اليها حديثا فبككت فقلت لها ! استضحك رسول الله
صلعم بحديثه و تبكين ثم انه اسر اليها حديثا فضحكت فقلت ما
رايت مثل اليوم فرحا اقرب من حزن و سألتها عما قال فقالت
ما كنت لافشي سر رسول الله صلعم حتى اذا قبض سألتها
فقال ان اسر الي او لا فقال ان جبرئيل كان يعارضني بالقرآن
كل سنة مرة و انه قد عارضني به العام مرتين و ما اراني الا
و قد حضر اجلي و انك اول اهل بيتي لحاقا بي و غم السلف
انا لك قالت فبكيت لذلك ثم قال اما ترضي ان تكون سيدة
نساء هذه الامة او نساء المومنين قالت فضحكت *

آنحضرت حوشي باد ترا اي دختر من پس نشانيد اورا از طرف راست خود
يا از طرف چپ خود پستوسر گرشي كرد طرف او پس گريست پس گفتم
اورا خنديد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) بحديث خود و گريه ميكني تو
پس تحقيق آنحضرت سرگوشي كرد طرف او حديث را پس خنديد پس
گفتم اورا نه ديدم مثل امروز خوشي نژديك تو از ناخوشي و غم و پرسيدم
اورا از انچه كه فرمود آنحضرت پس گفت نه هضم كه ناشي و ظاهر كنم
راز پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م) نا اينكه وقتيكه قيصي كرده شد آنحضرت
يعني انتقال فرمود سوال كردم حضرت فاطمه واپس گفت فاطمه زهرا
تحقيق سرگوشي كرد طرف من اول دفعه پس گفت تحقيق جبرئيل بود كه
پيش مي آمد مرا به قرآن هر سال يك دفعه و تحقيق او تحقيق پيش
آمد مرا به قرآن اسال دو دفعه و نه نمود مرا مگر حالانكه تحقيق حاضر
شد موت من و تحقيق تو اول اهل بيت مني از روی لاحق شدن بمن
و بهترين پيشرو هضم براي تو گفت حضرت فاطمه پس گريستم براي اين
پس گفت آنحضرت ايا راضي نمي شوي اينكه باشي سردار زنان اين آمة
يا زنان مومنان گفت حضرت فاطمه پس خنديدم .

۱۳۲ — البابا محمد بن معمر البحرانی قال حدثنا ابو داود قال حدثنا ابو عوانة عن فراس عن الشعبي عن مسروق قال اخبرني عايشة رضى قالت كنا عند رسول الله صلعم جميعا ما يغادر منا واحدة فجاءت فاطمة تمشي ولا والله ان تخطي مشيتها من مشية رسول الله صلعم حتى انتهت اليه فقال لها مرحبا يا بنتي فاقعدها عن يمينه او عن يساره ثم سارها بشيخ فبكمت بكاء شديدا ثم سارها بشيخ فضحكك فلما قام رسول الله صلعم قلت لها ما خصك رسول الله صلعم من بيننا بالسراد وانت تبكين اخبريني ما قال لك قالت ما كنت لافشي رسول الله صلعم بصره فلما توفي قلت لها اسالك بالذي لي عليك من

۱۳۲ — خبر داد مارا محمد پسر معمر بحرانی گفت محمد حديث کرد مارا ابو داود و گفت ابو داود حديث کرد مارا ابو عوانه از فراس از شعبي از مسروق گفت مسروق خبر داد مرا عايشه (خ. و) گفت بوديم نژديک پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) تمام نه مانده بود از ما کسي پس آمد فاطمه زهرا و رفتار مي فرمود و قسم خدا است اينکه مشايه برد رفتار حضرت فاطمه از رفتار پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) تا اينکه رسيد فاطمه زهراء طرف الحضرت پس گفت آن حضرت اورا خوشي باد ترا اي دختر من پس نشانيد اورا از طرف راست او يا از طرف چپ او يستر سرگوشي فرمود اورا بچيزي پس گريه کرد گريه سخت پس سرگوشي فرمود بچيزي پس خنديد پس هرگاه که ايستاده شد پيغمبر خدا (د. خ. م) گفتم اورا چه چيز خاص کرد ترا پيغمبر خدا (د. خ. م) از درميان ما به سرگوشي کردن و نو گريه مي کردني خبرده مرا چه خبر فرمود ترا گفت فاطمه زهراء نه هضم اينکه هراينکه ظاهر کنم پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) به راز او پس هرگاه وفات يافت آنحضرت گفتم حضرت فاطمه را سوال ميکنم ترا بانچيز که مرا بر تو است از حق ان

انحق ما سارك به رسول الله صلعم فقاليت اما الان فنعم سارني
 المرة الاولى فقال ان جبرئيل كان يعارضني بالقران في كل عام
 مرة وانه عارضني به العام مرتين ولا ارى الا اجل (ن - الاجل الا)
 قد اقترب فاتقني الله تعالى و اصبري فبكيت ثم قال لي يا فاطمة
 اما ترضين ان تكون (ن - انك تكوني) سيدة نساء هذه الامة
 و سيدة نساء العالمين فضحكت *

ذكر الاخبار الماثورة بان فاطمة بضعة من رسول الله صلعم

۱۳۳ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا ابن قتيبة بن
 سعيد قال حدثنا الليث عن ابني مليكة عن المسور بن مخرمة
 قال سمعت رسول الله صلعم و هو على المنبر يقول ان بني

چيز را كه سرگوشي فرمود ترا يان چيز پيغمبر خدا (د . خ . م) پس
 گفت فاطمه رض اما اين وقت پس آي ميگويم ترا كه سرگوشي فرمود مرا
 دفعه اول پس گفت تحقيق جبرئيل بود كه پيش مي آمد مرا به قران
 در هر سال يك دفعه و تحقيق جبرئيل پيش آمد مرا به قران امسال
 دو دفعه و نمي بينم مگر مرگ تحقيق قريب شد پس پرهيز كن خدا تعالى
 را و صبر كن پس گريه كردم پستر گفت مرا اي فاطمه ايا راضي نمي شوي
 اينكه باشي سرور زنان اين امت يا سردار زنان تمام عالم پس خنديدم *

اين ذكر خبر هاي نقل شده است باین كه تحقيق
 فاطمه پاره گوشت است از پيغمبر خدا (د . خ . م)

۱۳۴ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
 پسر قتيبة پسر سعيد گفت ابن قتيبة حديث كود مارا ليث از ابني مليكة
 از مسور پسر مخرمة گفت مسور شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . م) و حال
 آنكه انحضرت بر مظهر بود ميگفت تحقيق پدران ما هم پدر مغيرة طاعية

هاشم بن المغيرة استاذنوني ان ينكحوا ابنتهم عن علي بن ابي طالب رض فلا آذن ثم لا آذن الا (اي ان يزيد ابن ابي طالب ان يفارق (ن - يطلق) ابنتي و ان ينكح ابنتهم قال (ن - فانما) هي بضعة مني يربيني ما رابها و يؤذيني ما اذها و من آذني (رسول الله فقد حبط عمله *

ذكر اختلاف الناقليين لهذا الخبر

۱۳۳ — ابن ابی احمد بن عثمان (ن - سليمان) قال حدثنا يحيى بن آدم قال حدثنا بشر بن السري قال حدثنا الليث بن سعيد قال حدثنا ابن ابي مليكة قال سمعت المصور بن مخزومة رض يقول سمعت (رسول الله صلعم بمكة يخطب ثم قال ان بني هاشم استاذنولي ان ينكحوا بنتهم عليا و اني لا آذن

اذن کرد مرا اینکه نکاح کنند دختر خود را از علي پسر ابي طالب (خ. و) پس نه اذن دهنده ام پسر نه اذن دهنده ام مگر دیده اوشان اینکه اراده کند پسر ابیطالب اینکه جدا کند دختر مرا و اینکه نکاح کند دختر ایشان را گفت آنحضرت این پاره گوشت است از من پرورش میکند مرا آنکس که پرورش کرد او را و اذیت می دهد مرا آنکس که اذیت داد او را و آنکس که اذیت داد پیغمبر خدا را پس تحقیق بجلد شد عمل او.

از ذکر اختلاف نقل کنندگان اسنعت برای ابن خبیر

۱۳۴ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان گفت عثمان حدیث کرد مارا یحیی پسر آدم گفت یحیی حدیث کرد مارا بشر پسر سري گفت بشر حدیث کرد مارا لیث پسر - عید گفت حدیث کرد مارا پسر ابي مليكة گفت شایدم مسور پسر مخزومه را (خ. و) میگفت شنیدم پیغمبر خدا را (د. خ. ل. م) در مکه خطبه میخواند پس گفت تحقیق بني هاشم طلب اذن کردند مرا اینکه نکاح کنند دختر خود را علي را و تحقیق من

ثم لا آذن الا ان يرود ابن ابي طالب ان يفارق ابنتي و ان ينكم
ابنتهم ثم قال ان فاطمة بضعة او قال بضعة مني يوذني ما
اذاها و يرييني ما راها و ما كان له (ن - لابن ابي طالب)
ان يجمع بين بنت عدو الله و بين بنت رسول الله *

۱۳۵ — انبانا احمد بن شعيب قال حدثنا الحرث بن
مسكين قراءة عليه و انا اسمع عن سفيان عن عمرو عن ابن ابي
ملیكة عن المسور بن مخرمة ان النبي صلعم قال ان فاطمة بضعة
مني من اغضبها اعضبني *

۱۳۶ — انبانا محمد بن خالد قال حدثنا بشر بن شعيب عن ابيه
عن الزهري قال اخبرني علي بن الحسين (رض) ان المسور بن مخرمة
(رض) اخبره ان رسول الله صلعم قال ان فاطمة بضعة او بضعة مني *
دهندهم پسر نه اذن دهندهام مگر اینکه اراده کند پسر ابطالب اینکه جدا
کند دختر مرا و اینکه نکاح کند دختر ایشان را پسر گفت تحقیق فاطمه
پاره گوشت است یا فرمود پاره گوشت است از من اذیت میدهد مرا
آنکس که اذیت داد فاطمه را و می پرورد مرا چیزیکه میپرورد او را و نیست
برای علی اینکه جمع کند در میان دختر دشمن خدا و دختر پیغمبر خدا *
۱۳۷ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد حديث کرد مارا
خرث پسر مسكين از روی خواندن آن حديث براو و من می شنیدم از
ابو سفيان از عمرو از پسر ابي مليكة از مسور پسر مخرمة تحقیق نمي
(د . خ . ل . ن) گفت تحقیق فاطمه پاره گوشت است از من آنکس
که غصه کرد او را غصه کرد مرا *

۱۳۸ — خبر داد مارا محمد پسر خالد گفت محمد حديث کرد مارا
بشر پسر شعيب از پدر خود از زهري گفت زهري خبر داد مرا علي پسر
حسين (د . خ . و) هر دو تحقیق مسور پسر مخرمة (د . خ . و) خبر داد
او را تحقیق پیغمبر خدا (د . خ . ل . ن . هـ) گفت تحقیق فاطمه پاره
گوشت است یا پاره گوشت است از من *

۱۳۷ — اخبرني عند الله بن سعد بن ابراهيم بن سعد قال
 حدثنا عمي قال حدثنا ابي عن الوليد بن كثير عن محمد بن عمرو
 بن حنبل (ن - طلحة) انه حدثه ان ابن شهاب حدثه ان علي بن
 الحسين حدثه ان المصور بن مخزومه قال سمعت رسول الله صلعم
 يخطب على منبره هذا واذا يومئذ محتلم فقال ان فاطمة بضعة مني *
 ذكر ماخض به علي بن ابي طالب (ك ٥) من
 الحسن والحسين ابني رسول الله صلعم وريحانية
 من الدنيا وسيدى شباب اهل الجنة الا عيسى
 بن مريم ويحيى بن زكريا عليهما السلام

۱۳۸ — انبانا احمد بن بكار الخزاعي (ن - الحراني) قال

۱۳۷ — خير زاد مرا عبد الله بن سعد بن ابراهيم بن سعد گفت
 عید الله حدیث کرد مارا عم من گفت عم من حدیث کرد مارا پدر من
 از ولید بن کثیر از محمد بن عمرو بن حنبل که تحقیق محمد حدیث
 کرد ولید را که تحقیق ابن شهاب حدیث کرد محمد را که تحقیق علی بن
 حسین حدیث کرد او را تحقیق مصور بن مخزومه گفت شنیدم پیغمبر خدا
 را (د ٥ - ل ٥) خطبه میخواند بر منبر خود که این است و من آن
 وقت بالغ بودم پس فرمود انحضرت تحقیق فاطمه پاره گوشت است از من *

امین ذکر آن چیز است که خاص شد بان چیز علی بن
 ابی طالب بزرگ کند خدا ذات او را از حسن و حسین
 هر دو پسران پیغمبر خدا (د ٥ - ل ٥) و هر دو ریحان
 او از دنیا هر دو سردار جوانان اهل جنة مگر عیسی بن
 مریم و یحیی بن زکریا بر او شان سلام

۱۳۸ — خیر زاد ما را احمد بن بکار خزاعی گفت حدیث کرد مارا

حدثنا محمد بن سلمة عن ابن اسحاق عن يزيد بن عبد الله بن قسيط عن محمد بن أسامة بن زيد عن أبيه قال قال رسول الله صلعم اما انت يا علي فختني و ابو ولدي و انت مني و انا منك *

ذكر قول النبي صلعم الحسن والحسين ابناي

۱۳۹ — اخبرني القاسم بن زكريا بن دينار قال حدثنا خالد

بن مخلد قال حدثني موسى هو بن يعقوب الزمعي عن عبد الله بن ابي بكر بن زيد بن المهاجر قال اخبرني مسلم بن ابي سهل النبال قال اخبرني جرير عن أسامة بن زيد بن حارثة قال طرقت رسول الله صلعم ليلة لبعض الحاجة فخرج و هو مشتمل علي شيخي لا ادري ما هو فلما فرغت من حاجتي قلت ما هذا الذي انت مشتمل عليه فكشف فاذا الحسن والحسين علي وركيه فقال

محمد پسر صلمه از ابن اسحاق از يزيد پسر عبدالله پسر قسيط از محمد پسر أسامة پسر زيد از پدر خود گفت پدر او گفت پیغمبر خدا (د. خ. ل. -) اما تو ای علی پس داماد منی و پدر پسر منی و تو از منست و من از توام.

این ذکر فرودن نبی است (د. خ. -) حسن و حسین

بر دو پسران من اند

۱۳۹ — خبر داد مرا قاسم پسر زکریا پسر دینار گفت قاسم حدیث

کرد مرا خالد پسر مخلد گفت خالد حدیث کرد مرا موسی او پسر یعقوب زمعیست از عبد الله پسر ابي بكر پسر زيد پسر مهاجر گفت عبد الله خبر داد مرا مسلم پسر ابي سهل نبال گفت مسلم خبر داد مرا جریر از أسامة پسر زيد پسر حارثة گفت أسامة آمدن نزدیک پیغمبر خدا (د. خ. ل. -) شب را برای بعضی حاجت پس بیرون آمد و او شامل کرده شده است بر چیزی نمی پنداشتم که چه چیز است او پس هرگاه که فارغ شدم از حاجت خود گفتم چیست این چنین که تو شامل کرده شده

هَذَا ابْنَايَ وَابْنَا ابْنَتِي اللَّهُمَّ انْكَ تَعْلَمُ إِنِّي أَحْبَبُهُمَا فَاحْبِبْهُمَا إِلَّاهُ *

ذکر اخبار الماثورة فی ان الحسن و الحسین

سید ا شباب اهل الجنة

۱۴۰ — انبانا عمرو بن منصور قال حدثنا ابو نعیم قال

حدثنا یزید بن مروان عن عبد الرحمن بن ابی نعیم عن ابی

سعید الخدری رض قال قال رسول الله صلعم الحسن و الحسین

سیدا شباب اهل الجنة *

۱۴۱ — اخبرنا احمد بن حنبل قال حدثنا ابن فضیل عن یزید

عن عبد الرحمن عن ابی نعیم عن ابی سعید الخدری عن النبی صلعم

قال ان حسنا و حسینا سیدا شباب اهل الجنة ما استثنی من ذلك *

است بر او چیز پی کشاد آن حضرت پی ناگاه حسن و حسین بر هر دو

شانه انحضرت بودند پی گفت انحضرت این هر دو پسران من اند و

پسران دختر من اند ای بار خدایا تحقیق تو میدانم تحقیق من دوست

میدارم آن هر دو را پی دوست دارم هر دو را خدا *

این ذکر خبر های ثقیل کرده شده است درینکه تحقیق

حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل بهشت اند

۱۴۰ — خبر داد مارا عمرو پسر منصور گفت عمرو حدیث کرد مارا

ابو نعیم گفت ابو نعیم حدیث کرد مارا یزید پسر مروان از عبد الرحمن

پسر ابی نعیم از ابی سعید خدری (خ . و) گفت ابو سعید گفت پیغمبر

خدا (د . خ . م) حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل بهشت اند *

۱۴۱ — خبر داد مارا احمد پسر حرب گفت احمد حدیث کرد مارا

پسر فضیل از یزید از عبد الرحمن از ابی نعیم از ابی سعید خدری از ابی

(د . خ . ل . م) گفت انحضرت تحقیق حسن و حسین هر دو سردار

جوانان اهل بهشت اند نه خارج کرد ازین حکم کسی را *

۱۴۱ — اخبرنا يعقوب بن ابراهيم و محمد بن آدم عن مروان عن الحكم بن عبد الرحمن و هو ابن نعيم عن ابيه عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلعم الحسن و الحسين سيدا شباب اهل الجنة الا ابني الخالة عيسى و يحيى بن زكريا •

ذكر قول النبي صلعم الحسن و الحسين ريحانتي من هذه الامة

۱۴۲ — انبانا محمد بن عبد الاعلى الصنعاني قال حدثنا خالد عن اشعث عن الحسين عن بعض اصحاب (رسول الله صلعم يعني انس بن مالك ر) قال دخلت اربعة دخلت طي رسول الله صلعم و الحسن و الحسين ينقلبان طي بطنه قال ويقول هما ريحانتي من هذه الامة •

۱۴۳ — خبر داد مارا يعقوب پسر ابراهيم و محمد پسر آدم از مروان از حكم پسر عبد الرحمن و او پسر نعيم است از پدر خود از ابي سعيد خدري گفت ابو سعيد گفت پيغمبر خدا (د. خ. ل. ه) حسن و حسين هر دو سردار جوان هاي اهل بهشت اند مگر هر دو پسران خاله عيسى و يحيى پسر زكريا •

این ذکر فرمودن نبی است (د. خ. ل. ه) حسن و حسین هر دو ريحان من اند ازین امه

۱۴۴ — خبر داد مارا محمد پسر عبد الاعلي صنعاني گفت محمد حديث كود مارا خالد از اشعث از حسين عن بعض صحبت دارنده هاي پيغمبر خدا (د. خ. ل. ه) يعني انس پسر مالك (د. خ. و) گفت داخل شدم يا بما اوقات داخل شدم بر پيغمبر خدا (د. خ. ه) و حال آنكه حسن و حسين منقلب مي شدند بر شكم مبارك آنحضرت گفت انس و مي فرمود آنحضرت آن هر دو ريحان من اند ازین امه •

۱۴۴ — انبانا ابراهيم بن يعقوب الجرجاني قال حدثنا وهب بن جرير ان اباہ [معوية] (ن - حدیث) قال سمعت محمد بن الحسن بن عبدالله بن ابي يعقوب عن ابي نعیم قال كنت عند ابن عمر فأتاه رجل يسأله عن دم البعوض يكون في ثوبه و يصلي فيه فقال ابن عمر ممن انت قال من اهل العراق قال من يعذرني من هذا يسألني عن دم البعوض و قد قتلوا ابن رسول الله صلعم و قد سمعت رسول الله صلعم يقول الحسن و الحسين هما ريحانتی من الدنيا *

ذکر قول النبی صلعم لعلی (ک . ه) انت اعز علی من فاطمة و فاطمة احب الی منک
۱۴۵ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا ابن ابي

۱۴۴ — خبر داد مارا ابراهيم پسر يعقوب جرجاني گفت ابراهيم حديث کرد مارا وهب پسر جرير تحقيق پدر او معوية حديث کرد اورا گفت پدر او شنيدم محمد پسر حسن پسر عبد الله پسر ابي يعقوب از ابي نعیم گفت ابي نعیم بودم نزدیک پسر عمر پس آمد اورا مرد سوال ميکړه اورا از خون پشه بود در پارچه او و نماز ميخواند در آن پارچه پي گفت پسر عمر از کدام کس است تو گفت از اهل عراق ام گفت انکس که عذر ميدهد مرا ازین سوال ميکند مرا از خون پشه و تحقيق قتل کردند پسر پيغمبر خدا را (د . خ . ل . -) و تحقيق شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . -) ميگفت حسن و حسين آن هر دو ريحان من اند از دنيا *

این ذکر فرمودن نبی است (د . خ . ل . -) برای علی
(ب . ز) تو عزیز تر است بر من از فاطمه و فاطمه دوست
تر است طرف من از تو

۱۴۵ — خبر داد مرا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث کرد مارا

عمر قال حدثنا سفیان عن ابن ابی نجیح عن ابيه عن رجل قال سمعت علياً رضي الله عنه المنيبر بالكوفة يقول خطبت الى رسول الله صلعم فاطمة عاينها السلام فزوجني فقامت يا رسول الله صلعم اذا احببت اليك ام هي فقال هي احب الي منك وانت اعز الي منها *

ذكر قول النبي صلعم لعلي (ك. هـ) ما سألت لنفسى شيئاً الا وقد سألت لك

۱۴۹ — ابنان عبد الاعلى بن واصل بن عبد الاعلى قال حدثنا علي بن ثابت قال حدثنا منصور بن ابي اسود عن يزيد بن ابي زياد عن سليمان بن ابي عبد الله بن الحرب عن جده عن عبي بن عبي قال مررت فعادني رسول الله صلعم فدخل علي

پسر ابي عمر گفت پسر ابي عمر حديث کرد مارا سفیان از ابن ابی نجیح از پدر خود از مردی گفت آن مرد شقیدم علي را (خ. و) بر منبر در کوفه می گفت خطاب کردم طرف پیغمبر خدا (د. خ. ل. هـ) فاطمه را پس نکاح کرده داد آنحضرت مرا پس گفتم ای پیغمبر خدا (د. خ. هـ) من دوست تو ام طرف تو یا این پس گفت این دوست تراست طرف من از تو و تو عزیز است طرف من از آن •

این ذکر فرمودن نبی است (د. خ. ل. هـ) برای علی نه سوال کردم برای ذات خود چیزی را مگر حال آنکه تحقیق سوال کردم برای تو

۱۴۹ — خبر داده مارا عبد الاعلى پسر واصل پسر عبد الاعلى گفت عبد الاعلى حديث کرد مارا علي پسر ثابت گفت علي حديث کرد مارا منصور پسر ابي اسود از يزيد پسر ابو زياد از سليمان پسر ابي عبد الله پسر حرب از جده خود از علي (خ. و) گفت مريض شدم پس عیادت کرد مرا پیغمبر خدا (د. خ. هـ) پس داخل شد بر من و من دراز بودم پس تکیه فرموده

و انا مضطجع فانكی الی، جنبی ثم سجانی بثوبه فلما رأني قد هدیت قام الی المسجد یضلی فلما قضی صلوته جاء فرفع الثوب عني و قال قم یا علي [فقد برأت فقامت کان] (ن - ه - فقامت و قد برأت کانما) لم اشتک شیاً قبل ذلک فقال ما سألت (بی شیاً فی ضلّاتی الا اعطانی و ما سألت لنفسی شیاً الا قد سألتک لک * قال عبد الرحمن خالفه جعفر الاحمر فقال عن یزید بن ابی زیاد عن عبد الله بن الحارث عن علي *

۱۴۷ — اخبرنا القاسم بن زکریا بن دینار قال قال لي علي رضه قال رجعت وجعا شديدا فاتيت النبي صلعم فانامني في مكانه و قام یصلي و القی علي طرف ثوبه ثم قال قم یا علي فقد برئت لا باس عليك و ما دعوت الله لنفسی شیاً الا دعوت

طرف یهودی من پستر پوشید مرا به پارچه خود پس هرگاه دید مرا تحقیق راحت یافتم ایستاده شد طرف مسجد نماز می خواند پس هرگاه ادا کرد نماز خود را آمد پس برداشت پارچه را از من و گفت برخیز ای علي پس تحقیق تندرست شدم پس بر خاتم گویا که هیچ بیمار نبودم پیش ازین پس گفت انحضرت نه سوال کردم پروردگار خود را چیزی را مگر داد مرا و که سوال کردم برای ذات خود چیزی را مگر تحقیق سوال کردم آنچه را برای تو • گفت ابو عید الرحمن مخالفت کرد او را جعفر احمر پس گفت جعفر از یزید پسر ابی زیاد از عبد الله پسر حرب از علي • ۱۴۷ — خبر داد ما را قاسم پسر زکریا پسر دینار گفت مرا علي (د - خ - و)

گفت دردمند شدم درد سخت را پس آمدم نبی را (د - خ - و) پس خوابانید مرا در مکان من و ایستاده شد نماز میخواند و انداخت بر من طرف پارچه خود را پستر گفت برخیز ای علي پس تحقیق تندرست شدم نه خوف است بر تو و نه دعا کردم برای ذات خود چیزی را مگر دعا کردم برای توبه مثل این دعا و نه دعا کردم چیزی را مگر تحقیق قبول و اجابت

لک بمثلہ و ما دعوت شیاً الا قد استجیبت لی ار قال اعطیت
الا انه قیل لی لانی بعدک *

ذکر ما خص به النبی صلعم لعلی (ک. ه)

۱۴۸ — انبایا احمد بن حرب قال حدثنا [قاسم] (ن -
ابن قاسم) و هو ابن یزید قال حدثنا لی سفیان عن ابی اسحاق
عن ناجیه بن کعب الاسدی عن عی علی رض انه اتی (سول الله
صلعم قال ان عمک الشیخ الضال قد مات فمن تواریه قال اذهب
فوارى ابابک و لا تعدثن حدیثا حتی تاتیانی قال ففعلت ثم
اتیته و مررتی ان اغتسل و دعا لی بدعوات ما یسررنی ما عای
وجه الارض بشیئی منهن *

۱۴۹ — انبایا محمد بن المثنی عن ابی داؤد قال اخبرتی

کرده شدم برای خود یا گفت انحضرت داده شدم مگر تحقیق شان
اینست که گفته شد مرا نه نبی ست پس تو *

این ذکر انجیز است که خاص کرد با انجیز نبی علی را از دعا

۱۴۸ — خبر داد مارا احمد پسر حرب گفت احمد حدیث کرد مارا
قاسم و او پسر یزید است گفت قاسم حدیث کرد مرا سفیان از ابی
اسحاق از ناجیه پسر کعب اسدی از علی (خ. و) تحقیق شان اینست
که آمد پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) گفت علی تحقیق عم تو پدر
گمراه تحقیق مرد پس کدام کسی پوشد او را گفت انحضرت برو پس بدوش
پدر خود را و البته البته نه حدیث کن حدیث را تا اینکه بیائی تو مرا
گفت علی مرتضی پس کردم پس امدم نزد انحضرت پس حکم کرد مرا
اینکه غسل کنم و دعا کرد مرا بدعاهای نه خوش میکند مرا انجیز که بر
روی زمین ست مقابله هیچ چیز از آنها *

۱۴۹ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی ارانی دارد که گفت مرا

شعبة قال اخبرني فضيل ابو معاذ عن الشعبي عن علي بن ابي طالب
لما رجعت الى النبي صلى الله عليه وسلم قال لي كلمة ما احب اليها الدنيا *

ذكر ما خص به علي من صرف اذى الحر والبور

۱۴۰ — اخبرنا محمد بن يحيى بن ايوب بن ابراهيم قال

حدثنا هاشم بن مخلد الثقفي عن ايوب بن ابراهيم قال حدثنا

محمد بن يحيى وهو جدي عن ابراهيم الصايغ عن ابي اسحاق

الهمداني عن عبد الرحمن بن ابي ليلى ان عليا رضي الله عنه خرج علينا

في حر شديد وعليه ثياب الشتاء وخرج علينا في الشتاء وعليه

ثياب الصيف ثم دعا بماء فشرب ثم مسح العرق عن جبهته فلما

رجع الى ابيته قال يا ابيت ارايت ما صنع امير المؤمنين ع ثم خرج

شعبة گفت شعبه خبر داد مارا فضيل ابو معاذ از شعبي از علي (خ و)

گفت هرگاه رجوع کردم طرف نبي (د - خ و ل -) گفت مرا کلمه

نه دوست تر است طرف من مقابله آن و عوض آن دنيا *

این ذکر آنچه که خاص شد بان چیز علی از گردانیدن پا و

ازیت گرمی را و سردی را

۱۴۰ — خبر داد مارا محمد بن يحيى بن ايوب بن ابراهيم گفت

محمد بن يحيى بن ابراهيم بن ابي اسحاق عن ايوب بن ابراهيم

بن ابراهيم بن ابي اسحاق عن عبد الرحمن بن ابي ليلى بن ابي اسحاق

بن ابراهيم بن ابي اسحاق عن عبد الرحمن بن ابي ليلى بن ابي اسحاق

بن ابراهيم بن ابي اسحاق عن عبد الرحمن بن ابي ليلى بن ابي اسحاق

بن ابراهيم بن ابي اسحاق عن عبد الرحمن بن ابي ليلى بن ابي اسحاق

بن ابراهيم بن ابي اسحاق عن عبد الرحمن بن ابي ليلى بن ابي اسحاق

بن ابراهيم بن ابي اسحاق عن عبد الرحمن بن ابي ليلى بن ابي اسحاق

بن ابراهيم بن ابي اسحاق عن عبد الرحمن بن ابي ليلى بن ابي اسحاق

بن ابراهيم بن ابي اسحاق عن عبد الرحمن بن ابي ليلى بن ابي اسحاق

بن ابراهيم بن ابي اسحاق عن عبد الرحمن بن ابي ليلى بن ابي اسحاق

علینا فی الشتاء و علیه ثياب الصیف ۛ خرج علینا فی الصیف
و علیه ثياب الشتاء فقال ابو لیلی هل تطیب و اخذ ید ابنه
عبد الرحمن فاتى علیا رض فقال له علی رض ان النبی صلعم کان
بعث الی و انا ارمد شدید الرمد فبزق فی عینی ثم قال افتح عینک
ففتحتهما فما اشتهیتها حتی الساعة و دعا لی فقال اللهم اذهب
عنه الحر و البرد فما رجدت حرا ولا بردا حتی یومی هذا *

ذکر ما خفف بامیرالمومنین علی بن ابیطالب (ک. ۵) عن هذه الامة

۱۵۱ — اخبرني محمد بن عبدالله بن عمار قال حدثنا
قاسم الجرمي عن سفیان عن عثمان و هو ابن المغيرة عن سالم

در گرما و برز پارچه های سرما بود پس گفت ابو لیلی ای خوش طبعی
میکنی و گرفت دست پدر خود را عبد الرحمن پس آمد علی را (خ. و)
پس گفت اورا علی (خ. و) تحقیق نبی (د. خ. ل. م) بود که
فرستاد طرف من کسی را و من درد چشم میداشتم سخت درد چشم
پس اب دهن انداخت در هر دو چشم من پسر فرمود بکشا هر دو چشمان
خود را پس کشاده کردم آن هر دو را پس نه شکایت کردم آن هر دو را
تا این ساعت و دعا فرمود مرا پس گفت ای بار خدا در رکن از او گرمی را
و سردی را پس نیافتم گرمی و سردی را تا روز خود که این است •

این ذکر آنچیز است که تخفیف کرده شده آنچیز بسبب
امیرالمومنین علی بن ابیطالب بزرگ کند ذات
اورا ازین است

۱۵۱ — خیر داد مرا محمد پسر عبدالله پسر عمار گفت محمد حدیث
کرد مرا قاسم جرمی از سفیان از عثمان و او پسر مغیره است از سالم از

عن علي بن علقمة عن عباي رضي قال لما فزلت يا ايها الذين امنوا اذا ناجيتم الرسول فقدموا بين يدي نجواكم صدقة قال رسول الله صلعم لعباي رضي عنهم ان يتصدقوا قال بكم يا رسول الله قال بدینار قال لا يطيقون قال فانصف دينار قال لا يطيقون قال فبكم قال بشعيرة فقال له رسول الله صلعم انك لزمه فانزل الله تعالى اشفقتم ان تقدموا بين يدي نجواكم صدقات الى آخر الآية و كان عباي رضي يقول بي خفف عن هذه الامة *

ذكر اشقى الناس

۱۵۲ — اخبرني محمد بن رهب بن عبد الله بن سماك قال حدثنا محمد بن سلمة قال حدثنا ابن اسحاق عن يزيد

علي بن علقمة از علي (ح. و) گفت علي هرگاه نازل شد اين آيت اى ان كسانيكه ايمان آورديد و تنيكه راز پرميده پيغمبر را پس تقديم كنيد رو برو راز خود نذر را گنفت پيغمبر خدا (د. خ. ل. م.) براى علي (خ. و) حكم كن اوشان را اينكه صدقه دهند گفت علي مرتضى بچه قدر دهند اى پيغمبر خدا گنفت انحضرت بيك دينار گفت علي رضي نه طاقت ميدارند گفت انحضرت پس نصف دينار گفت علي كه نه طاقت ميدارند گفت انحضرت پس بچه قدر دهند گفت مرتضى علي بقدر يك چو پس فرمود برمي حضرت علي پيغمبر خدا (د. خ. ل. م.) تحقيق تو هراينه بى رغبتني كنده است پس نازل كرد خداي برتر اين آيت آياعي فرسيد اينكه تقديم كنيد رو برو راز خود صدقات را تا آخر ايت و برد علي (خ. و) مي فرمود بسيب من تخفيف كرده شد نذر ازين امت *

اين ذكر شقى مردم است

۱۵۳ — خبر داد مرا محمد بن رهب بن عبد الله بن سماك گفت محمد حديث كرد مارا محمد بن سلمة گفت محمد حديث كرد مارا بن رهب

بن محمد بن خثیم عن محمد بن 'کعب القرظي عن محمد بن خثیم عن عمار بن یاسر رضه قال كنت اذا وعلي بن ابيطالت ع م رفیقین فی غزوة فلما نزلها رسول الله صلعم و اقام بها رأينا أناسا من بني مدلج يعملون في عين لهم او في نخل لهم فقال لي علي يا ابا يقظان هل لك ان تأتي هؤلاء فتتظر كيف يعملون قال قلت ان شئت فجنناهم فنظرنا الى عملهم ساعة ثم عشنا النوم فانطلقت انا وعلي حتى اضطلعنا في ظل سور من النخلة في دعات من التراب فنمنا فوالله ما انتبهنا الا رسول الله يحركنا برجله وقد تفرينا من تلك الدعات التي نمنا عليها فيومئذ قال رسول الله صلعم لعلي يا ابا قراب لما

اصحاح از یزید پسر محمد پسر خثیم از محمد پسر کعب قرظي از محمد پسر خثیم از عمار پسر یاسر (خ . و) گفت عمار یونم و علي پسر ابي طالب برو سلام هر دو رفیق در يك جنگ پس هرگاه نازل شد ان جنگ را پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) و اقامت کرد دران جنگ دیدیم مردم را از قبیلۀ بني مدلج عمل و کار میکردند در چشمه که برای اوشان بود با در درخت خرما که برای اوشان بود پس گفت مرا علي اي ابو يقظان ايا برای تو هست اینکۀ ائي تو ان جماعت را پس نگاه کنی چگونه کار میکند گفت عمار گفتم اگر خواهی تو نیز بیهی پس آمدیم ما اوشان را پس نظر کردیم طرف کار ایشان یک ساعت پستتر غالب آمد مرا خواب پس روان شدم من و علي تا اینکه هراز شدیم در سایۀ دیوار از خرما و در کلوخ ها ازب قراب پس خوابیدم پس قسم خدا نه خبردار کرد ما را مگر پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) حرکت میداد ما را به پای مبارك خود و تحقیق خاک الوده شدیم از این کارخا چنین کلوخها که خوابیده بودیم بر او پس آنروز گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) برای علي (خ . و) ای ابو قراب

وَأَمَى (ن - یری) مما علیه من التراب ثم قال الا احذثکم
ياشقي الناس قلذا بللی یا رسول الله قال احمر ثمود الذي عقر
الذاقة و الذي يضربک يا عالي علی هذه و وضع یدہ علی ضربة
حتى قبل منها هذه و اخذ بلحيته *

ذکر احدث (ن - آخر) الناس عهدا برسول صلعم

۱۵۳ — انبانا ابو الحسن علي بن حجر المروزي قال ابنانا
جرير عن المغيرة عن ام المؤمنين ام سلمة رة قالت ان احدث
(ن - اقرب) الناس عهدا برسول الله صلعم علي *

۱۵۴ — اخبرني محمد بن قدامة قال حدثنا جرير عن
مغيرة عن ام موسى قالت قالت ام سلمة رة والذي يخلف به ام

برای آنکه دید ازان چیزی که برو بود از خاک پستور گفت آگاه باش
حدیث میکنم شما را به شقی تر مردم گفتیم اری ای پیغمبر خدا گفت
انقضرت سرخ رنگ نمود کسیکه که بی کرد ماده شقرا و کسیکه
خواهد زد ترا ای عالی بر این جای و نهاد دست مبارک خود را بر ضربه
تا اینکه تر خواهد شد ازان ضربه این و گرفت ریش او را *

این ذکر نو، بعد از (ن - آخر) مردم وقت وفات را پیغمبر خدا

۱۵۳ — خبر داد مارا ابو الحسن علي پسر حجر مروزی گفت ابو
الحسن علي خبر داد مارا جریر از مغیره از ام مومنین ام سلمه (خ و)
گفت ام سلمه تحقیق نو پیدا تر مردم وقت وفات را به پیغمبر خدا (د و
خ و ل و م) علي است *

۱۵۴ — خبر داد مارا محمد پسر قدامة گفت محمد حدیث کرد مارا
جریر از مغیره از ام موسی گفت ام موسی گفت ام سلمه (خ و) و انکس
که پس می بود او را ام سلمه تحقیق قریب تر مردم وقت وفات را به پیغمبر

سلمه ان اترب الناس عهدا برسول الله صلعم علي رضه قال له كان غدوة قبض (رسول الله صلعم فارسل اليه رسول الله صلعم و كان ارحى في حاجة اظنه بعثه فجعل يقول جاء علي ثلث مرات فجاء قبل طلوع الشمس فلما جاء عرفنا ان له اليه حاجة فخرجنا من البيت و كنا عند رسول الله صلعم يومئذ في بيت عايشة فكنت في اخر من خرج من البيت ثم جلست ادناهن من وراء الباب فاكتب علي رضه فكان اخر الناس به عهدا فجعل يساره و يذاجيه *

ذكر قول النبي صلعم لعلي رضه تقاتل علي تاويل القران كما قاتلت علي تنزيله

۱۵۵ — انبانا احمد بن شعيب قل اخبرنا اسحاق بن ابراهيم

خدا (د. خ. ل. م) علي است (خ. و) گفت هرگاه بود صبح وفات پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) پس فرستاد طرف علی پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) (مردی را بود که گمان میکردم در حاجت گمان میکردم او را که فرستاد انحضرت او را پس شروع فرمود میگفت آمد علي سه دفعه فرمود پس آمد علي پیش طلوع افتاب پس هرگاه اینکه آمد علي شناخیم تحقیق انحضرت را طرف او حاجت است پس بیرون آمدیم از خانه و بودیم نزدیک پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) امروز در خانه عایشه پس بودم در آخر آنکس که بیرون آمد از خانه پسر نشستم نزدیک تر آن زنان از سواد دروازه پس سرنگون کرد علي (خ. و) بر انحضرت پس بود آخر مردم با انحضرت وقت وفات پس شروع کرد که راز میگفت انحضرت را و سرگوشی میکرد او را •

این ذکر فرمودن نبی است (د. خ. ل. م) برای علی (خ. و)
جنگ و قتل خواهد کرد علی بر تاویل قران چنانکه قتا کردم بر تنزیل او

۱۵۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا

و محمد بن قدامة و اللفظ له عن حريث عن الأعمش عن إسماعيل بن رجاء عن أبيه عن أبي سعيد الخدري رضي قال كنا جلوسا فنظروا رسول الله صلعم فخرج إلينا قد انقطع شسع نعله فرمى بها إلى علي فقال ان منكم من يقاتل علي تأويل القرآن كما فاتلت علي تنزيله فقال أبو بكر إنا فقال لا فقال عمر إنا فقال لا و لكن خاصف النعل •

النزيف في نصرة علي رضي

۱۵۶ — انبأنا يوسف بن عيسى قال انبأنا الفضل بن موسى قال حدثنا الأعمش عن أبي إسحاق عن سعيد بن وهب قال قال علي رضي في الرحبة انشد بالله من سمع رسول الله صلعم يوم غدير خم الله وليي و أنا ولي المؤمنين و من كذب وليه فهذا

إسحاق پسر ابراهيم و محمد پسر قدامة و لفظ حديث برای إسحاق و محمد از حديث از اعمش از اسماعيل پسر رجاء از پدر او از أبي سعيد خدری است (خ. و) گفت بودیم ما نشسته انتظار میکردیم پیغمبر خدا (د. خ. و) پس بیرون آمد طرف ما تحقیق منقطع شد کناره کفش او پس انداخت او را طرف علي پس گفت تحقیق از شما انکس است که چنگ و قتل خواهد کرد بر تأویل قرآن چنانکه قتل کردم بر تنزیل قرآن پس گفت ابوبکر من پس فرمود نه پس گفت عمر من پس فرمود نه و ایکن دوزند پاپوش •

این ذکر رغبت داندیندن است در یاری کردن علی (خ. و)

۱۵۷ — خبر داد مارا یوسف پسر عیسی گفت یوسف خبر داد مارا فضل پسر موسی گفت فضل حديث کرد مارا اعمش از أبي إسحاق از سعيد پسر وهب گفت سعيد گفت علي (خ. و) در مکان سوای مسجد قسم می دهم بخدا انکس را که شنید پیغمبر خدا را (د. خ. و) روز غدیر خم و این کلام خدا دوست من است و من دوست مومنان ام و انکس که باشم دوست او پس این است دوست او اي بار خدا دوست دار انکس را که دوست دارد

وایه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله قال سعید فقام الی جنبی سته و قال حارثة بن مضرب قام من عندي سته و قال زید بن منبج قام عندي سته و قال عمرو بن ذی مری أحب من احبه و ابغض من ابغضه •

ذکر قول النبی صلعم لعمار تقتلک الفئة الباغية

۱۵۷ — (نبنانا عبدالله بن محمد بن عبدالرحمن الزهري

قال حدثنا غندر عن شعبة قال سمعت خالد الحذاء يحدث عن سعید بن ابی الحسن عن امه عن ام سلمة رض ان رسول الله صلعم قال لعمار تقتلک الفئة الباغية و خالفه ابوداود قال حدثنا شعبة قال حدثنا ايوب و خالد عن الحسن بن الحسن عن امه عن ام

علي را و دشمن دار انکس را که دشمن دارد علي را و يابى ده انکس را که يارى دهد او را و فرو گذار انکس را که فرو گذاشت علی را گفت سعید پس ایستاده شد طرف پهلوی من شش نفر و گفت حارثه پسر مضرب ایستاده شد نزدیک من شش مرد و گفت زید پسر صبیح ایستاده شد نزدیک من شش کس و گفت عمرو پسر ذی مری فرمود انحضرت دوست میدارم انکس را که دوست داشت علي را و دشمن دارم انکس را که دشمن داشت او را •

این ذکر فرمودن نبی ست (د. خ. ل. م.) برای عمار

قتل خواهند کرد ترا گروه باغي

۱۵۷ — خبر داده مارا عبدالله پسر محمد پسر عبدالرحمن زهري گفت

عبدالله حدیث کرد مارا غندر از شعبه شنیدم خالد الحذاء را حدیث میکند از سعید پسر ابی الحسن از مادر خود از ام سلمه (د. خ. و) تحقیق پیغمبر خدا (د. خ. ل. م.) گفت برای عمار قتل خواهد کرد ترا گروه باغيه • خلاف کرده او را ابوداود گفت حدیث کرده مارا شعبه گفت حدیث کرده مارا ایوب و خالد از حسن از مادر خود از ام سلمه (د. خ. و) تحقیق پیغمبر

سلمة رَضَ ان رسول الله مثلهم قال لعمار تقتلك الفئة الباغية *

قال ابو عبد الرحمن و قد رواه ابن عون عن الحسن *

۱۵۸ — اذنانا حميد بن مسعدة عن يزيد و هو ابن زريع

قال حدثنا ابن عون عن الحسن عن امه عن ام سلمة رَضَ قالت

لما كان يوم الخندق و هو يعطيهم اللبن و قد اغبر شعرة صدره

قالت فوالله ما نسيت و هو يقول اللهم ان الخير خير الاخرة

فاغفر الانصار و المهاجرين قالت و جاء عمار فقال ابن سمية تقتله

الفئة الباغية *

۱۵۹ — اذنانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن عبد

الاعلى قال حدثنا خالد قال حدثنا ابن عوف عن الحسن قال

قالت ام الحسين قالت ام المؤمنين ام سلمة رَضَ ما نسيت يوم

خدا (د . خ . ل . م) گفت براي عمار قتل خواهند کرد ترا گروه باغي *

گفت ابو عبد الرحمن و تحقيق روايت کرد اورا پسر عون از حسن *

۱۵۸ — خبر داد مارا حميد پسر مسعدة از يزيد و او پسر زريع

است گفت يزيد حديث کرد مارا پسر عون از حسن از مادر خود از ام

سلمه (د . خ . و) گفت ام سلمه هرگاه که بود روز خندق و او يعني انحضرت

ميداد مردم را خشت و تحقيق غبار الوده شد موي سينه انحضرت گفت

ام سلمه پس قسم خدا است نه فراموش کردم انرا و انحضرت ميفرمود اي

بار خدا تحقيق خير و بهتري بهتري اخرة است پس بخش قبيله انصار و

مهاجرين را گفت ام سلمه و آمد عمار پس گفت پسر سميه را قتل خواهند

کرد اورا گروه باغيه *

۱۵۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد

پسر عبد الاعلى گفت محمد حديث کرد مارا خالد گفت حديث کرد مارا

پسر عون از حسن گفت حسن مادر حسين گفت ام المؤمنين ام سلمه

(د . خ . و) نه فراموش کردم روز خندق را و انحضرت ميداد مردم را خشت

الخندق و هو يعطيهم اللبن و قد اغبر شعرة و هو يقول اللهم ان
الخير خير الاخرة فاغفر الانصار و المهاجرة و جاء [عمار فقال]
(ن - عمار بن سمية و قال) تقتلك الفئة الباغية *

۱۶۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا احمد بن عبدالله
بن عبد الحكيم و محمد بن ابواليد قالا حدثنا ابن محمد بن
جعفر قال حدثنا شعبة عن خالد عن عكرمة عن ابي سعيد الخدري
رضه ان رسول الله صلعم قال لعمار تقتلك الفئة الباغية *

۱۶۱ — انبانا اسحاق بن ابراهيم قال انبانا النصر بن شميل عن
شعبة عن ابي سلمة عن ابي نصره عن ابي سعيد الخدري رضه قال
حدثني من هو خير مني ابوقنادة ان رسول الله صلعم قال لعمار
يوشك يا بن سمية و مصحح الخبر عن رأسه لعلك تقتلك الفئة الباغية *

و تحقيق فبار الوده شد موى سينه مبارك انحضرت او ميفرمود اي باز خدا
تحقيق خير و بهتري بهتري آخرت است پس بخش قبيله انصار و مهاجرين
را و آمد عمار پس فرمود اي پسر سميه قتل خواهنده کرد ترا گروه باغيه *

۱۶۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
احمد پسر عبدالله پسر عبدالحكيم و محمد پسر وليد گفتند آن مرد
حديث کرد مارا پسر محمد پسر جعفر گفت پسر محمد حديث کرد مارا
شعيب از خالد از عكرمة از ابي سعيد خدری (خ و) تحقيق پيغمبر خدا
(د - خ - ل - م) گفت برای عمار قتل خواهنده کرد ترا گروه باغيه *

۱۶۱ — خبر داد مارا اسحاق پسر ابراهيم گفت اسحاق خبر داد مارا
نصرة پسر شميل از شعبة از ابي سلمة از ابي نصره از ابي سعيد خدری
(خ و) گفت ابوسعید حديث کرد مرا انكسى كه او بهتر است از من
ابو قنادة تحقيق پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) گفت برای عمار شتاب
خواهد شد پسر سميه و مصحح خبر را از سر او شايد كه ترا قتل خواهنده
کرد گروه باغي *

۱۹۲ — انبانا احمد بن سليمان قال حدثنا يزيد قال انبانا العوام عن الاسود بن معمر بن حنظلة بن خويلد قال كنت عند معوية فاتاه رجلا يختصمان في رأس عمار يقول كل واحد منهما انا قتلت فقال عبدالله بن عمر ليطيب احدكما نفعا لصاحبه فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول تقتلك الغثة الباغية قال ابو عبد الرحمن خالفه شعبة قال عن العوام عن رجل عن حنظلة بن سويد •

۱۹۳ — اخبرنا محمد بن المثنى قال حدثنا محمد قال اخبرنا شعبة عن عوام بن حوشب عن رجل من بني شعبان عن حنظلة بن سويد قال جئني برأس عمار رضي فقال عبدالله بن عمر سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول عمار تقتلك الغثة الباغية •

۱۹۴ — خبر داد مارا احمد بن سليمان گفت احمد حديث كود مارا يزيد گفت يزيد خبر داد مارا عوام از اسود بن معمر از حنظلة بن خويلد گفت حنظلة بودم نزديك معوية پس آمد او را دو مرد خصومت ميكردند در سر عمار می گفت هر يك از ان هر دو من قتل کرده ام او را پس گفت عید الله پس عمرو هراينه خوش ميشود یکی شما هر دو از روی ذلت برای صاحب خود پس تحقيق من شنيدم پیغمبر خدا را (د. خ. س.) می فرمود قتل خواهند کرد ترا گروه باغیه • گفت ابو عبد الرحمن خلاف کرد آن حديث را شعبة گفت شعبة آن حديث را از عوام از مردی از حنظلة بن سويد •

۱۹۵ — خبر داد مارا محمد بن سويد گفت محمد بن سويد حديث کرد مارا محمد گفت محمد خبر داد مارا شعبة از عوام بن حوشب از مردی از قبيله بني شعبان از حنظلة بن سويد گفت آورده شد سر عمار (د. خ. و) پس گفت عبدالله بن عمر شنيدم پیغمبر خدا را (د. خ. ل. س.) ميگفت عمار قتل خواهند کرد ترا گروه باغیه •

۱۴۴ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني شعيب قال اخبرني محمد بن قدامة قال حدثنا جرير عن الاعمش عن عبد الرحمن عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلعم يقول تقتل عمارا الغثة الباغية * قال ابو عبد الرحمن خالقه ابو معوية فزاد عن الاعمش قال اخبرنا عبد الله بن محمد قال ابو معوية قال حدثنا الاعمش عن عبد الرحمن بن ابي زياد *

۱۴۵ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمرو بن منصور الشيباني قال اخبرنا ابو نعيم عن صفيان عن الاعمش عن عبد الرحمن بن ابي زياد عن عبد الله بن الحرث قال اني لاسائر عبد الله بن عمرو بن العاصي و معوية فقال عبد الله بن عمرو سمعت رسول الله صلعم يقول عمار تقتله الغثة الباغية قال عمرو يا

۱۴۶ — خير داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مرا شعیب گفت شعیب خبر داد مرا محمد پسر قدامة گفت محمد حدیث کرد مارا جریر از اعمش از عبد الرحمن از عبد الله پسر عمر گفت عبد الله شنیدم پیغمبر خدا را (د . خ . ل . ه) می فرمود قتل خواهند کرد مارا گروه باغیه * گفت ابو عبد الرحمن خلاف کرد آن حدیث را ابو معویه پس روایت کرد آن را از اعمش گفت اعمش خبر داد مارا عبد الله پسر محمد گفت ابو معویه گفت او حدیث کرد مارا اعمش از عبد الرحمن پسر ابي زياد *

۱۴۷ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا عمرو پسر منصور الشیبانی گفت عمرو خبر داد مارا ابو نعیم از صفیان از اعمش از عبد الرحمن پسر ابي زياد از عبد الله پسر حرث گفت عبد الله تحقیق من هراثنه سیر میکردم همراه عبد الله پسر عمرو پسر عاصي و همراه معویه پس گفت عبد الله پسر عمرو شنیدم پیغمبر خدا را (د . خ . ل . ه) می گفت عمار قتل خواهند کرد او را گروه باغیه گفت عمرو ای معویه بشنود چه میگوید این

معویه اسمع ما يقول هذا فعجذبه فقال نحن قتلناه انما قتله من
جاء به لا يزال داحضا في تولك *

ذكر قول النبي صلعم تمرق مارقة من الناس ستبلى قتلهم اولى الطائفتين بالحق

۱۹۶ - انبانا محمد بن المثنى قال حدثنى عبد الاعلى
قال حدثنا داود عن ابي نصره عن ابي سعيد الخدرى (هـ) ان
رسول الله صلعم قال تمرق مارقة من الناس ستبلى قتلهم اولى
الطائفتين *

۱۹۷ - انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا قتيبة بن سعيد
قال حدثنا ابو عوانه عن قتادة عن ابي نصره عن ابي سعيد

مرد پس كشید معویه آن مرد را پس گفت ما قتل کردیم اورا جز این نیست
قتل کرد اورا آنکس که آورد اورا همیشه بر غلطي خواهد ماند در گفتن خود *

لین ذکر فرمودن نبی است (د. خ. هـ) خارج خواهند
شد گروه خوارج از مردمان شتاب است که مبتلی
خواهد شد قتل اوشان را بهتر دو گروه که بحق است

۱۹۶ - خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد مارا
عبد الاعلی گفت عبد الاعلی حدیث کرد مارا داود از ابي نصره از ابي
سعيد خدری (خ. و) تحقیق پیغمبر خدا (د. خ. ل. هـ) گفت خارج
خواهد شد گروه خوارج از مردم شتاب است که مبتلی خواهد شد قتل
اوشان را بهتر دو گروه *

۱۹۷ - خبر دار مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
قتیبه پسر سعيد گفت قتیبه حدیث کرد مارا ابو عوانه از قتاده از ابي
نصره از ابي سعيد خدری (خ. و) گفت ابو سعيد گفت پیغمبر خدا

الخدری رضه قال قال رسول الله صلعم تكون فی امتی فرقتین
فیخرج من بینهما مارقة بلی قتلهم اولهم بالحق *

۱۶۸ — انبانا احمد بن شعیب قال اخبرنا عمر بن علی
قال حدثنا یحیی قال حدثنا ابو نصره عن ابي سعید الخدری
رضه قال قال رسول الله صلعم تفترق امتی فرقتین تمرق بینهما
مارقة تقتلهم اولی الطائفتین بالحق *

۱۶۹ — انبانا احمد بن شعیب قال اخبرنا محمد بن سلیمان
بن عبد الله بن عمر قال حدثنا بهز عن القاسم و هو ابن الفضل
قال حدثنا ابو نصره عن ابي سعید رضه قال قال رسول صلعم
قال تمرق مارقة عند فرقة من الناس المسلمین تقتلها اولی
الطائفتین بالحق *

(د - خ - ل - م) خواهند شد در امت من دو فرقه پس خارج خواهند
شد از درمیان آن هر دو گروه خوارج مینمای خواهند شد قتل اوشان را
بهتر آن دو فرقه که بحق است *

۱۶۸ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا
مهر پسر علی گفت حدیث کرد مارا عون گفت عون حدیث کرد مارا
یحیی گفت یحیی حدیث کرد ابو نصره از ابي سعید خدری (خ - و)
گفت ابو سعید گفت پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) خواهد شد امت
من دو فرقه جدا خواهند شد درمیان آن هر دو گروه خوارج قتل خواهند
کرد اوشان را بهتر دو گروه که بحق است *

۱۶۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا
محمد پسر سلیمان پسر عبد الله پسر عمر گفت محمد حدیث کرد مارا
بهز از قاسم و او پسر فضل است گفت فضل حدیث کرد مارا ابو نصره از
ابی سعید (خ - و) گفت گفت پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) خارج
خواهند شد گروه خوارج هنگام نزاع از مردم مسلمانان قتل خواهد کرد
آن خوارج را بهتر دو گروه که بحق است *

۱۷۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن عبد الاعلى قال حدثنا المقيم (ن - المعتمر) قال سمعت ابي قال حدثنا ابو نصره عن ابي سعيد الخدري رضي عن النبي صلى الله عليه و آله انه ذكر اناسا من امته يخرجون في فرقة من الناس سيدهم التخالق (ن - التخليق) يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية هم من شر الخلق او من اشر الخلق تقتلهم ادنى الطائفتين الى الحق قال و قال كلمة اخرى قلت لرجل يبني و يبنيه ما هي قال قال ابو سعيد و انتم قتلتموهم يا اهل العراق *

۱۷۱ — انبانا عبد الاعلى بن واصل عن عبد الاعلى قال حدثنا المحاضر بن المرنز قال حدثنا الاجلح عن حبيب انه سمع

۱۷۰ — خير داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد پسر عبد الاعلى گفت محمد حديث كرد مارا معتمر گفت معتمر شنيدم پدر خود را گفت پدر من حديث كرد مارا ابو نصره از ابي سعيد خدري (خ و) از نبی (ع و) تحقيق انحضرت ذكر كرد چند مردم را از امت خود كه خارج خواهند شد در هنگام نزاع از مردم بشاني اوشان سر تراشيدن است خارج خواهند شد از دين چنانكه خارج مي شود تير از كمان اوشان از بد خلق اند يا از بد ترين خلق اند نعل خواهند كرد اوشان را نزديك ترين و موايفه كه طرف حق است گفت ابو نصره گفت ابو سعيد اين كلمه ديگر گفتم مردی را كه درميان من و درميان ابو سعيد بود چيست ان كلمه گفت ابو نصره گفت ابو سعيد اين كلمه را انحضرت فرمود و شما قتل خواهند كرد شما اوشان را اي اهل عراق *

۱۷۱ — خير داد مارا عبد الاعلى پسر واصل از عبد الاعلى گفت عبد الاعلى حديث كرد مارا محاضر پسر ووزع گفت محاضر حديث كرد مارا اجلح از حبيب حديث كرد اوشان را تحقيق از شنيدہ ضحاک مشرقی

الضحاک المسرقي یحدثهم و معه سعید بن جبیر و میمون بن
ابی شیبہ و ابو النجری و ابو صالح و ذر الهمدانی و الحسن
العرفی انه سمع ابا سعید الخدری یروی عن (سول الله صلعم فی
قوم یمخرجون من هذه الامة فذكر من صلوتهم و زکواتهم و صومهم
یمرقون من الاسلام کما یمرق السهم من الرمية لا یجأز القرآن من
قرائتهم یخرجون فی فرقة من الناس یقاتلهم اقرب الناس الی الحق *
ذکر ما خص به امیر المومنین علی بن ایطالب

کرم الله وجهه من قتال المارقین

۱۷۲ — انبانا یونس بن عبد الاطی و الحرث بن مسکین
قرأة علیه و انا اسمع و اللفظ له عن ابن وهب قال اخبرني یونس
عن ابن شهاب قال اخبرني ابو سلمة بن عبد الرحمن عن ابي

حدیث . یکره اوشانرا و همراة ضحاک سعید پسر جبیر و میمون پسر ابي
شیبہ و ابو النجری و ابو صالح و ذر همدانی و حسن عرفی تحقیق او شنید
ابا سعید خدری را روایت میکره از پیغمبر خدا (ص . خ . ل . ه) در قوم که
خارج خواهند شد ازین امت پس ذکر کرد آنحضرت از نماز اوشان و زکوة
ارشاد و روزة ارشان بیرون خواهند شد از اسلام چنانکه بیرون میگذرن
تیر از کمان نندجأز خواهند کرد قرآن از حلقوم ایشان خارج خواهند شد در
گروهی از مردم قتل خواهند کرد اوشانرا قریبترین مردم که طرف حق اند .
این ذکر ان چیز است که خاص شد بان چیز امیر المومنین

پسرانی طالب بزرگ کند خدا ذات اودا

۱۷۳ — خبر داد مارا یونس پسر عید الاعلی و حرث پسر مسکین
از روی خواندن بوی و من می شنیدم و لفظ حدیث بر این او از پسر وهب
گفت پسر وهب خبر داد مرا یونس از پسر شهاب گفت این شهاب خبر
داد مرا ابو سلمة پسر عبد الرحمن از ابي سعید خدری (ص . خ . و) ناگاه

سعید الخدری (رضه بینا) نحن عند رسول الله صلعم و هو یقسم
 قسما اتاه ذوالخویصره و هو رجل من بنی تمیم فقال یا رسول
 الله اعدل فقال رسول الله صلعم و من یعدل اذا لم اعدل قد
 خبت و خسرت ان لم اکن اعدل فقال عمر یا رسول الله ایذن
 لی فیہ اضرب عنقه قال [رسول الله صلعم دعه فان له اصحابا
 یحقر احدکم صلوته مع صلوته و صیامه مع صیامهم] (ن - دعه
 صلوته مع صلوته و صیامه مع صیامه) یقرءون القرآن لا یجاذز تراقیهم
 یمرقون من الاسلام [کما یمرق] (ن - مروق) السهم من الرمیة
 ینظر الی النصلة فلا یوجد فیہ شیئ ثم ینظر الی رصانه فلا یوجد
 فیہ شیئ ثم ینظر الی نضیه فلا یوجد فیہ شیئ و هو القدح

ما بودیم نزدیک پیغمبر خدا (د - خ - ل - س) و انحضرت بخش می
 فرمود حصه را امد نزد انحضرت ذوالخویصره و او مردی بود از قبیله تمیم
 پس گفت ان مرد ای پیغمبر خدا اعدل کن در بخش کردن پس گفت
 پیغمبر خدا (د - خ - ل - س) و کدام کس عدل خواهد کرد و قتیکه
 به عدل خواهیم کرد تحقیق به بهره مانندی و حیران کنی تو اگر نه باشم
 من که عدل کنم پس گفت عمر ای پیغمبر خدا حکم ده مرا در او بزنم
 کردن او را گفت پیغمبر خدا (د - خ - ل - س) بگذار او را پس تحقیق برای او
 همراهان اندکم میبندارد یکی از شما نماز خود را همراه نماز ایشان و روزه خود
 را همراه روزه های ایشان خواهند خواند قرآن را نه تجاوز خواهد نمود چنبر
 کردن ایشان را بیرون خواهند گذشت از اسلام چنانکه بیرون میگذرد نیز از شکار
 نظر کرده میشود طرف پیکان پس نه یافته میشود در او چیزی پس نظر کرده
 می شود طرف سوار او پس نیافته میشود در او چیزی بسترگاه کرده میشود
 طرف نضیه او پس نیافته میشود در او چیزی پیشی کرد و گذشت سرگین را

ثم ينظر الى قذرة فلا يوجد فيه شيء سبق الغرث و الدم اتيم
رجل اسود احدي عضديه مثل ثدي المرأة و مثل البضعة قدردو
يخرجون على خيول فرقه من الناس* قال ابو سعيد فاشهدوا (ن -
فاشهد) اني سمعت هذا من رسول الله صلعم و اشهد ان علي
بن ابيطالب كرم الله وجهه قاتلهم و انا معه فامر بذلك الرجل
فالتمس فوجد فاتني به حتى نظرت اليه على النعمت الذي
نعت به رسول الله صلعم *

۱۷۳ — انبانا محمد بن المصفا بن البهاول قال حدثنا
الوليد بن مسلم و حدثنا بقیة بن الوليد و ذكر اخر قالا حدثنا
الازاعي عن الزهري عن ابي سلمة و الضحاك عن ابي سعيد
الخدري قال بينما نحن عند (رسول الله صلعم ذات يوم يتسم

و خون را نشاني اوشان مردی سیاه خواهد بود یکی هردو بازاری او مانند
پستان زن یا مثل پاره گوشت حرکت خواهد کرد او خورج خواهند کرد بر
بهر فرقه از مردم گفت ابو سعید پس شاهد باشید شما که تحقیق من
شنیدم این حدیث را از پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) و شاهد باش
که تحقیق علی پسر ابیطالب (خ . و) قتل کرد ایشان را و من همراه او
بودم پس حکم کرد باین مرد پس بسته شد پس یافته شد پس آورده شد
اورا تا اینکه نظر کردم طرف آن مرد بوصفت کردن پیغمبر خدا (د .
خ . ل . م) چنین صفت که صفت کرده بود آنحضرت *

۱۷۳ — خبر داد مارا محمد پسر مصفا پسر بهاول گفت محمد حدیث
کرد مارا ولید پسر مسلم گفت ولید حدیث کرد مارا بقیة بن ولید و ذکر
کرد مرد دیگر گفت آن مرد حدیث کرد مارا از زهري از ابي سلمه
و ضحاك از ابي سعيد خدري گفت ناگاه پیغمبر خدا (د . خ . ل . م)
یک روز تقسیم میکرد حصه را آمد او را ذوالخزیمه که از خواجه

تسما انا ذر الخویصرة فقال يا رسول الله اعدل قال ويعك و
 من يعدل اذا لم اعدل فقال عمر يا رسول الله انذن لي حتى
 اضرب عنقه فقال رسول الله صلعم الا ان له اصحابا يحتقر احدهم
 صلوته مع صلوتهم و صيامه مع صيامهم يمرون من الدين [كما
 يهرق] (ن - مروق) السهم من الرمية حتى ان احدهم ينظر
 الى نصاله فلا يجد فيه شيئا ثم ينظر الى رصافه فلا يجد فيه شيئا ثم
 ينظر الى نضيه فلا يجد فيه شيئا ثم ينظر الى قدرة فلا يجد فيه شيئا
 سبق الغرث و الدم يخرجون طي خير فرقة من الناس آيتهم (جل
 مخدج از عجم احدي يديه مثل ثدي المرأة او كما لبضعة تدور) قال ابو
 سعيد رضي الله عنه سمعت هذا من (رسول الله صلعم و اشهد اني

بود پس گفت ای پیغمبر خدا عدل کن در بخش کردن فرمود انحضرت
 عذاب باد قرا و کدام کسی عدل کند و قتیکه نه عدل کنم پس گفت عمر
 ای پیغمبر خدا حکم ده مرا تا اینکه بزخم گردن او را پس گفت برای
 عمر پیغمبر خدا (د - ح - ل - م) آگاه باش تحقیق برای ذوالخویصرة
 هم صحبت خواهند بود کم می پندارد یکی شما نماز خود را همراه نماز
 او شان و روزی خرد را همراه روزی خود او شان بیرون خواهند گذشت از دین
 چنانکه بیرون میخرد تیر از شکار تا اینکه تحقیق یکی شما می بیند طرف
 پیکان او پس نمی یابد در او چیزی را پس نگاه میکند طرف سوار او پس
 نمی یابد در او چیزی را پس نظر میکند طرف تیر بدون پیکان او پس نمی
 یابد در او چیزی را پس نظر میکند طرف پر او پس نمی یابد چیزی را
 گذشت ان تیر - رگین را و خون را بیرون خواهند شد بر بهتر فرقه از مردم
 نشانی او شان مردی نقص سیاه چشم خواهد بود یکی هر دو دست او مانند
 یسحاق زن خود بود یا مانند پادشاه گوشت حرکت خواهد کرد گفت ابو
 سعید (خ - و) شاهد باش شنیده این را از پیغمبر خدا (د - ح - ل - م)

گفت مع علي ابن ابيطالب رضه حين قاتلهم فارسى الى القتلى
فاتي به على النعت الذي نعت رسول الله صلعم *

۱۴۴ — انبنا الحارث بن مسكين قرأه عليه وانا اسمع عن
ابن وهب قال اخبرني عمرو بن الحارث عن بكر بن الاشج عن
بشر بن سعيد عن عبيد الله بن ابي رافع مولى رسول الله صلعم
ان الحرورية لما خرجت على علي بن ابيطالب رضه فقوا لا حكم
الا لله قال عاي رضه كلمة حق ازيد بها باطل ان رسول الله صلعم
وصف اناسا اني لا اعرف صفتهم في هؤلاء الذين يقولون الحق
بالسنن لا يجوز هذا منهم و اشار الى حلقه من ابغض خلق الله
اليه منهم رجل اسود احدى يديه كالبين شاة او حلمة ثدي فلما

شاهد باش تحقيق من بودم همراه علي پسر ابيطالب بر او سلام رفتيکه قتل
کرد علي ارشان را پس فرستاد علي طرف دشمنان احدي را پس آورد
انکس ابرصتيکه که صفت کرد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) •

۱۴۴ — خبر داد ما را حرث پسر مسكين از روي خواندن برو و من
می شنيدم از پسر وهب گفت پسر وهب خبر داد مرا عمر پسر حرث از
بكر پسر اشج از بشر پسر سعيد از عبيد الله پسر ابي نافع ازاد کرده شده
پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) تحقيق حرورية هرگاه بديرون آمدند بر
پسر ابيطالب پس گفتند حرورية نيست حتم مگر براي خدا گفت علي بر او
سلام كلمه حق است اراده کرده شده به او معني باطل تحقيق پيغمبر خدا
(د . خ . ل . م) صفت کرد مردم را تحقيق من نمي شناسم صفت
ارشان را دران گروه چنين گروه که می گزيند كلمه حق را به زبان خود
نه نچاز مي کند اين كلمه از اينجا و اشارت کرد طرف خلق خود بغير
ارشان مرد است سياه قام يکي هر دو دست او مانند نرم گشت بزيا مانند
سر پستان پس هرگاه قتل کرد ارشان را علي گفت بنگريد پس ديده.

قاتلهم علي رضي قال انظروا فنظروا فام يجدرنا شيئا قال ارجعوا
والله ما كذبت و لا كذبت مرتين او ثلثا ثم رجده في خربة فاتوا
به حتى رضعوه بين يديه قال عبيد الله انا حاضر ذلك من امرهم
و قول علي فيهم *

۱۷۵ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن معاوية
بن يزيد قال حدثنا علي بن هشام عن الاعمش عن خيثمة عن
سويد بن غفلة قال سمعت عليا رضي يقول اذا حدثتكم عن نفسي
فان الحرب خدعة و اذا حدثتكم عن رسول الله صلعم فلان اخر من
السماء احب الي من ان اكذب على رسول الله صلعم اقول عليه
ما لم يقل رسول الله صلعم سمعت رسول الله صلعم يقول يخرج
[قوم احداث] (ن - قوم في آخر الزمان احداث) الاسنان سفهاء

مردم پس نيافتند در اوشان چیزی را گفت علي مرتضی باز روید قسم
خدا است نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم دو دفعه فرمود یا سه دفعه پس
بافتند او را در ویرانه پس آوردند او را تا اینکه فباند او را رو بروی حضرت
علي گفت عبد الله من حاضر این ماجرا یدم از حکم اوشان و فرمودن
علي مرتضی در ایشان *

۱۷۵ — خبر داد مرا احمد پدر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد
پسر معاوية پدر يزيد گفت محمد حديث کرد مارا علي پدر هشام از اعمش
از خيثمة از سويد بن غفلة گفت سويد شنيدم علي را برو سلام مي فرمود
و قتيکه حديث کنم شما را از ذات خود پس تحقيق جنگ قريب است و
و قتيکه حديث کنم شما را از پيغمبر خدا (د . ح . ل . م) پس هراينه
اگر آفتم از اسمان بهتر است طرف من از اينکه دروغ گويم در پيغمبر خدا
(د . ح . ل . م) گويم برانحضرت انچه از که نگفت پيغمبر خدا (د .
ح . ل . م) شنيدم پيغمبر خدا را (د . ح . ل . م) ميگفت قوم در آخر

الاحلام يقولون من قول خير البرية يقرؤون القرآن لا يجاوز ايمانهم
حناجرهم يموتون من الدين كما يموت السهم من الرمية فان ادركتهم
فاقتلهم فان في قتلهم اجرا لمن قتلهم عند الله يوم القيامة *

ذكر اختلاف علي ابی اسحاق في هذا الحديث

۱۷۶ — انبانا احمد بن سليمان والقاسم بن زكريا قال حدثنا
عبيد الله عن اسرائيل عن ابي اسحاق عن سويد بن غفلة عن علي
قال قال رسول الله صاعم يخرج قوم في اخر الزمان يقرؤون القرآن
لا يجاوز قراقيهم يموتون من الاسلام كما يموت السهم من الرمية
قتلهم حق على كل مسلم * خالفه يوسف بن ابي اسحاق فادخل
بين ابي اسحاق و بين سويد بن غفلة عبد الرحمن بن هذان *

زمان جوانان کم خود را خواهند گفت از فرمودن به قرآن خلق خوانند قرآن
را نه تجاوز خواهند کرد ایمان اوشان حنجره و حلقوم اوشان را بیرون
خواهند گذشت از دین چنانکه بیرون می گذرد تیر از نشانه پس اگر یابی
تو اوشان را پس قتل کن اوشان را پس تحقیق که در کشتن اوشان ثواب
است برای انکس که قتل کند اوشان را نزدیک خدا روز قیامت •

این ذکر اختلاف علی ابی اسحاق است درین حدیث

۱۷۶ — خبر داد ما را احمد پسر سلیمان و قاسم پسر زکریا گفت
احمد و قاسم حدیث کرد ما را عیث الله از اسرائیل از ابی اسحاق از سويد
پسر غفله از علی برو سالم گفت علی گفت پیغمبر خدا (ص)
بیرون خواهند آمد قوم در آخر زمان خواهند خواند قرآن نه تجاوز خواهد
کرد حنجره کردن ایشان را بیرون خواهند گذشت از اسلام چنانکه میگردد
تیر از شکار کشتن اوشان حق است بر هر مسلمانی • خلاف کرد ابو یوسف
پسر اسحاق پس داخل کرد در میان ابی اسحاق و در میان سويد پسر غفله
پسر عیث الرحمن پسر مروان را •

۱۷۷ — انبانا زكريا بن يحيى قال حدثنا محمد بن العلا قال حدثنا ابراهيم بن يوسف عن ابيه عن ابي اسحاق عن ابي قيس الازدي عن سويد بن غفلة عن علي بن ابي سلمة قال يخرج في اخر الزمان قوم يقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيهم [يخرجون من الدين كما يخرج] (ن - يمرتون من الدين مروق) السهم من ارضية قتالهم حق على كل مسلم *

۱۷۸ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن بكار الحراني قال حدثنا مخلد قال حدثنا اسرائيل عن ابراهيم بن عبد الاعلى عن طارق بن زياد قال خرجنا مع علي الى الخوارج فقتلهم ثم قال انظروا فان نبى الله قال انه سيخرج قوم يكاملون بالحق لا يجاوز حلقهم يخرجون من الحق كما يخرج السهم من

۱۷۷ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث کرد مارا محمد پسر علاء گفت محمد حديث کرد مارا ابراهيم پسر يوسف از پدر خود از ابي اسحاق از ابي قيس ازدي از سويد پسر غفلة از علي از نبي برو سلام گفت انحضرت بيرون خواهند شد در اخر زمان قومی خواهند خواند قرآن را نه تجاوز خواهند کرد قرآن چنبر گردن ایشان را خارج خواهند شد از دين چنانکه بيرون ميگذرد تير از شکار کشتن ارشان حق است بر هر مسلم *

۱۷۸ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا احمد پسر بكار حراني گفت احمد حديث کرد مارا مخلد گفت مخلد حديث کرد مارا اسرائيل از ابراهيم پسر عبد الاعلى از طارق پسر زياد خارج شديد همراه علي (خه و) طرف خوارج پس قتل کرد علي ارشان را پستر فرمود نظر كنيد پس تحقيق نبي الله برو سلام فرمود تحقيق شان اينست كه خارج خواهد شد قوم كلام خواهند کرد به حق نه تجاوز خواهد کرد ان كلام حلقهای ایشان را بيرون خواهند گذشت از

الرمية صيماهم ان فيهم رجلا اسود مخدج اليد في يده شعرات سود
انكان هو فقد قتلتم شر الناس و ان لم يكن هو فقد قتلتم خير
الناس فبكينا ثم قال اطلبوا فطلبنا فوجدنا المخدج فخررتا سجودا
و خر علي رض معنا ساجدا غير انه يتكلمون بكلمة الحق *

۱۷۹ — انبانا الحسين بن مدرك قال حدثنا يحيى
بن حماد قال اخبرنا ابو عوانة قال اخبرني ابو سليم البلخي قال
اخبرني ابي انه كان مع علي رضي يوم النهردان قال و كنت قبل
ذلك اصارع رجلا على يده شيء فقلت ما شان يدك قال اكلها
بعير فلما كان يوم النهردان وقتل علي الحرورية فخرج على قتلهم
حين لم يجد ذي الثدي فطاف حتى وجده في ساقية فقال

حق چنانکه بیرون میگردد تیر از شکار نشانی اوشان ایست تحقیق در میان
اوشان مردیست سیاه قام ناقص دست در دست او سوی دای سیاه اگر
بود او پس تحقیق خواهید کشت شما زیونتر مردم را و اگر نبود او پس
تحقیق قتل خواهید کرد شما بهتر مردم را پس گریه کردیم پسر فرمود علی
طلب کنید انرا و جوئید پس طلب کردیم و جستیم پس یافتیم ناقص را پس
افتادیم سجده کنندگان و افتاد علی همراه ما سجده کننده سوای اینکه
تحقیق شان ایست که کلام میکردند آن فرقه یکمذ حق .

۱۷۹ — خبر داد مارا حسین پسر مدرك گفت حسین حدیث کرد مارا
یحیی پسر حماد گفت یحیی خبر داد مارا ابو عوانه گفت ابو عوانه خبر
داد مرا ابو سلیم پسر سلیم خبر داد مرا پدر من تحقیق
او بود همراه علی (خو) روز جنگ نهروان گفت پدر من و بودم پیش این
کشتی می کردم مردی را و بر دست او چیزی بود پس گفتم چه حالت
دست تو است گفت او خورد انرا شتر پس هرگاه شد روز جنگ نهروان قتل
کرد علی مرتضی فرقه حروریه را پس خارج شد علی بر کشتگان اوشان
و قتیکه نیافت ذی الثدی را و طواف کرد تا اینکه یافت او را هرزهین پست

صدق الله عز وجل و باغ رسول الله صلعم و قال و في منكبیه ثلاث شعرات من حامة الندي ثواب من قتلهم (ن - قاتلهم) *

۱۸۰ - ابن ابی اعلی بن المنذر قال حدثنا ابو الفضیل (ن - ابن فضیل) قال حدثنا عاصم بن کلیب الحرمي عن ابيه قال كنت عند علي رضي جالسا ان دخل رجل عليه ثياب السفر و علي رضي يكلم الناس و يكلمونه فقال يا امير المؤمنين اتاذن لي ان اتكلم فلم يلبثت اليه و شغله ما هو فيه فجلس الي رجل فسأله ما خبرك فقال كنت معتمرا فلقيت عائشة فقالت هؤلاء القوم الذين خرجوا في ارضكم بما يسمون حرورية قلت خرجوا في موضع يسمى حرورا فسمي بذلك فقالت طوبى لمن شهد منكم يعنى هلكتم لو شاء

پس گفت راست گفت خدا تعالی و بزرگ و رساند پیغمبر خدا (د - دخل -) و گفت آنحضرت و در شبانه اوسه دوی هلی اند از سر پستان ثواب است آنکس که قتل خواهد کرد آنها را *

۱۸۰ - خبر داد مارا علی پس منذر گفت علی حدیث کرده مارا ابو الفضیل (ن - پس فضیل) گفت حدیث کرد مارا عاصم پس کلیب الحرمي از پدر خود گفت پدر تو بودم نزدیک علی (د - و) نشسته ناگاه داخل شد مردی و بر او یارچه سفر بود و علی (د - و) کلام میکرد مردمان را و تلام میگردند مردمان او را پس گفت ای امیر المؤمنین ای حکم میدهی مرا اینکه تلام کنم پس نه اتفاق فرمود علی طرف او و مشغول داشت او را آن چیز که در آن چیز بود پس گشت طرف مردی پس سوال کرد او را چیست خبر تو پس گفت بودم عمره کفنه پس ملاقات کردم حضرت عائشه را پس گفت عایشه آن گروه چنین که خارج شدند در زمین شما چرا دم نهادند آنها را حروریه گفتیم خارج شدند هر مکان که نام نهاده شد آن مکان حرور پس نام نهاده شد حروریه به سبب این پس گفت عایشه خوشی باد آنکس را که حاضر شد هلاک کردن ایشان را اگر خواهد

ابن ابیطالب (ع) را خبرهم فجئت أسأله عن خبرهم. فلما فرغ علي (ع) قال ابن المستاذن قصص عليه كما قص علينا قال اني دخلت على رسول الله صلعم و ليس عنده احد غير عائشة ام المؤمنين فقال لي كيف انت يا علي و قوم كذا و كذا قلت الله و (سواء اعلم ثم اشار بيده و قال قوم يخرجون من المشرق يقرأون القرآن لا يجاوز قراتهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية فيهم رجل مخدج كان يده ندي انشدكم بالله اخبركم به قالوا نعم قال انشدكم بالله اخبركم انه فيهم قالوا نعم فاتيتموني و اخبرتموني انه ليس فيهم فحلفت لكم بالله انه فيهم فاتيتموني به تسحبونه كما نعت لكم قالوا نعم قال صدق الله و (سوله)

پسر ابیطالب (ع) و (خ) هر يده خبر كند شما را خبر اوشان را پس آمدم كه سوال كنم حضرت علي را از خبر اوشان پس هرگاه فارغ شد علي (ع) گفت كجا است طلب اين گفتند پس قصه كرد بر او چنانكه قصه كرد بر ما گفت علي مرتضى تحقيق من داخل شدم نزديك پيغمبر خدا (ع) و نبود نزديك او كسى سواء عائشه مادر مومنين پس گفت آنحضرت مرا چگونه هستي تو اى علي و قوم چنين و چنان است گفتم خدا و رسول او دانا تر است پسر اشارت فرمود بدست خود و گفت قوم خارج خواهند شد از مشرق خواهند خواند قرآن را نه تجاوز خواهند كرد قرآن چنبر كردن ايشان را يعنى نائذه نخواهد بخشيد بيرون خواهند گذاشت از دين چنانكه بيرون مي گذد تير از شكار در ايشان مردى خواهد بود نقص گويا كه دست او پستان است قسم مي دهم شما را بخدا خبر كردم شما را باين گفتند مردم اري گفت قسم مي دهم شما را بخدا خبر كردم شما را كه تحقيق اين مرد درميان اوشان است گفتند اري پس آمديد شما مرا و خبر داديد شما مرا كه تحقيق او نيست درميان اوشان پس قسم خوردم براى شما بخدا كه تحقيق او درميان ايشان هست پس آورديد شما او را ميكشيديد او را چنانكه وصف كردم براى شما گفتند مردم اري گفت علي راست فرمود خدا و رسول او .

۱۸۱ — انبانا محمد بن العلاء قال حدثنا ابو معوية عن الاعمش عن زيد بن وهب عن علي بن ابي طالب رض قال لما كان بيوم النهران لقي الخوارج فلم يبرحوا حتى شجروا بالرماح فقتلوا جميعا قال علي اطلبوا ذا النُدبة فطلبوه فلم يجدوه فقال علي رض ما كذبت و لا كذبت اطلبوه فطلبوه فوجدوه في وهدة من الارض عليه ناس من القتل فاذا رجل على يده مثل مبلات العنور فكبر علي رض و الناس و اعجبهم ذلك *

۱۸۲ — انبانا عبد الاعلى بن واصل بن عبد الاعلى قال حدثنا الفضل بن دكين عن موسى بن قيس الحضرمي عن سلمة بن كهيل عن زيد بن وهب قال خطبنا علي رض بقنطرة الديرجان فقال انه قد ذكر لي خارقة يخرج من قبل المشرق و فيهم ذوالنُدبة

۱۸۱ — خبر داد مارا محمد پسر علاء گفت محمد حديث کرد مارا ابو معويه از اعمش از زيد پسر وهب از علي پسر ابيطالب (خو) گفت علي هرگاه شد روز جنگ نهروان که نام شهرست پس نه دفع شدند تا اینکه سفده شدند به نيزه ها پس کشته شدند تمام گفت علي (خو) طلب كنيد و بجوئيد صاحب پستان را پس طلب کردند مردم او را پس يافتند او را پس گفت علي (خو) نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم بجوئيد او را پس جستند او را پس يافتند او را در زمين پست بواو مردم بودند از کشنگان پس ناگاه مردیست بر دست او مانند موسی ها پروت گریه هستند پس تکبیر گفتند مردم و در تعجب آورد ایشانرا این امره

۱۸۲ — خبر داد مارا عبد الاعلى پسر واصل پسر عبد الاعلى گفت عبد الاعلى حديث کرد مارا فضل پسر دكين از موسى پسر قيس حضرمي از سلمه پسر كهيل از زيد پسر وهب گفت زيد خطاب کرد مارا علي بر او سلام به پل ديرو جان پس گفت علي مرتضى تحقيق شان اينست که ذکر کرده شد مرا قرقه خارجه که بيرون مي آيند از طرف مشرق و درميات

فقاتاهم فقالت الحرورية بعضهم لبعض لا تعلمهم تكلمهم فردركم
كما ردكم يوم حرورا فنصى (ن - فشجر) بعضهم بعضا بالرماح فقال
رجل من اصحاب علي رضه اقطعوا العوالي والعوالي الرماح فداروا
واستداروا و قتل من اصحاب علي اثني عشر رجلا و ثلاثة عشر
رجلا فقال على التمسوا المضجع و ذلك في يوم شات فقالوا لا نقدر
عليه فركب علي ع -م بغلة النبي صلعم الشهباء فأتى وهددة من
الارض فقال التمسوا في هولا فخرج فقال ما كذبت و لا كذبت
فقال اعملوا و لا تنكروا لولا اني اخاف ان تنكروا لاخبرتكم بما
قضى الله لكم على لسانه يعني النبي صلعم و لقد شهدنا أناس
من اليمى فقالوا كيف يا امير المؤمنين قال كان هو اهم بغية *

ایشان صاحب پستان است پس جنگ کرد علي رضه اوشانرا پس گفت
بعض حروریه بعض را نمیدانی تو اصحاب علي را کلام میکنی اوشانرا
پس رد خواهند کرد شما را چنانکه رد کرده بود شما را روز جنگ حرورا
پس قصد کردند بعض را به بعض نیزه ها پس گفت مردی از اصحاب
علي (خ - و) مگذارید نیزه ها را و معنی عوالي نیزه ها است پس دور
کردند و سرنجام دور کردند و کشته شد از یاران علي دوازده یا سیزده
مرد پس گفت علي بچوئید ناقص را و این ماجرا در روز سرما بود پس
گفتند مردم نه قادر می شویم بر او پس سوار شد علي بر او سلام سفید
رنگ خپور نپی (د - خ - ل - م) را که نام او شهبا بود پس آمد پست
زمین را پس گفت بچوئید در آن گروه مرده پس خارج کرده شد پس
گفت نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم پس گفت عمل کنید و نه ترک کنید
عمل را اگر نه تحقیق من خوف کنم بر اینکه ترک خواهید کرد عمل را
هرآنکه خیر کنم شمارا بان چیز که حکم کرد خدا برای شما بر زبان او
یعنی نپی (د - خ - ل - م) و هرآنکه تحقیق حاضر شدند ما را مردم از
یمین پس گفتند چه حال است ای امیر المؤمنین فرمود علي بود آن
امر مقصود تر از روی حاجت *

۱۸۳ — انبانا العباس بن عبد العظیم قال حدثنا عبد الرزاق قال حدثنا عبد الملك بن ابی سالم عن سلمة بن كهیل قال حدثنا زید بن وهب انه كان فی الجیش الذین كانوا مع علي بن ساردا الى الخوارج فقال علي يا ايها الناس اني سمعت رسول الله صاعم يقول سيخرج قوم من امتي يقرؤن القرآن ليس قرأكم الى قراءتهم بشيء ولا ملؤكم الى صلواتهم بشيء ولا ملؤكم الى صياهم بشيء يقرؤن القرآن يحسبون انه لهم و هو عليهم و لا يجاوز قراءتهم يمزقون من الاسلام كما يمزق الصم من الرمية لو يعلمون الجیش الذین يصيبنهم ما قضى الله لهم على لسان نبيهم لا يتكلمون العمل و آية ذلك ان فيهم رجلا له عضد

۱۸۳ — خبر داد مارا عباس پسر عبد العظیم گفت عباس حديث کرد مارا عبد الرزاق گفت عبد الرزاق حديث کرد مارا عبد الملك پسر ابی سلمان از سلمة پسر كهیل گفت سلمة حديث کرد مارا وهب تحقیق او برد در لشکر چنین لشکر که بودند همراة علي (خ و) سیر کردند طرف خوارج پس گفت علي (خ و) اي مردمان تحقیق من شنیدم پیغمبر خدا (د و خ و ل و ه و) می فرمود شتاب است که خارج خواهند شد گروه از امت من خواهند خواند قرآن را نیست قراءت شما طرف قراءت اوشان بچیزی و نه نماز شما طرف نماز اوشان بچیزی و نه روزه شما طرف روزه اوشان بچیزی خواهند خواند قرآن را گمان خواهند کرد تحقیق آن برمی نفع اوشان است و آن ضرر است بر اوشان و نه تجاوز خواهد کرد خواندن اوشان چنانچه گردن اوشان را بیرون خواهند گشت از اسلام چنانکه بیرون می گذرد قیراز شکار اگر خواهند دانست لشکر چنین لشکر که جنگ خواهند کرد خارجیان را چه حکم کرد خدا برای اوشان بر زبان نبي اوشان هرینه ترك كند عمل را و نشان آن اینست تحقیق در میان ایشان مردیست برای او بازو است و نیست برای او دست

و ليس له نذر اعلى رأس عضده مثل حامة الثدي للمرأة عليه
شعرات بيض فتذهبون الى معوية و اهل الشام و تتركون هؤلاء
يختلفونكم في ذراركم و اموالكم و الله اني و لارجوا ان يكون هؤلاء
القوم فانهم قد سقوا الدم الحرام و اغاروا في سرح الناس فسيروا
على اسم الله قال سلمة قنزلني زيد بن وهب منزلا حتى مررتنا
على قنطرة و على الخوارج يومئذ عبد الله بن وهب الراسبي
فقال لهم القوا الرماح و سلرا سيوفكم من جفونها فاني اخاف ان
يانشدوكم كما ناشدوا يوم حرورا فرجعوا فوحشوا برماحهم و سلوا
السيوف و شجرهم الناس يعني برماحهم فقتل بعضهم على
بعض و ما اصاب من الناس يومئذ الا رجلا قال علي كره
التمسوا فيهم المخدج فلم يجدوه فقام علي رضي الله عنه حتى اتا ناسا

بر سر بازي او مانند سر پستان است براي زن بر او موی ها اند مفید
پس میورند آن قوم طرف معویه و طرف اهل شام و ترک سیدند آن است
مسلمانانرا خواهند افتاد در ذریات شما و در مال های شما قسم خدا است
تحقیق من هرانده آمید می دارم اینکه مانند آن گروه پس تحقیق اوشان
تحقیق ریخته خون حرام را و قاراج کردند در مرایشی مردم پس سر
کنند بر نام خدا گفت سلمه پس نازل کرد مرا زید پسر وهب منزل را
تا اینکه گذشتم بر پل و بر خوارج آن روز عبد الله پسر وهب راسبی بود
پس گفت عبد الله برای او بیدازید نیزه های را و بر کشید شمشیرهای
خود را از نیام های آنها پس تحقیق من خوف میکنم اینکه قسم خواهد
داد شمارا چنانکه قسم دادند شمارا روز حرورا پس رجوع کردند برای
جنگ پس در کردند نیزه های خود را و کشیدند تیغهای را و سفند
اوشان مردم علی مرتضی یعنی به نیزه های اوشان پس قتل کرده شد
اوشان بر بعضی و ده ریخته شد از مردم علی آن روز مکر دو مرد گفت
علی بزود کند ذات او را بچوئیده در میان اوشان ناقص را پس خیانتند

تعلی بعضهم علی بعض قال جروهم فوجدوه مما یالی الارض فکبر علی
رض ثم قال صدق الله و بلغ رسوله هم فقام الیه عبیده السملانی
فقال یا امیر المومنین و الله الذی لا اله الا هو لسمعت هذا
الحديث من رسول الله صلعم قال و الله الذی لا اله الا هو
لسمعت من رسول الله صلعم حتی استخلفه ثلثا و هو یخلفه *
ع ۱۸ — اخبرنا قتیبة بن سعید قال حدثنا ابن ابی عدی عن
ابن عون عن محمد بن عبیده قال قال علي رضي لولا ان تبطل روا
انباکم ما وعد الله الذین یقتلونهم علی لسان محمد صلعم قلت
انتم سمعته من رسول الله صلعم قال ای و رب الکعبة ای و رب
الکعبة ای و رب الکعبة *

مردم اورا پس ایستاده شد علی (خ. و) به ذات خود تا اینکه آمد مردم
کشنگانرا بعضی اوشان بر بعضی بود فرمود بنشید اوشان را پس یافتند مردم
آن ناقص را ازان چیز که متصل بود زمین را پس تکبیر گفت علی
(خ. و) پستر گفت راست فرمود خدا و رسانیدن پیغمبر بر او سلام
پس ایستاده شد طرف او عبیده السملانی پس گفت ای امیر المومنین
قسم خدا است چنین خدا که نیست معبود بحق مگر او شنیدی تو ان
حدیث را از پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) گفت قسم خدا است چنین خدا
که نیست معبود بحق مگر او هر ائنه شنیدم من این حدیث را از پیغمبر
خدا (د. خ. ل. م) تا اینکه طلب نسیم کرد عبیده علی مرتضی را سه
دفعه و او قسم می خورد برای عبیده *

ع ۱۸ — گفت نقیبه پسر سعید حدیث کرد ما را پسر ابی عدی از پسر
عون ار محمد پسر عبیده گفت محمد گفت علی (خ. و) اگر نه اینکه فخر
کنید شما خیر دهم شما را آنچه که وعده کرد خدا ان مردمان را که قتل
خواهند کرد ان خوارج را بر زبان محمد (د. خ. ل. م) گفت تو
شخصی ان حدیث را از پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) فرمود علی ای قسم
پروردگار کعبه است ای قسم پروردگار کعبه است ای قسم پروردگار کعبه است *

۱۸۵ — انبانا احمد بن شعیب قال اخبرنا اسمعيل بن مسعود قال حدثنا المعتمر بن سليمان عن عوف قال حدثنا محمد بن سيرين السلمي قال لما كان جئت أصيب أصحاب النهر دان قال علي رضي ابتغوا فيهم فانهم ان كانوا من القوم الذين ذكرهم رسول الله صلعم فان فيهم رجل مخذج اليد او مقدون اليد او مؤذن اليد فابتغينا فوجدناه فدللناه عليه فلما رآه قال الله اكبر الله اكبر الله اكبر لولا ان تبطروا ثم ذكر كلمة معناها لحدثكم بما قضى الله عز وجل علي لسان رسول الله صلعم لمن رلى قتل هؤلاء قلت انك سمعته من رسول الله صلعم قال اي و رب الكعبة ثلاثا *

۱۸۶ — انبانا محمد بن عبيد بن محمد قال حدثنا ابو مالك

۱۸۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا اسمعيل پسر مسعود گفت اسمعيل حديث کرد مارا معتمر پسر سليمان از عون گفت عون حديث کرد مارا محمد پسر سيرين سلماني گفت محمد هرگاه بود که آدم تا برسم صاحب های نهروان را گفت علي (خ و) بجزئيد او را درميان اوشان پس تحقيق اوشان اگر هستند از قوم چنين که فرمود آنها را پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) پس تحقيق درميان اوشان مرد بست ناقص دست يا ناقص دست يا ناقص دست پس جستيم او را پس يافتيم او را پس دلالت کنانديديم علي را بر او پس هرگاه ديد حضرت علي او را گفت الله اكبر الله اكبر الله اكبر اگر نه فخر كنيد شما پسر ذكر كرد كلمه را معني او هراينه حديث كنم شما را يان چيز كه فرمود خدا غالب و بزرگ بر زبان پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) براي آنكس كه نزديك شد كشتن آن گروه را گفتيم تو شنيدى تو آن حديث را از پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) گفت علي رضي اي قسم پروردگار كه به است سه دعه فرمود اين كلمه را *

۱۸۶ — خبر داد مارا محمد پسر عبيد پسر محمد گفت محمد حديث

و هو عمر بن هاشم بن اسمعيل و هو ابن ابي خالد قال اخبرني عمر بن قيس عن المنهال بن عمرو عن ذر بن جعفر بن جیش انه سمع عليا رضي يقول انا قباب عين الفتنة لولا انا ما قتل اهل النهروان لولا اني اخشي ان تتركوا العمل لاخبرتكم بالذي قضى الله عز وجل على لسان نبيكم صلعم لمن قاتلهم مبصرًا لصلاتهم عارفاً بالهدى الذي نحن عليه *

ذكر مناظرة عميد الله بن عباس رضي الله عنه و احتجاجة عليهم فيما افكروا على علي بن ابي طالب رضي

۱۸۷ — انبانا عمرو بن علي قال حدثنا عبد الرحمن بن المهدي قال حدثنا عكرمة بن عمار قال حدثنا ابو زبيل قال

کرد مارا ابو ملك و او عمر پسر هاشم است از اسمعيل و او پسر خالد است گفت اسمعيل خبر داد مارا عمر پسر قيس از منهال پسر عمرو از ذر پسر جعفر پسر جیش تحقيق اور شنيد علي را (خ و) ميگفت من قيه يعني حافظ چشمه فتنه ام اگر نه بود مني به كشته مي شدند اهل نهروان اگر نه تحقيق من خوف كنم اينكه ترك خواهيد كرد عمل را هرايه خير كنم شما را با آنچه بزرگه حكم كرد خداي غالب و بزرگ بر زبان نبي شما (د و خ و م) براي آنكس كه قتل كرد اوشان را در حاليكه بيننده بود نماز اوشان را شافعه بود به هدايت اوشان چنين هدايت كه ما بر او ايم *

اين ذكر مناظره و بحث كردن عبد الله پسر عباس است فرقه دوريه را و صحبت آوردن عبد الله پسر اوشان (خ و) در آن چيز كه انكار كردند اوشان علي پسر ابي طالب را (خ و)

۱۸۷ — خبر داد مارا عمرو پسر علي گفت عمرو حديث كرد مارا عبد الرحمن پسر مهدي گفت عبد الرحمن حديث كرد مارا عكرمة پسر عمار گفت عكرمة حديث كرد مارا ابو زبيل گفت ابو زبيل حديث كرد مارا

حدیثی عبدالله بن عباس رضی الله عنه قال لما خرجت الحرة و اعتزلوا في دار كانوا ستة آلاف فقلت لعلی ءم یا امیر المؤمنین ابرو بالصلوة لعلی اکام هؤلاء القوم قال انی اخافهم علیک قلت کلا فلبست و ترجلت و دخلت علیهم فی دار نصف النهار هم یا کلون فقالوا مرحباک یا ابن عباس فما جاءک قلت لهم اتیتکم من عند اصحاب النبی صلعم و المهاجرین و الانصار و من عند ابن عم رسول الله صلعم و صهره الذی أنزل فیهم القرآن و هم ائلم بتدویناه منکم و لیس فیکم رجل منهم لا یبلغکم ما یقولون و ابلغهم ما تقولون فانتمحوا لی نفر منهم قاتل هاتوا ما تقفون علی اصحاب رسول الله صلعم و ابن عمه قالوا ثلث قلت ما هن قالوا اما احدهین

عبد الله یسر عباس (خ . و) گفت هرگاه خارج شد فرقه حوریه و جمع شدند در مکانی و بودند شش هزار مردم پس گفتم علی را بر او سلام ای امیر المؤمنین سرد کن نماز را بعدی نماز ظهر بدیر خوان شاید که من کلام کنم انگروه را گفت علی رض تحقیق من خوف میکنم اوشان را ار قتل برادر گفتم نه چنان پس جامه پوشیدم و شاه کردم موی را و داخل شدم بر اوشان در مکانی نصف روز و اوشان می خوردند طعام را پس گفتند خوشی یاد ترا ای ابن عباس پس چه چیز آورد ترا گفتم برای اوشان اعدام نزد شما از نزد صاحب های نبی (د . خ . ل . م) و از نزد هجرت کسبه گان و یاری کنندگان و از نزد پسر عم رسول خدا (د . خ . ل . م) داماد آنحضرت چنین که نازل کرده شد در اوشان قرآن و اوشان دانا تر از بقاویل قرآن از شما و نیست در شما مردی از اوشان هر اینه رسانم شما را آنچه که می گویند اوشان و رسانم اوشان را آنچه که می گویند شما پس جدا شدند برای من چند نفر از اوشان گفتم بیارید چه اعتراض میکنند بر اصحاب پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) و بر پسر عم او گفتند آن مردم چه اعتراض اند گفتم چه اند اینها گفتند این یکی از آنها پس تحقیق علی مرتضی

فانه حكم الرجال في امر الله عز وجل و قال الله تعالى ان الحكم الا لله ما شان الرجال و الحكم قامت هذه واحدة قالوا و اما الثانية فانه قاتل و لم يصب و لم يغتم فان كانوا كفارا فقد حل سبيهم و ان كانوا مومنين فما حل سبيهم ولا قتالهم قامت هذه اثنتان فما الثالثة فقالوا معنى نفسه من امير المومنين فان لم يكن امير المومنين فهو امير الكافرين قامت هل عندكم شيع غير هذا قالوا حسبنا هذا قامت لهم ارايتم ان قرأت عليكم من كتاب الله عز وجل و سنة نبويه صلعم ما يرد قواكم اترجعون قالوا نعم قامت اما قواكم حكم الرجال في امر الله فاني (ن - فانا) اقرأ عليكم كتاب الله عز وجل انه قد هير الله حكمه الى الرجل في شيعي ثمنه (بع درهم فامر الله

حكم کرد مردمان را در حکم خدا غالب و بزرگ و گفت خدا بزرگ نیست حکم مگر برای خدا چه حال مردمان است. و حکم است گفتیم این اعتراض یکی است گفتند آن مودم و اما دویم اعتراض پس تحقیق علی قتل کرد و نه بدی کرد و نه تاراج کرد پس اگر بودند آن مودم کافران پس تحقیق حلال شد بدی ایشان و اگر بودند آن مردم مسلمانان پس نه حلال شد بدی ایشان و نه کشتن ایشان گفتیم این اعتراض دو شد پس چیست اعتراض سوم پس گفتند هو خود ذات خود را از امیر المومنین پس اگر نیست امیر المومنین پس او امیر کافران است گفتیم ای نزد شما چیزی است موی این سه اعتراض گفتند انها کفایت میکند ما را این گفتیم برای ایشان اگر بخوانم بر شما از کتب خدای غالب و بزرگ و سنة نبی او (د. خ. ل. م) آنچه که رد کند قول شما را بیا باز خواهید گشت گفتند ارے گفتیم اما قول شما حکم کرد علی مردمان را در حکم خدا پس تحقیق من می خوانم بر شما کتاب خدای غالب و بزرگ تحقیق شان نیست که تحقیق گردانید خدا حکم خود را در چیزی که قیمت

«رجال ان يحكموا فيه الرجال قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تقتلوا الصيد و انتم حرم و من قتله منكم متعمدا فجزاء مثل ما قتل من النعم يحكم به ذوا عدل منكم الاية فكان من حكم الله تعالى ان صيره الى الرجال يحكمون فيه لو شاء لحكم فيه فجاز فيه حكم الرجال انشدكم بالله احكم الرجال في صلاح ذات البين و حقن دمائهم افضل ام في ارنيب قالوا بل هذا افضل و في المرأة و زوجها و ان خفتم شقاق بينهما فابعثوا حكما من اهلها و حكما من اهلها ان يريدا اصلاحا يوفق الله بينهما الاية فشدتكم بالله احكم الرجال في صلاح ذات بينهم و حقن دمائهم افضل من حكمهم في بضع امرأة اخراجت من هذه قالوا نعم قلت و اما

او ربع درهم است پس حکم کرد خدای غالب و بزرگ اینکه حکم کنند در آن چیز مردمان گفت خدا تعالی ای انکسایکه ایمان آورده نه قتل کنیده شکار را در حالیکه شما احرام بسته اید و انکسی که قتل کرد صید را پس براو جزاء ان مثل آنچه است که قتل کرد از چهار پایه حکم کند باو جزاء دو صاحب عدل از شما تا آخر الایه پس بود از حکم خدا تعالی ای که کردانید اورا طرف مردمان حکم کنند دراو اگر می خواست خدا هرینه حکم می کرد در او پس درست شد در او حکم مردمان در صلاح کردن درمیان مردم مسلمانان و باز داشتن خون های اوشان بهتر است یا حکم مردم در خرگوش گفتند بلکه ان بهتر است و تحقیق گردانید خدا حکم را در زن و زوج او و اگر دانید شما سازگاری و خلاف درمیان مرد و زن پس برانگیزانید یک حکم از قوم زوج و یک حکم از قوم زوجه اگر اراده دارند باصلاح اراده کار زوجین سازگاری افکند خدا درمیان زن و شوهر تا آخر آیه پس قسم میدهم شما را بخدا ای حکم مردمان در صلاح درمیان مسلمانان و باز داشتن خون های ایشان بهتر است از حکم ایشان در نکاح زن که خارج کرد ازین نکاح گفتند خوراج اری گفتیم اما قول شما

توایم قاتل و لم یسب و لم یغنم افتسبون امکم عایشة تستحلون
 منها ما تستحلون من غیرها و هی امکم فان قلتما انا نستحل
 منها ما نستحل من غیرها فقد کفرتم و ان قلتما لیست بامنا
 فقد کفرتم لان الله تعالى یقول النبی ارلی بالمومنین من
 انفسهم و ازواجه امهاتهم فانتم بین الضالالتین فاتوا منها بمخرج
 اخرجت من هذه قالوا نعم و اما توایم محلی نفسه من امیر
 المومنین فانا اتیکم بمن ترضون نشهد ان نبی الله صلعم یوم
 الحدیبیه صالح المشرکین قل لعلی رض اکتب یا علی هذا ما
 صالح علیه محمد (رسول الله فلما کتب قالوا لو نعلم انک
 (رسول الله لاطعناک فاکتب محمد بن عبدالله فقال (رسول الله صلعم

قتل کرد و نه بندی کرد و نه تاراج ایا پس بقدی خواهید کرد مادر خود
 عایشه را و حلال میدارید از او انچیز که حلال میدارید از غیر او و حال
 آنکه عایشه صدیقه مادر شما است پس اگر خواهید گفت حلال میداریم
 از او انچیز که حلال میداریم از غیر او پس تحقیق که کافر شدید و اگر
 خواهید گفت نیست عایشه رض مادر ما پس تحقیق که کافر شدید شما
 برای اینکه تحقیق خدا تعالی می گوید نبی بهتر است به مومنان از ذات
 های ایشان و زوجه های او مادر های ایشان اند پس شما در میان دو
 گمراهی هستید پس بیارید ازان جواب را ایا بیرون امدن ازین سوال
 گفتند اری و اما گفتن شما محذور ذات خود را از امیر المومنین پس
 من می ارم برای شما در جواب انکس را که راضی شوید شاعدی میدهم
 تحقیق نبی خدا (د. خ. ل. م) روز حدیبیه صالح کرد کافران را پس
 گفت انحضرت برای علی (خ. و) بنویس ای علی این انچیز است که
 صالح کرد برو محمد پیغمبر خدا پس هرگاه نوشت علی مرتضی گفتند کفار
 که اگر دینیم ما که تحقیق تو پیغمبر خدا هستی نه طعن کنیم تو را پس

امع یا علی (رسول الله) انک تعلم انی (رسولک امع یا علی)
و اکتب هذا ما صالح علیه محمد بن عبد الله - و الله ارسل الله
صالح خیر من علی و قد محی نفسه و لم یکن محوہ ذلك محوًا
من النبوة اخرجت من هذه قالوا نعم فرجع منهم الفان و
خرج سائرهم فقتلوا علی ضلالتهم قتلهم المهاجرون و الانصار *

ذکر الاخبار الموبدة اما تقدم وصفه

۱۸۸ — حدثنا ابو معوية صالح قال حدثنا عبد الرحمن بن
صالح قال حدثنا عمرو بن هاشم الجشني عن محمد بن اسحق
عن محمد بن كعب القرظي عن علقمة بن اسحق (ن - قيس)
قال قلت لعلي رضي الله عنه تجعل بينك و بين ابن اكله الاكباد حكما

بنفوس محمد پسر عبد الله پس گفت پیغمبر خدا (د - خ - م) محو
کن ای علی لفظ رسول الله را ای بار خدا تحقیق تو میدانی تحقیق
پیغمبر تو ام محو کن ای علی و بنویس این آنچه است که صالح کرد
بر او محمد پسر عبد الله و قلم خدا است هرگاه پیغمبر خدا (د - خ -
م) بهر است از علی و حال آنکه تحقیق محو کرد انحضرت ذات
خود را و نبود این محو از نبوة ایا خارج شد از این اعراض گفتند ای
پس رجوع کرد از آن خوارج دو هزار و خارج شدند باقی اوشان پس قتل
کرده شدند بر کمراهی خود قتل کردند اوشان را فرقه مهاجرون و انصار *

این کز خبر ای تأیید کننده است برای آنچه بزرگتر مقدم شد وصف او

۱۸۸ — حديثنا — ارا ابو معوية صالح گفت ابو معوية حديث کرد
مارا عبد الرحمن پسر صالح گفت عبد الرحمن حديث کرد مارا عمرو پسر
هاشم جشني از محمد پسر اسحاق از محمد پسر كعب قرظي از علقمة پسر
اسحاق (ن - قيس) گفت علقمة گفت علی را (د - خ - و) ایا ميکني میان
خود و میان پسر خوينده جگهها حکم را گفت حضرت علي تحقيق من

قال اني كنت كاتب رسول الله صلعم يوم الحديبية فكتبته هذا
ما صالح عليه محمد رسول الله [فقالوا لو نعلم] (ن - فقال سهيل
لو علمنا) انه رسول الله ما قاتلناه اصحابها فقلت هو والله رسول الله
و ان زعم انفك لا والله لا امسوها فقال لي رسول الله صلعم ارني
مكانها فاريت فمحاها و قال اما لك مثلها ستاتيها مضطهدا *

۱۸۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن المثنى
و محمد بن يسار قالا حدثنا شعبة عن ابي اسحاق قال سمعت
البراء رضي قال لما صالح رسول الله صلعم اهل الحديبية و قال ابن
بشار اهل مكة كتب على كتابا بينهم قال فكتب محمد رسول الله
فقال المشركون لا تكتب محمد رسول الله لو كنت رسول الله ام

بودم نويسند پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) روز حديبيه پس نوشتيم اين
انچيز است كه صالح كرد پيران محمد پيغمبر خدا پس [گفتند اگر ده انيم]
(ن - گفت سهيل اگر ميدانستم) كه تحقيق او پيغمبر خدا است نه جنگ
كنيم او را محو كن ان لفظ را پس گفتيم انحضرت قسم خدا است پيغمبر
خدا است و اگر خاك الود شود يعني تو قسم خدا است نه محو خواه كرد
ان لفظ را پس گفت مرا پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) بنما مرا مكان ان لفظ
را پس نمايديم انحضرت را پس محو فرمود آنرا و فرمود اما تحقيق
بري تست مثل ان شتاب است كه خراهي كرد همين كار را مغلوبا
و مقهورا *

۱۸۹ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را محمد
پسر مثنى و محمد پسر يسار گفتند ان هردو حديث كرد ما را شعبه از ابي
اسحاق گفت شنيدم براء را (خ . و) گفت هرگاه صالح كرد پيغمبر خدا
(د . خ . ل . م) مردم حديبيه را و گفت پسر يسار اهل مكة را نوشت
علي كقاب را درميان ايشان گفت پس نوشت محمد رسول الله پس گفت
شركت کنندگان نويس محمد رسول الله اگر بودي تو پيغمبر خدا نه

نقاتلک فقال لعابي رض أمعه فقال ما انا بالذي امعوه فمكاهه
رسول الله صلعم بيده فصالحهم على ان يدخل هو واصحابه ثلاثة
ايام ولا يدخلونها الا بجلبان السلاح فسألته وقال ابن بشار فسأله
ما جلبان السلاح قال القراب بما فيه *

۱۹۰ — حدثنا احمد بن سليمان اهرابي قال حدثنا عبيد الله
بن موسى قال انبانا اسرائيل عن ابي اسحاق عن البراء بن
عازب رض قال اعتمر رسول الله صلعم في ذي القعدة فاتى
اهل مكة ان يدعو ان يدخل مكة حتى قاضاهم (ن - د)
على ان يقيم (ن - يقيموا) بها ثلاثة ايام فلما كتبوا الكتاب كتبوا

جنگ مي كردیم ترا پس گفت انحضرت علي را (خ - و) معو كس لفظ
رسول الله را پس گفت علي مرتضى من نه آنكسى ام كه معو كنم ان لفظ
واپس معو كرد انرا پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) به دست مبارك
خود پس صلح كرد انحضرت مشركان را براينكه داخل شود انحضرت و
اصحاب او مكة را سه روز و نه داخل شوند انرا مگر به كيسه هاى ساز
جنگ پس سوال كردم انحضرت را (و گفت ابن بشار رادى سوال كردند
مشركان انحضرت را) چيست جلبان السلاح گفت انحضرت كيسه ها است
بانچه چيز كه درو است *

۱۹۰ — حديث كورد مبار احمد پسر سليمان ره اوى گفت احمد حديث
كرد هارا عبيد الله پسر موسى گفت عبيد الله خير داد هارا اسرائيل از
ابى اسحاق از براء پسر عازب (خ - و) گفت عمرة كرد پيغمبر خدا
(د - خ - ل - م) در ماه ذى قعدة پس آمد اهل مكة را اينكه بگذارند انحضرت
را اينكه داخل شود انحضرت مكة را تا اينكه حكم كود انحضرت اوشان را
بر اينكه قايم شود انحضرت مكة را سه روز پس هرگاه نوشتند مسلمة آنان

هذا ما قضى عليه محمد رسول الله قالوا لا نقر بها لو نعلم انك رسول الله ما منعناك شيئا ولكن اذنت محمد بن عبد الله قال انا رسول الله وانا محمد بن عبد الله و قال لعلي أسمع رسول الله قال لا والله لا اصحو ابدا فاخذ رسول الله صلعم الكتاب فمحاها و ليس يحسن ان يكتب و كتب مكان (رسول الله) (بن عبد الله) و كتب هذا ما قضى عليه محمد بن عبد الله ان لا يدخل مكة بالسلاح الا بالسيف في القرب و ان لا يخرج من اهلها منها باحد ان اراد ان يتبعه ولا يمنع احدا من اصحابه ان اراد ان يقيم فلما دخلها و مضى الاجل اتوا عليا عليه السلام فقالوا قل لصاحبك فايخرج عنا فقد مضى

كتاب را نوشتند اين انچه است كه حكم كرد بر او محمد رسول الله گفتند نه قرار ميكنم به رسول الله اگر دانيم كه تحقيق تو پيغمبر خدا هستي نه منع كنيم ترا چيزي را و لكن تو محمد پسر عبد الله هستي گفت انحضرت من رسول الله ام ومن محمد پسر عبد الله ام و گفت انحضرت علي را محو كن لفظ رسول الله را گفت علي (خ - و) قسم خداست نه محو خواهم كرد انرا هميشه پس گرفت پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) كتاب را پس محو كرد او را و نه خوب بود اينكه به نويسد انحضرت پس نوشت مكان (رسول الله) (پسر عبد الله) را و نوشت اين انچه است كه حكم كرد بر او محمد پسر عبد الله اينكه نه داخل شود انحضرت مكه را به ساز جنگ - مگر نه شمشير در نيام و اينكه نه خارج شود کسی از اهل مکه به کسی اگر اراده کند انکس اينکه تابع شود انکس را و نه منع کند انحضرت کسی را از اصحاب خود اگر اراده کند انکس اينکه قيام نمايد در مکه پس هرگاه داخل شد انحضرت مکه را و گذشت مدت سه روز آمدند کنار نزد علي بر او سلام پس گفتند بگو صاحب خود

الاجل فخرج (رسول الله صلعم فتبعته ابنة حمزة ينادي يا عم يا عم فتأاراها (ن - فاخذ بيدها) علي رض فاخذها بيده فقال لفاطمة عليها السلام دونك ابنة عمك فحماها فاقتصم فيها علي و زيد و جعفر رضي الله عنهم فقال علي انا اخذ و هي ابنة عمي و قال جعفر ابنة عمي و خالتها تحتي و قال زيد ابنة خي فقضى بها رسول الله صلعم لخالتها و قال الخالة بمنزلة الام ثم قال لعلي رض انت مني و انا منك و قال لجعفر اشبهت خلتي و خلقي و قال لزيد انت اخونا و مولانا فقال علي الا تزوج بنت حمزة فقال انها بنت اخي من الرضاة * قال ابو عبد الرحمن خالفه يحيى بن ادم قزويني آخر هذا الحديث فروى عن اسرائيل عن

را بايد كه خارج شود از ميان ما پس تحقيق گذشت مدت پس ببيرون آمد پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) پس تابع شد انحضرت را دختر حمزة ندا ميكرد اي عمو اي عمو پس رسيد انرا علي (خ - و) پس گرفت اورا علي مرتضى به دست خود پس گفت فاطمه زهرا را بر او سلام فزديك است دختر عمو تو پس برداشت حضرت فاطمه انرا پس مناقشه كرد دران دختر علي و زيد و جعفر (خ - و) پس گفت علي من گرفتم اورا و اين دختر عمو من است و گشت جعفر دختر عمو من است و خاله او زير من است و گفت زيد دختر مراد من است پس حكم كرد پيغمبر خدا (د - خ - ل - م) بان دختر كه او ير اي خاله او است و فرمود خاله بمنزله مادر است پستو گشت براي علي (خ - و) تو از من است و من از تو ام و گفت جعفر را مشابه هستي تو پيدايش مرا و خوي مرا و گفت براي زيد تو برادر ما هستي پس گفت علي مرتضى ايا زوج نهي كني دختر حمزة را پس فرمود انحضرت تحقيق او دختر برادر من است از شير دهني گفت ابو عبد الرحمن خلاف كرد آن حديث را يحيى بن ادم قزويني اخراين

ابی اسحاق عن هانی بن هانی و هبيرة بن مریم عن علي رض.*
 ۱۹۱- انبانا محمد بن عبدالله بن المبارك قال حدثنا يعقوب
 هو ابن ادم قال حدثنا اسرائیل عن ابي اسحاق عن هانی بن
 هانی و هبيرة بن مریم عن علي رض انهم اختصموا في ابنة
 حمزة فقصی بها رسول الله الا تزوجها قال انها لا یحل ای انها ابنة اخي
 من الرضاة قال و قال لي انت مني و انا منك و قال لزيد
 انت اخونا و مولانا و قال لجعفر اشبهت خلقي و خلقي هذا اخرا
 الکتاب و صلى الله علی سیدنا و مولانا محمد و آله و اصحابه اجمعین*

حدیث را پس روایت کرد یعقوب از اسرائیل از ابي اسحاق از هانی و هانی و هبيرة بن مریم از علی (خ. و) *

۱۹۱- خبر داد مارا محمد بن عبد الله بن مبارك گفت محمد
 حدیث کرد مارا یعقوب و او پسر آدم است گفت یعقوب حدیث کرد مارا
 اسرائیل از ابي اسحاق از هانی بن مریم و هبيرة بن مریم از علی (خ. و)
 تحقیق ایشان مدقشه کردند در دختر حمزة پی حکم کرد باو پیغمبر خدا
 (د. خ. ل. م) برای خاله او و فرمود تحقیق خاله مادر است گفتیم ای
 پیغمبر خدا آیا زوج نمیتوانی فرمود تحقیق او نه حلال است مرا تحقیق
 او دختر برادر من است از شیر دهی گفت علی فرمود انحضرت مرا توار
 هستی و من از تو ام و گفت برای زید تو برادر ما هستی و درست ما
 هستی و گفت برای جعفر مشابه شدی تو پودایش مرا و خوی مرا *
 این احادیث است و درود قرید بر مردار ما و مالک ما که نام
 پاک او محمد است و بر آل او و اصحاب او تمام *

تم الکتاب بعون الموفق الوهاب



